

راه

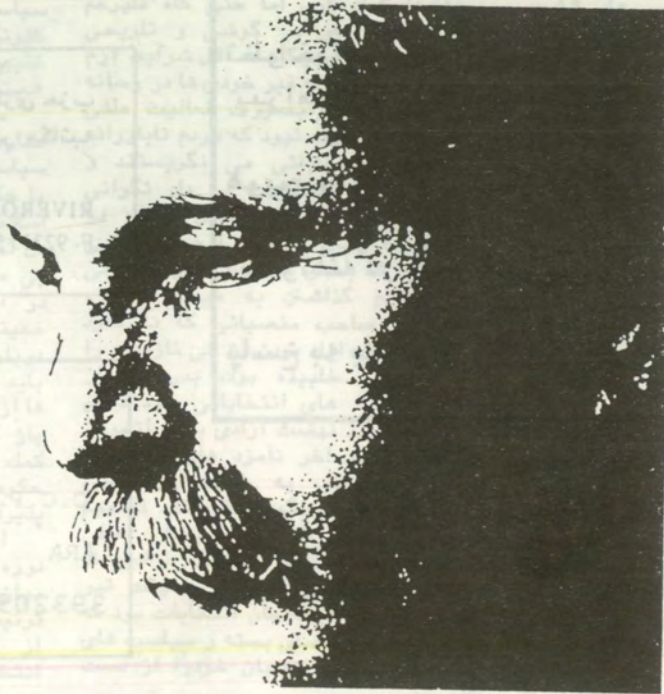
آزادی

۴۴

اسفند ماه ۱۳۷۴

نشریه سیاسی - اجتماعی - فرهنگی

کی مرگ میتواند
نام مرا برآورد از یاد روزگار؟



طبل میان تهی انتخابات
مجلس پنجم جمهوری اسلامی

RAHE AZADI

Nº: 44

FEBRUAR 1996

راه آزادی

نشریه حزب دمکراتیک مردم ایران

با ما به آدرس زیر مکاتبه کنید:

MAHMOUD

B.P. 23

F-92114 CLICHY CEDEX-FRANCE

پاریس ۴۶.۲۱۸۹

فاکس:

در این شماره می خوانید:

- ۳ سرمقاله
- ۴ صحنه گردانانی که با سکوت تماشاچیان به وحشت افتاده اند!
- ۹ آیینیه
- ۱۶ صفحه اقتصادی
- ۱۹ سوگ سیاوش
- نظر خواهی راه آزادی
- ۲۱ پیرامون مسئله سلطنت در ایران (۲)
- ۲۵ هویت و نقش چپ دمکرات ایران
- ۲۹ دید زنانه در شعر فروغ
- ۳۱ پاسخ به يك نیاز

تذکر:

راه آزادی در چارچوب سیاست عمومی خود، مقالاتی را که خارج از کادر تحریریه به نشریه برسد، با امضاء درج نمیکند. چاپ مطالب با امضاء ضرورتاً به معنای تأیید موضوع طرح شده در این مقالات و با وابستگی سیاسی و سازمانی نویسندگان آنها به حزب دمکراتیک مردم ایران نیست.

برای تماس مستقیم با شورای مرکزی حزب دمکراتیک مردم ایران با آدرس زیر مکاتبه کنید:

RIVERO, B.P. 47

F- 92215 SAINT CLOUD CEDEX-FRANCE

آدرس بانکی ما در فرانسه:

نام بانک:

C.C.P. - LA SOURCE - CHEQUES 45900

ARA

نام دارنده حساب:

3932099 L

شماره حساب:

آدرس بانکی ما در سوئد:

نام بانک: SPAR BANKEN SWEDEN

ATABAK F

نام دارنده حساب:

23254818-0

شماره حساب:

8327-9

شماره بانک:

STOCKHOLM

شهر:

بازنده واقعی انتخابات کیست؟

انتخابات پنجمین مجلس جمهوری اسلامی با وجود هیاهو و سر و صدا های فراوان ماه های اخیر، سرانجام بدون هیجان واقعی و در شرایط بسته و غیر دموکراتیک برگزار شد. اما با وجود این فضای یأس آور و سرخوردگی عمومی از آنچه شاهد آن بودیم، در ارزیابی حوادث پائیز و زمستان گذشته نباید فقط به چند و چون انتخابات بسنده کرد و مجموعه رخداد ها را باید در چشم انداز باز تری مورد توجه قرار داد.

عوامل گوناگونی در آستانه انتخابات به این حادثه رنگ و معنای دیگری بخشیده بودند. در دوره اخیر نیرو های محافظه کار سنتی و مذهبی های قشری با حضور فعال خود در صحنه سیاسی اشتباهی سیری ناپذیر خود برای بدست گرفتن کامل مجلس به شیوه دوره قبلی با همدستی شورای نگهبان و کنار زدن رقیب خود در قدرت - تکنوکرات های طرفدار رفسنجانی یا «راست مدرن» به روایت خط امامی ها - برخ می کشیدند. همزمان در بخش دیگری از نیرو های نزدیک به حاکمیت تحولات فکری و شکست اندیشه جامعه اسلامی و برنامه جامع اسلام برای اداره جامعه به رهبری روحانیت بحث ها و جدل های فکری گسترده ای برانگیخته بود و همه این درگیری ها و برخوردها پیش در آمد انتخابات اسفند ماه را تشکیل می دادند.

بحران اقتصادی - اجتماعی پدیده، رکود اقتصادی، رشد کند سرمایه گذاری و تولید و ادامه فضای عدم امنیت در اقتصاد در کنار مشکلات پر شمار دولت برای پاسخگویی به تعهدات خود، به این بحث های سیاسی و نظری بدی جدید و عینی می دادند.

سرانجام باید به در پیش بودن انتخابات ریاست جمهوری اشاره کرد که نیرد امروز بر سر کرسی های مجلس در حقیقت اولین خاکریز جبهه ای است که جنگ در آن از هم اکنون در گرفته است.

تدارک مجلس پنجم در چنین فضای تردید آمیز و ناروشنی آغاز شد. از همان ابتدا در اپوزیسیون بحث پیرامون چگونگی برخورد با این حادثه و سیاست های مناسب با واقعیت های امروز حکومت و جامعه نشان داد که گرایش ها و تحلیل ها گاه بسیار از هم متفاوتند. گروهی باز نبودن فضای سیاسی و عدم تامین شرایط لازم برای برگزاری یک انتخابات آزاد را دلیل کافی برای بی اعتنایی به این «نمایش تبلیغاتی حکومت» قلمداد کردند و به تحریم آن دست زدند. گروهی دیگر بر آن باور بودند که با وجود شرایط نا امید کننده می توان از حال و هوای انتخابات

بصورت فرصتی برای طرح خواست های دموکراتیک و نشان دادن جوهر استبدادی حکومت بهره جست. این بحث ها اما بصورت دیگر در میان نیرو های نزدیک به حاکمیت هم جریان داشت.

درگیری و ستیز بر سر چند و چون انتخابات و از همه مهم تر نقش تعیین کننده شورای نگهبان در هفته های پیش به بحث های اصلی تبدیل شدند. شخصیت های اپوزیسیون داخل در قالب تلاش گران انتخابات آزاد در کنار نهضت آزادی فعالانه به میدان آمدند و البته درگیری نیرو های راست سنتی و مذهبی قشری با «کارگزاران نظام» در عمل به داغ تر شدن بحث ها کمک کرد. اما حتی گاه علیرغم برخی وعده های درگوشی و تلویحی صاحبان قدرت هیچگاه حد اقل شرایط لازم برای حضور آزادانه غیر خودی ها در رسانه های جمعی و یا بصورت فعالیت علنی فراهم نشد. بیهوده نبود که مردم ناباورانه به مبارزه انتخاباتی می نگریستند و کمتر موضوع انتخابات به دل نگرانی واقعی افکار عمومی تبدیل شد. در برخورد با چنین فضا و انحصار طلبی هایی بود که بخش مهمی از اپوزیسیون که با قدم گذاشتن به میدان مبارزه انتخاباتی صاحب منصبانی که به نفوذ مردمی رژیم و آزاد بودن آن می نازیدند را به هموردی طلبیده بود، بدرستی از معرفی نامزد های انتخاباتی خود داری کردند. هر چند نهضت آزادی برای آزمون حکومت تا به آخر نامزد های چندی را بصورت انفرادی به جنگ اول یعنی انتخابات شورای نگهبان فرستاد. تصمیم شورای نگهبان در حذف بخش اصلی مخالفان حکومت از نهضت آزادی تا مجاهدین انقلاب اسلامی در حقیقت تیر خلاص بر پیکر نیمه جان انتخابات بود که از پیش بخاطر فضای بسته و سیاست های استبدادی رمق و هیجان خود را از دست داده بود.

اما با همه این نتایج مایوس کننده، انتخابات مجلس پنجم برای اپوزیسیون ایران و مشی سیاسی او در قبال حکومت از اهمیت فراوانی برخوردار بود. در حقیقت برای نخستین بار در یک عرصه هر چند محدود اما واقعی، استراتژی های مختلف به میدان آزمون و تجربه رفتند و امروز می توان با داده های عینی بیشتری پیرامون آنها به بررسی پرداخت. شاید مهم ترین نکته ای که در رابطه با تجربه این دوره باید بر آن انگشت گذاشت اهمیت و اثربخشی حضور در فضای سیاسی، شکست یخ های ضخیم ناباوری، ترس، عدم اعتماد و غلبه بر روانشناسی «شکست ناپذیری» حکومت است. نیرو هایی که به

راه حل سیاسی در تغییرات آینده باور دارند و اینرا از طریق کشاندن آگاهانه مردم به میدان مبارزه سیاسی و تحمیل راه های دموکراتیک به دارندگان قدرت ممکن می دانند در عمل دیدند که این نخستین گام عملی با چه دشواری هایی روبرو است و تا چه اندازه سد هایی که بتوان بر آنها غلبه کرد ضخیم و بلند اند.

مسئله دیگر واقعیت هایی است که به ها، فرهنگ و گذشته و نگاه ها، استراتژی انتظارات اپوزیسیون امروزی مربوط می شود. تفاوت هایی که در جریان تجربه کوچک ماه های گذشته به چشم آمدند و عمل کردند، بازتاب این استراتژی ها و سیاست ها، فاصله ها نسبت به حکومت کنونی و تلقی نسبت به سمت و شتاب تغییرات و نیز نوع حکومت آینده هستند.

سرانجام باید به این نکته پر اهمیت اشاره کرد که گام گذاشتن در کارزار سیاسی و هموردی در عرصه های مشخص با حکومتی خودکامه آنها از نوع جمهوری اسلامی با آنچه تجربه های تلخ، تردید ها، دل نگرانی ها و بیم های فراوانی را هم در پی می آوردند. صاحبان انحصاری قدرت در این کارزار بی تردید انگیزه های معینی را دنبال می کنند، اما داوری درباره سیاست هر نیروی اپوزیسیون باید بر پایه نزدیکی و دوری این سیاست ها از هدف های اصلی در لحظه کنونی یعنی باز کردن راه دموکراسی و حقوق بشر و کمک به رشد جنبش مردمی برای استقرار حکومت قانون و آزادی در ایران صورت پذیرد.

انتخابات مجلس پانزدهم هم مانند سه دوره قبلی چیزی جز تقسیم مجدد قدرت میان جناح های حکومتی نبود. به این ترتیب در انتهای راه فراخوان بخش مهمی از اپوزیسیون برای عدم شرکت در انتخابات به امری ناگزیر تبدیل شد. این در حالی است که جامعه بسته و بحران زده ایران به مشارکت نیرو های زنده آن و مردم نیاز دارد و حکومت با خشونت و سماجت مثال زدنی از تن دادن به این نیاز اساسی خود داری می کند. برتنه شدن این یا آن جناح در انتخابات بیش از آنکه نشانه موفقیت آنها باشد، شکست نظامی را به نمایش می گذارد که با وجود ادعای «آزاد ترین بودن» و «حمایت گسترده مردمی» هیچگاه شهامت سپردن سرنوازش خود را به دست داوری همین مردم نداده است. در چنین انتخاباتی، بسته و غیردموکراتیک، حتی پیروزی یک نیروی سیاسی چه معنایی جز شکست می تواند داشته باشد؟

صحنه گردانانی که با سکوت تماشاچیان به وحشت افتاده اند!

بیژن برهمندی

جمهوری دارد که سال آینده برگزار خواهد شد. «رسالتی ها» که بتدریج خود را از رفسنجانی دور کرده و نقش منتقد سیاست های او را بازی میکنند در تدارك چیدن مهره های خود در مجلس هستند که قرار است رفسنجانی و هواداران وی را بتدریج منزوی کرده و ناطق نوری را به ریاست جمهوری برگمارد. در چنین صورتی این جناح علاوه بر پایگاههای مستحکم فعلی در شورای نگهبان، قوه قضائیه، نهاد رهبری و مجلس، قدرت اجرایی را نیز بچنگ خواهد آورد و به يك قدرت یکپارچه مبدل خواهد شد.

مبارزه دو نیروی اصلی چگونه انجام میشود؟

همانطور که گفته شد مبارزه شدیدی که این روز ها میان طرفداران رفسنجانی و هواداران تشریبه رسالت درگیر شده است خلق الساعه نیست و قریب یکسال پیش آغاز شده است. ناتوانی رژیم در تحقق هدف های اعلام شده تعدیل اقتصادی و جلب سرمایه گذاری ها، میان مؤتلفین حاکم اختلاف انداخت و رسالتی ها که از خشم مردم گرسنه و از هم پاشیدگی امور و بویژه شورش های متعدد شهری به وحشت افتاده بودند، از یکسو با فاصله گرفتن از دولت، به شعار های عوامفربانه «چپ» متوسل شده و فریاد وانفاس ایشان در دفاع از «عدالت اجتماعی» به هوا رفت و سینه چاک «مستضعفان» شدند. از سوی دیگر به سیاست مشت آهنین روی آوردند و به کمک امکاناتشان در دستگاه قضائی، ایجاد يك نیروی ضربتی جدید و کاملاً «چپ» بنام «انصار حزب الله» و نیز نیروی بسیجی و کمیته ها و غیره يك تعرض خشونت آمیز را برای برقراری جو اختناق و ایجاد رعب و وحشت براه انداختند و فهرست سیاه این عربده جوئی ها را، اگر به تمام آنها اشاره شود، بسیار طولانی خواهد بود. تنها می توان یادآوری کرد که آتش زدن کتابفروشی ها، حمله به عروس ها، تظاهرات متعدد علیه «بدحجابی»، «مفاسد اجتماعی»، به محاکمه کشیدن ارباب جرایم، حمله به سخنرانی ها و غیره ... نمونه هایی از «راه حلی» است که رسالتی ها نویدش را میدهند.

در مقابل میتوان گفت که جناح منصوب به رفسنجانی، گرچه سعی زیادی مبذول داشته اند تا از این بگیرد و ببندد ها و افراط گری های حزب الهی فاصله بگیرند، اما هرگز موضع تهاجمی نداشته، جرئت انتقاد کردن از خود نشان نداده و حتی گاهی هم که تحت فشار قرار گرفته اند به شیوه خود با عربده کشی های رسالتی ها هم آوا شده اند. شاید بتوان علانم فاصله گیری جناح رفسنجانی را از

تجربه نشان داده است که تقریباً در تمام مواردی که سردمداران جمهوری اسلامی انتخاباتی را تدارك دیده اند، با وجود آنکه مضمون اصلی اکثر آنها تقسیم مجدد قدرت میان جناح های مختلف حکومتی بوده و نیرو های خارج از مدار حاکمیت از ورود به چنین صحنه ای منع شده اند، با اینحال همین نبرد تبلیغاتی میان «خودی ها» فرصت مناسبی برای مردم ایران فراهم کرده است تا درس های زیادی بیاموزند، با نقاط ضعف و قوت «رقبای آشنا شوند و از خرابکاری ها و حيله های هر دار و دسته ای، از زبان رقیب انتخاباتی اش نکته ها بیاموزند و بویژه از طریق کشف کردن زبان استعاره ای گروههای مختلف که در وهله اول بنظر می رسد، همه يك چیز می گویند، به مضمون های واقعی میاهوشی که براه افتاده است پی ببرند.

انتخابات مجلس پنجم به چند دلیل فرصت به مراتب بیشتری فراهم کرده است تا مردم تجارب گران قیمتی از این نبرد بیاموزند. اولین دلیل پر اهمیت را باید در شرایطی جستجو کرد که انتخابات در متن آن انجام میگردد. واقعیت این است که شکست تقریباً کامل برنامه های اقتصادی رژیم و گسترش فقر و فاقه، ناتوانی حکومت در جلب سرمایه گذاری ها و تخریب هر چه بیشتر اقتصاد کشور و نیز انزوای بین المللی آن، چنان ناراضیتهای عمیقی در اقشار مختلف مردم ایجاد کرده است که هیچ نیروی نمیتواند نسبت به آن بی تفاوت بماند. بهمین دلیل یکی از ویژگیهای برجسته این نبرد انتخاباتی، اهمیت است که دآوری افکار عمومی بخود گرفته است و هر نیروی میکوشد به زبان خود، به مردم نوید دهد که پیروزی اش در انتخابات بمعنای پایان این بحران عمیق اقتصادی اجتماعی است.

دومین دلیل اهمیت انتخابات اخیر رودروشی دو جناح پر قدرتی است که در مجلس چهارم از طریق يك ائتلاف سیاسی به درو کردن رقیب پرداختند و اتحاد شان را نوید پیروزی های اقتصادی - اجتماعی قلمداد کردند و همه تقصیر ها را بگردن «رادیکالهای» انداختند که گویا از طریق مجلس «چوب لای چرخ دولت» میگذازند. شکست کامل همه امید های کاذبی که برانگیخته بودند، این دو مؤتلف نیرومند را بجان هم انداخت تا هر يك تقصیر را متوجه دیگری کند و بی کفایتی و عجز هر دو را، هر يك به حساب دیگری بنویسد. سال گذشته با گسترش نابسامانی ها و ناخشندوی ها سال فاصله گیری کام به کام این دو نیرو (گروه رفسنجانی و گروه رسالت) از یکدیگر و بلند شدن تدریجی صدای انتقاد هر يك از دیگری بود. بهمین دلیل افشاکری این دو نیروی اصلی حاکم در آستانه انتخابات علیه یکدیگر يك فرصت طلایی برای مردمی است که در سالهای گذشته قربانی اصلی سیاست مشترک هر دو بوده است.

سومین دلیل اهمیت این انتخابات را باید در این واقعیت جستجو کرد که چگونگی صف آرایی نیرو ها در مجلس پنجم، نقش پراهمیتی در تدارك انتخابات ریاست

بیانیه هواداران رفسنجانی چه می خواهد؟

مطالعه آنچه که پس از انتشار بیانیه در مطبوعات، رادیو تلویزیون، مساجد و سخنرانیهای ریز و درشت از طرف هر دو جناح منعکس شده است، آشکارا نشان میدهد که تمام فریاد های وانفسا و هیاهوی مربوط به لگد مال شدن قانون اساسی (۹) و بی حرمتی به شورای نگهبان و غیره و غیره دعوی بی محتوایی هستند که نشان میدهند مرز های «مقدس» قدرت خدشه دار شده و این فریاد ها در واقع طوفانی در فتنان قدرتمندان برای تقسیم مجدد ارث و میراث است! خود بیانیه که با یک انشای مهوع آخوندی پر شده تحریر درآمده سرشار از عبارات ستایش آمیز و چاپلوسانه نسبت به «آیت الله رفسنجانی» بمثابه «صحابه بلند پایه امام راحل» است که گویا «هر روز در مقام پاسداری از کلمه طیبه «خمینی» که تجلی اسماء الله بوده» غریب و هجرت و رنج روزگار را بدوش کشیده است و در پیوندی پایدار «با ذخیره انقلاب خمینی حضرت آیت الله خامنه ای به تجدید بنای کعبه آمال ملت» همت گماشته است و در هر بحرانی «سلمان وار» از «حريم ولایت» پاسداری کرده است.

امضاء کنندگان، در این بیانیه اعلام آمادگی می کنند که «تحت لرای ولایت» و «ناخدای سکان عظیم انقلاب» به انجام وظیفه بپردازند. در این بیانیه کما بیش طولانی، دهها بار «ولی فقیه» و «روحانیت معظم» مورد ستایش های غلو آمیز آخوندی و چاپلوسانه قرار گرفته اند و امضاء کنندگان قسم خورده اند که «تمام عوامل محل به همبستگی» میان مردم و روحانیت را از حیز قدرت و انتفاع ساقط سازند.

بیانیه سپس بی هیچ شرمی از «کارنامه درخشان» و موفقیت های بیسابقه برنامه اول توسعه نام می برد که تحت «مدیریت با کفایت جناب آقای هاشمی رفسنجانی» انجام گرفته و در برنامه دوم به «حصول نتیجه قطعی» میرسد! بیانیه از این دستاورد های درخشان نتیجه گرفته است که «فی الواقع شعار حمایت از هاشمی، همان شعار فطری و قلبی مردم برای سازندگی و توسعه ایران اسلامی است.» و «پاسخگویی به منویات مقدس مردم، رهبری و روحانیت عظیم القدر است» بیانیه سپس «تحدید و حصر شخصیت آقای هاشمی رفسنجانی» را در قالب جزمیت های گروهی و جناحی «خطا و جفا» نامیده است.

بیانیه در پایان با برشمردن اینهمه «مزایای» دولت فعلی بالاخره در چند جمله توضیح داده است که باید «علاوه بر حضور شایستگی از نمایندگان فعلی مجلس» کسان دیگری هم که بیانیه آنها را «صلحای بخش اجرائی و تخصصی نظام و اصلح کارشناسان ارشد» نامیده است در صحنه انتخابات حضور یابند و به این ترتیب «نیروی های کارآمد و تحت امر سردار صحنه سازندگی و توسعه به نهاد قانونگذاری کشور ملحق شوند.»

درست برای همین درخواست ساده است که ناگهان در محافل حاکمیت طوفات بپا میشود. هر چه روضه خوان و نماینده مجلس و دستجات مختلف حزب الله وابسته به رسالت است مثل مور و ملخ تمام وسائل ارتباط جمعی دولتی را اشغال میکنند و گوئی ناموسشان بیاد رفته است به جار و جنجال و هیاهو می پردازند. همه آنها که مرتب اصرار میکردند که نماینده مجلس باید تحت امر و مطیع رهبر باشد، از اینکه گروه ۱۶ نفره نمایندگان «تحت امر سردار صحنه سازندگی» تقاضا کرده اند، وانفاسیشان به آسمان رفته و «استقلال» مجلس را در مخاطره جدی ارزیابی کرده اند. نشریه رسالت مقالات متعددی دارد که در آنها بیست میلیون دلار تصویب شده بوسیله دولت آمریکا، به حساب «طرفداران خط غیر ولایت» یعنی «روشنفکران»، تکنوکرات و لیبرال سرازیر شده است!! ۱۵۰ نفر نماینده مجلس، بیانیه اعتراض آمیزی منتشر میکنند و مدعی میشوند که در بیانیه ۱۶ نفر به مجلس اهانت شده است! فریاد شورای نگهبان و قوه قضائیه درمی آید که گویا مقامات اجرائی حق دخالت در انتخابات را ندارند. «ولی فقیه» دخالت میکند و میکوشد تا دعوا را آرام کند. در یک شرفیابی اعضای دولت به خدمت رهبر، که خبر آن در

سیاست های بگیر و ببند «مؤتلفین» اش، در ارائه نشریات منتسب به این جناح، «ایران»، «همشهری» و این اواخر نشریه «بهمن» دید. این نشریات تا آنجا که توانسته اند کوشیده اند اساساً از سیاست فاصله بگیرند. به مسائل زندگی «عادی» مردم بپردازند. از نویسندگان غیر حزب الهی استفاده کنند و حتی بقصد فاصله گیری از حزب الهی ها، از ضرورت «شادی و نشاط» برای مردم حرف بزنند! حتی نشریه بهمن، مسعود بهنود را مفسر مسائل جهانی خود کرده است. و آنگونه که کیهان هوائی می نویسد گویا از زمان تدارک بیانیه معروف ۱۲۴ نفره «ما نویسنده ایم» - مدیر مجله تکاپو - که اینک تعطیل شده است، با سید عطاله مهاجرانی ملاقات کرده و مهاجرانی در این جلسه انتشار بیانیه را بلامانع دانسته است. حتی در پرونده هائی که برای نشریات وابسته به جناح رئیس جمهور ساخته اند یکی هم اینکه در یکی از آنها مقاله یا مقالاتی در دفاع از وکالت مردم و مخالفت با ولایت فقیه به چاپ رسیده است! رفسنجانی خود در این مدت هر گاه که دعوائی بالا گرفته و مجبور به اظهار نظر شده است از مواضع رسمی رژیم دفاع کرده بی آنکه از اصلاحات خشونت آمیز و عربده کشی های ولی فقیه یا روزنامه رسالت استفاده کند. نامبرده گر چه این روز ها در هیاهوی انتخابات، دست اطرافیان را باز گذاشته تا با صراحت به رقیب بتازند، اما خود هنوز از زبان رسمی دیپلماتیک استفاده میکند و از خشونت می پرهیزد.

چگونه نبرد مفلوبه میشود!!

میتوان گفت که مغلوبه شدن نبرد میان دو جناح اصلی در دی ماه آغاز شد. در این ماه رفسنجانی سخنرانی مفصلی درباره ضرورت بوجود آمدن احزاب سیاسی و نیز آزاد گذاردن آنها در ارائه برنامه های متنوع مطرح کرد و همزمان نشریه «بهمن» به مدیریت مهاجرانی منتشر شد. بلافاصله چند نفری از هواداران رفسنجانی اعلام تشکیل حزب کردند و در نشریات شایع شد که خود رفسنجانی قصد دارد حزب جمهوری اسلامی را احیا کند.

در اواخر دی ماه نشریه سلام خیر داد که سزآن دو جناح، آنگونه که خود تقسیم بندی کرده است «راست سنتی» و «راست مدرن» مذاکراتی را جهت ائتلاف و ارائه یک لیست انتخاباتی واحد انجام داده اند که با نسبت ۲ به ۱ به نفع راست سنتی تمام شده است.

اما هنوز این شایه ها بر زبانهاست که ناگهان بیانیه ای با امضای ۱۶ نفر از وزار و معاونین و نزدیکان رفسنجانی منتشر میشود.

این خبر در محافل سیاسی تهران همچون یک انفجار منعکس میشود. رسالتی ها که انتظار چنین واکنشی را نداشتند با تایوری و خشم و با سر و صدای فراوان به آن حمله میکنند. رفسنجانی توضیح میدهد که ما خیال «انشعاب» نداشتیم اما اگر نتوانیم توافق کنیم، چاره دیگری نمی ماند!

وی فردای آن روز در مصاحبه با خبرنگاران و در توضیح اینکه این ۱۶ نفر چرا بست به اینکار زده اند می گوید: «در جلسه شورای مرکزی جامعه روحانیت مبارز تهران [همین سوال] عنوان و من گفتم آقایان در این امر جدی اند. ولی اگر من آنها را نهی کنم، اقدام نخواهند کرد...» رفسنجانی ادامه میدهد «چون شورای مرکزی با گنجاندن نام چند تن از غیر همفکران جامعه روحانیت موافقت نکرد... بنابراین من منع را برداشتم.»!! به این ترتیب نبرد قدرت علنی میشود و هر دو طرف شمشیر ها را از رو می بندند!

در این جا باید بلافاصله یادآوری کرد که موضوع گنجاندن چند نفر در یک لیست انتخاباتی که آنهم فقط مربوط به تهران است و نمی تواند از ۲۰ نفر تجاوز کند، مسلماً چنین جدال همه جانبه ای را توجیه نمی کند. میتوان فهمید که در نبرد قدرت، زمانی که رفسنجانی تشخیص می دهد که پذیرفتن آنچه که رقیب دیکته می کند بمعنای امضای مرگ سیاسی وی خواهد بود، با جمع آوری مجدد قوا ناگهان به چنین مانوری دست می یازد تا رقیب را به عقب نشینی وادارد و به وی پیامورد که کسی را که خانه نئین است بازی نه اینست!

مطبوعات منتشر، اما مضمون آن هرگز فاش نشد، گویا ولی فقیه با دار و بسته رفسنجانی چانه می زدند و سرانجام وزراء امضاء کننده، امضای خود را پس میگیرند و بیانیته دومی با امضاء ۶ نفر معاونان رئیس جمهور صادر میشود و برای شرکت در انتخابات اعلام آمادگی میکنند. بلافاصله شهردار تهران تمام تابلو های تبلیغاتی شهر را در اختیار گروه جدید ۶ نفره میگذارد و حتی پیش از موعد مقرر، تبلیغات وسیع آغاز میشود. رسالت مینویسد که در تهران رفتگران شهرداری و اعضای خانه کارگر، بیانیته هواداران رفسنجانی را با همان امضای ۱۶ نفره به تیراژ وسیع در تمام خانه های مردم پخش کرده اند. حزب مؤتلفه اسلامی، اعلام میکند که به شهردار مراجعه کرده اند که تابلو برای تبلیغات اجاره کنند اما به آنها گفته شده «چا نداریم!» در تهران دار و بسته های حزب الله، تبلیغات گروه ۱۶ نفره را از روی تابلو های شهرداری پاره میکنند و روی آنها مینویسند «زنده باد روحانیت» و «مرگ بر لیبرال!» در همین حال گروه های حزب الله با اجتماع در میدان ولی عصر و راهپیمایی بسوی مجلس اعلام کردند که به لیبرال ها رای نخواهند داد و از مردم خواستند از ورود لیبرال ها به مجلس جلوگیری کنند.

مقامات قضائی اعلام کردند که این گروه جدید اگر می خواهند فعالیت کند باید اجازه فعالیت حزبی بگیرد. وزیر کشور و وزیر ارشاد اسلامی که هر دو از اعضای حزب مؤتلفه اسلامی هستند به بیانیته ۱۶ نفره اعتراض کردند و این گروه را غیرقانونی خواندند. با اینحال عطاء الله مهاجرانی در يك مصاحبه مطبوعاتی اعلام کرد که «ما يك حزب سیاسی نیستیم که احتیاج به اجازه کسی داشته باشیم. اهم فعالیت ما در خصوص انتخابات مجلس پنجم است و صد البته نگران ریاست جمهوری دوره بعد هستیم. فهرست انتخاباتی ما اگر هم مطلق گرائی نیاورد ما کمکان نسبت به دور آتی ریاست جمهوری بی تفاوت نخواهیم بود!» اینکه تا روز برگزاری انتخابات، این دو مؤتلف سابق چه «معاملاتی» انجام دهند اهمیت درجه اولی ندارد. از هم اکنون شایع است که اسامی مورد درخواست طرفداران رفسنجانی در لیست روحانیت مبارز جا گرفته اند. با اینحال موضوع پر اهمیت در این مبارزه، نقش درجه دومی بود که برای رفسنجانی در نظر گرفته بودند و نامبرده با این لشکر کشی محاسباتشان را بهم ریخت!

رادیکال ها قهرمان افشاگری!

یکی از ویژگی های مبارزه علنی دو مؤتلف سابق در این بود که همدستی سالیان دراز به هیچ کدام اجازه نمی داد تا در افشای طرف مقابل گستاخانه عمل کنند. هیاهوی اصلی آنها، مباحث حقیر حقوقی، کارشکنی، اعتراض و تمسک به خس و خاشاک بود تا بلکه تعرض طرف مقابل را سد کنند. بر عکس باید گفت که این دعوا فرصت مناسبی به نیرو های «رادیکال» داد تا با استفاده از خلاء قدرت به افشاگری وسیعی علیه جناح حاکم بپردازند.

آنها از همان ابتدای کار یعنی حدود مهر ماه که فعل و انفعالات انتخاباتی آغاز شد دست به افشاگری زدند. در آن زمان وزیر کشور که جزو دار و بسته رسالتی هاست ۱۵۲ فرماندار و ۲۲۶ بخشدار را عوض کرد. رفسنجانی در آن زمان در يك مصاحبه مطبوعاتی اعلام کرد که این تغییرات اگر دلیل انتخاباتی داشته حرام است. بلافاصله محتشمی در يك سخنرانی - و بعنوان يك وزیر سابق کشور و کارکشته در این زمینه ها (۱) - اعلام کرد که واضح است تغییرات برای انتخابات مجلس پنجم انجام میگیرد! در آبان ماه در حالیکه نشریه رسالت مدتها بود که از رفسنجانی فاصله میگرفت و شعار های «چپ» میداد، دانشجویان خط امام بمناسبت ۱۳ آبان يك تظاهرات «غیر قانونی» برپا کردند که شعار های اصلی شان عبارت بود از: «نظام اقتصادی به نفع مستضعفین اصلاح باید گردد» و «با عزم انقلابی جنگ فقیر و غنی آغاز باید گردد» و «استقرار خارجی مایه ذلت ماست» جمعیت در قطعنامه ای که منتشر ساختند در اشاره به سیاست تعدیل اقتصادی آمده است: «حافظه ملت انقلابی ما اجازه نخواهد داد

مستولین و طراحان و حامیان اصلی این سیاست، رندانه سعی در تطهیر خود نمایند.»

در آذر و دی ماه در حالی که رسالتی ها گروه «انصار حزب الله» را راه انداخته بودند و از «جنگ فقیر و غنی» و «عدالت برای مستضعفین» دم می زدند دانشجویان خط امامی با دقت از آنها فاصله گرفتند و در موارد متعددی به افشای آنها پرداختند. علاوه بر این تعرض انصار حزب الله به سرورش را نیز برنتابیدند و با آن مرزبندی کردند.

در بهمن ماه گروه های خط امامی يك شورای هماهنگی تشکیل دادند تا درباره انتخابات موضع گیری کنند. گروه های دفتر تحکیم وحدت، انجمن اسلامی مهندسان، انجمن اسلامی مدرسان، انجمن اسلامی معلمان و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در اولین دور مذاکرات تصمیم گرفتند در انتخابات شرکت نکنند. علی محمد غربیانی عضو شورای هماهنگی این گروه ها اعلام کرد که در انتخابات کاندیدا نخواهند داشت. سپس سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در بیانیته جداگانه ای اعلام کرد که در انتخابات «مشارکت فعال اما مشروط» میکنند. یعنی از یکسو با تحریم مخالف است و از سوی دیگر با «مشارکت بدون قید و شرط»

در این میان محتشمی بار دیگر با کیهان هوانی مصاحبه کرد و اظهار داشت که سه عامل باعث میشود که مجلس مستقل نباشد اول وجود نظارت استصوابی شورای نگهبان، دوم اینکه افراد ذینفع در انتخابات دخالت آشکار دارند. وی مثال زد که وزیر کشور - که وابسته به جناح رسالت است - تمام استانداران و کارگزاران انتخابات را برای گرفتن رهنمود پیش ناطق نوری برده است!! «همچنین رئیس جمهور با راه انداختن گروه «بازرس انتخابات» زیر نظر فرزندان، عملاً وارد صحنه انتخابات شده اند. سومین دلیل ذکر شده محتشمی این نکته بود که تمام امکانات دولتی - رادیو، تلویزیون، مساجد، رسانه ها، بسیج، ستاد نماز جمعه و غیره - در اختیار طرف های ذینفع است. وی همچنین افشا کرد که رسالتی ها بر خلاف دوره قبل که رادیکال ها را قلع و قمع کردند اینبار مرتب پیام میفرستند و ما را تشویق به دادن نمایندگی می کنند. وی گفت که شخص ناطق نوری به سه نفر از رهبران روحانیون مبارز (رادیکال) تلفن کرده و خواسته که نامشان را در لیست خود بیاورد اما آنها نپذیرفته اند. نامبرده در مصاحبه دیگری که با نشریه سلام کرده است در پاسخ به این سوال که چرا در انتخابات شرکت نمی کنید، نسبت به رسالتی ها ابراز بی اعتمادی میکند و می گوید: «در انتخابات دوره چهارم بسیاری از ما رد صلاحیت شدند. چون تحقیق کردیم گفتند علت رد صلاحیت اینست که آقایان فرود شده اند پرونده آنها را بخوانند!!» سؤال شد: پرونده افراد را خواندن که دلیل رد صلاحیت نمی شود؟ جواب دادند احراز صلاحیت شرط است و چون صلاحیت احراز نشده، ولو به سبب عدم فرصت کافی برای خواندن پرونده، آنها رد شده اند. محتشمی اضافه میکند که: «امروز با توجه به تجربیات مجلس چهارم و اینکه تغییری در روش جناح حاکم بوجود نیامده، کاندیدا معرفی کردن برای ما يك کار غیر عقلانی و غیرمقدور است. ما یا باید حرکات تند بکنیم و مسائل مختلفی را مطرح کنیم که موجب تنش و تشنج و تضعیف نظام و انقلاب میشود، یا اینکه سکوت کنیم.»

در این میان انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران و علوم پزشکی تهران نیز بمناسبت سالگرد انقلاب بیانیته ای منتشر کردند و با تشریح فقر و فاقه و اوضاع نا بسامان کشور هر دو جناح راست سنتی (رسالت) و راست مدرن (رفسنجانی) را مسئول این فجایع دانستند. آنها در این بیانیته از انشعاب گروه ۱۶ نفره استقبال کرده و آرزو میکنند که سایر گروه های منتسب به انقلاب نیز از چنین امکاناتی برخوردار شوند. آنها در پایان لیبرالیسم و حجتیه را «خطرناک ترین دشمنان انقلاب» نامیده اند. باید یادآوری کرد که پس از اعلام نظر شورای نگهبان و حذف حدود ۵۰ در صد داوطلبین شرکت در انتخابات با عنوان عدم صلاحیت، محمد سلامتی دبیر کل سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در يك مصاحبه مطبوعاتی اظهار داشت: «اکثر افرادی که از سوی هیات های اجرایی رد صلاحیت شده اند، اعضاء و یا همفکران طیف چپ هستند و رد صلاحیت ها در این دوره نسبت به دوره قبل بیشتر بوده است» وی گفت «با وجود آنکه جناح راست سنتی با اصرار و ابرام خواستار شرکت سایر گروه ها علی الخصوص طیف چپ در انتخابات بود، اما

بیشترین مورد رد صلاحیت شده ها چپ هستند. نامبرده اعلام کرد که «ما بر این عقیده ایم که جناح راست در دعوت خود صادق نبوده و شیوه عمل پسندیده و اخلاقی هم ندارد.» وی رسالتی ها را گروهی دانست که هیچ «حرف و برنامہ ای» برای اداره امور کشور ندارند و با «مدیریت تیمچه ای و بازاری» قادر به اداره کشور نیستند.

باید اضافه کرد که مجاهدین انقلاب اسلامی تنها گروهی است که همزمان با انتشار لیست انتخاباتی خود، یک برنامه انتخاباتی نیز منتشر کرده است. این برنامه که از ۴ قسمت تشکیل شده، ابتدا احترام «به کلیه اصول» قانون اساسی را «واجب» قلمداد میکند و به نقض آن بوسیله حکومت اعتراض دارد. سپس درباره «استقلال» و مبارزه ضد امپریالیستی مواضع خود را توضیح میدهد. آنگاه در مقوله عدالت، تصریح میکند که تنها «مبارزه با حاکمیت سرمایه داری و القای اقتصاد بازار و سیاست موسوم به تعدیل» راه تأمین عدالت اجتماعی است. بیانیه می افزاید که سیاست های دولت «در سالهای اخیر بخش عظیمی از مردم ما را به زیر خط فقر رانده است و ثروت های باد آورده ای را در دست اقلیت ناچیز انگل صفت و دلال متمرکز کرده است.» این سازمان معتقد است که باید هرچه سریعتر «سیاست تعدیل را متوقف ساخت» شایان ذکر است که این سازمان برای اولین بار چهارمین موضوع مورد بحث خود را به مقوله «آزادی» اختصاص داده و مشروحاً در این باره مواضع خود را تشریح کرده است. بیانیه «پاسداری» و حتی «گسترش» آزادی های مصرح در قانون اساسی، اعم از «آزادی بیان، آزادی تشکیل اجتماعات، احزاب و سازمانهای سیاسی، آزادی انتخابات، آزادی مطبوعات و رسانه های گروهی» را وظیفه خویش قلمداد کرده است. این بیانیه «نظارت استصوابی در تعیین صلاحیت کاندیدا های مجلس از سوی شورای نگهبان را «مخالفت با اصل آزادی و مشارکت سیاسی مردم» دانسته و متذکر شده است که در «صورت امکان برای القای آن خواهیم کوشید.» در همین زمینه سازمان از «آزادی فعالیت سیاسی همه احزاب و سازمانهای که وفاداری خود به نظام جمهوری اسلامی را اعلام کرده و قانون اساسی را پذیرفته و بدان ملتزم» باشند، دفاع کرده است.

نیروی سوم، ویژگی اصلی انتخابات دوره پنجم

علنی شدن نبرد غولپایانی که با کمک یکدیگر در سالهای طولانی، اختناق سیاهی را بر کشور حاکم کرده بودند این فرصت را پیش آورد که شخصیت های سیاسی منفرد و نیز اعضای نهضت آزادی و جبهه ملی تعرض جدیدی را علیه استبداد آغاز نمایند. می توان گفت که از اواخر شهریور و اوایل مهر فعل و انفعالاتی در محافل سیاسی اپوزیسیون داخل کشور آغاز شد و به بهانه انتخابات مجلس پنجم اعلامیه هائی منتشر گردید. نکات اصلی این اعلامیه ها تشریح بحران همه جانبه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی حاکم بر کشور، نشان دادن مسئولیت حاکم جمهوری اسلامی در بوجود آمدن این وضعیت و سرانجام دعوت مردم به مبارزه برای شکستن سد اختناق بود. این اعلامیه ها از سوی رهبران جبهه ملی، یا از سوی اعضای مرکزی نهضت آزادی و گاهی نیز با امضا های وسیعتری از شخصیت های منفرد اپوزیسیون منتشر میگردد. سرانجام در آذر ماه ترکیبی از شخصیت های سیاسی اپوزیسیون جمعیتی را بنام «تلاشگران تأمین آزادی انتخابات» بوجود آوردند و با برشمردن شرایط یک انتخابات آزاد، از جمله آزادی احزاب، مطبوعات و اجتماعات و غیره خواستار برگزاری یک انتخابات «واقعا» آزاد شدند. می توان گفت که اعلامیه های منتشره از سوی این گروه، جلوه جدیدی به فضای سیاسی کشور داد. اعلامیه ها از طریق فتوکپی و فاکس وسیعاً منتشر میشدند و بوسیله رادیو های خارجی انعکاس بسیار گسترده ای یافتند. با اینحال زمانی که تلاشگران قصد برداشتن گام جدیدی را داشتند و تدارک یک مصاحبه مطبوعاتی را دیدند، رژیم چنگ و دندان نشان داد و هر دو مصاحبه مطبوعاتی آنها در ۳۰ دی ماه و ۱۱ بهمن با دخالت مأموران انتظامی برچیده شد. علاوه بر این هیچ یک از

مطبوعات کشور نیز قادر به چاپ بیانیه های آنان نبودند. در این زمینه تلاشگران ملی نامه سرگشاده ای خطاب به «هموطنان عزیز» از مطبوعات «مستقل» سؤال کرده اند که به چه دلیل نظرات تلاشگران را در نشریه خود منعکس نمی کنند. آنها درباره رادیو و تلویزیون و نشریات وابسته به جناح های حکومتی نوشته اند که «ما هم مانند دیگر مردم آگاه ایران» از این نشریات قطع امید کرده ایم. چرا که این روزنامه ها با استفاده از «یاراته بیت المال» کارنامه ای جز «فحاشی، هتاکی... اشاعه دشمنی و عناد... پرونده سازی برای هر اندیشه نو آوری، ترویج خرافات و بت پرستی، تعلق و چاپلوسی برای حکام به قدرت نشسته... پرده پوشی بر حقایق، عوام فریبی و نفی حاکمیت مردم و آرمانهای انقلاب ندارند.»

تلاشگران آنگاه خطاب به مطبوعاتی که «خود را متشکل می پندارند» و «طرفدار مردم میدانند» تذکر داده اند که جمعشان، گروهی از ایرانیان دلسوز اندیشمند است که در رژیم گذشته و حال، برای تأمین آزادی و حقوق ملت مبارزه کرده اند. اما مسئولان اجرائی کشور که مرتب دم از آزادی می زنند اجازه نداده اند که نظرات این گروه در هیچ نشریه ای منعکس شود. آیا جز این است که جو سانسور، ترس و اختناق بر کلیه روزنامه های کشور حاکم است؟

گروه تلاشگران که تا نیمه اول بهمن ماه از طریق مصاحبه های متعدد با رادیو های خارجی و انتشار اعلامیه در کشور، بر شرایط خود برای انجام یک انتخابات آزاد پای فشرده، سرانجام پس از آنکه گردانندگان رژیم با همان خشونت معمول هیچ کدام از این شروط را نپذیرفته و با همان حرجه تیز نظارت استصوابی شورای نگهبان به میدان آمدند، با انتشار بیانیه ای این انتخابات را نیز مانند بقیه انتخابات قبلی فرمایشی و فاقد مشروعیت قلمداد کرد.

آنها در نامه ای خطاب به رئیس جمهور نوشتند: «ناباورانه باور داشتیم سخنان شما و کارگزاران انتخابات پنجمین دوره مجلس را صادقانه پنداشتیم و پند دوستانه محرب که تجربه انتخابات دوره های قبل را مثال میزدند نشنیده انگاشتیم، حرمت آبروی چندین ده ساله اجتماعی خود را گرو گذاشتیم و با درک ضرورت مشارکت همه هموطنان در یک انتخابات آزاد و سالم... گام بر داشتیم. تلاشگران آنگاه مینویسند که از همان گام های نخست متوجه شده اند که چه فاصله زیادی میان واقعیات و قول ها و گفته های مسئولان مملکت وجود دارد. در این اعلامیه مشروحاً تمام موارد نقض قانون، اختناق، سانسور مطبوعات، برپا کردن نظارت استصوابی برای محروم کردن مردم از حق نمایندگی، حمله مأموران وزارت اطلاعات به مصاحبه مطبوعاتی تلاشگران، اخطار های تهدید آمیز و تلفن های مسخ کننده، افزایش جو فشار و سانسور، ایجاد بی نظمی و آفتشاش در مجالس یادبود شادروان مهتدس بازرگان در تهران و شهرستانها، بهم ریختن کنفرانس علمی و اجتماعی استادان دانشگاه و مضروب نمودن آنها، به محاکمه کشیدن نویسندگان و مسئول مجله گردون و محکوم نمودن غیر انسانی او، تحمل ضربات شلاق... و غیره تشریح شده و از رئیس جمهوری سؤال شده است که «آیا واقعا برگزاری یک انتخابات سالم و آزاد و مورد قبول مردم» در چنین شرایطی امکان پذیر است؟

تلاشگران در این نامه تصریح کرده اند که این انتخابات نیز مانند دوره های قبل «فقط در حد کلام و برای جناح خاصی از حاکمیت آزاد است» و «آگاهان و خیر اندیشان» از مشارکت در آن محروم هستند.

تلاشگران در همین نامه هشدار داده اند که «مشکلات کنونی جامعه تشدید خواهد شد» و گرهی برای خروج از بحران گشوده نخواهد شد. همزمان اطلاعاتی دیگری نیز با امضای هیئت اجرائیه جبهه ملی ایران منتشر شد که در آن یادآوری شده است که جبهه ملی پس از طرح شرایط خود برای تأمین آزادی انتخابات، در تاریخ سوم دی ماه اعلامیه ای منتشر کرد که در آن «عدم آزادی احزاب و جمعیت ها و مطبوعات مخالف را مانع از مشارکت در انتخابات دانست.» جبهه ملی در این اعلامیه تصریح کرده است که «به جهت نبودن محیط مناسب برای حصول انتخابات سالم و آزاد» جبهه ملی ایران «موضوع انتخابات را یک پرده نمایشی تکراری و بی محتوا و عاری از مشروعیت قانونی شمرده و در آن مشارکت نمی کند.»

حزب ملت ایران به رهبری فروهر نیز به همراه سه گروه دیگر انتخابات را فرمایشی ارزیابی کرده و آنها را تحریم

نمودند. با اینحال ۱۵ نفر از شخصیت های شرکت کننده در گروه تلاشگران، عمدتاً نهضت آزادی در تاریخ مجاز برای ثبت نام داوطلبان به وزارت کشور مراجعه کرده و نام نویسی کردند. آنها در اطلاعیه ای بتاريخ ۱۴ بهمن بر «ضرورت استفاده هر شهروند ایرانی از اولین حقوق اساسی خود مبنی بر داوطلبی نمایندگی مجلس» تاکید کرده و خود بهمن کار مباردت ورزیدند.

چند روز بعد شورای نگهبان در اعلام اسامی بررسی شده ها، هشتاد در صد اعضای گروه ۱۵ نفره را رد صلاحیت کرد! این گروه طی نامه ای به عمل هیات اجرائی شدیداً اعتراض کردند و آنرا «تخلف آشکار از مفاد قانون اساسی و قانون انتخابات» تلقی کردند.

و آخرین نکته اینکه یکی از اعضای همین گروه پانزده نفره - دکتر حبیب داوران - در مصاحبه با علیرضا میبدی مخبر یک رادیوی فارسی زبان در آمریکا در جواب سؤال نامبرده که پرسیده است: «چه انگیزه ای باعث شد که تصمیم بگیرید در انتخابات شرکت کنید. در حالی که هیچ کدام از پیش شرط های شما عملی نشده است»، جواب میدهد: «ما می خواهیم به دنیا نشان دهیم که در ایران آزادی انتخابات وجود ندارد. آزادی چیزی نیست که به شما بدهند. وقتی نیست، باید برای بدست آوردنش مباره بکنید. ما می خواهیم ثابت کنیم بر خلاف آنچه که می گویند، آزادی نیست، و ما می خواهیم آنرا بدست آوریم.»

بحران را چه کسی حل خواهد کرد؟

در این هیاهوی پر سر و صدای انتخاباتی موضوعی که کمتر مجال بروز یافت راه حل برای برون رفت از بحرانی است که سراسر جامعه را فراگرفته است. دو همآورد اصلی نبود رفسنجانی و جناح رسالت - مهمترین اثرژی و دغدغه خاطر خود را مصروف یک جنگ بی پایان فرسایشی برای بردن سهم شیر کرده اند. تمام مطبوعات هر دو جناح سرشار است از دروغ گوئی، تهمت زنی، پرونده سازی، پاپوش دوختن و مچ گیری های حقیر و مبتذل هر جناح علیه جناح دیگر. یک ناظر بی طرف عمیقاً متأثر خواهد شد که در این دعوای بی رحمانه، مسائل واقعی مملکت به موضوع درجه چندم تبدیل شده اند و مسئولین درجه اول نظام، مشغول اندازه گیری پشم و ریش یکدیگر و میزان وفاداری شان به امامت و ولایت و خلافت و غیره هستند؛ با اینحال آشکار است که دو دغدغه دیگر نیز آنان را به واکنش وامیداشت. یکی شعار های عوام فریبانه برای فقر زدائی، که هر دو جناح بوفور در تبلیغات روزانه از آن استفاده میکنند. رفسنجانی هیچ فرصتی را از دست نمی دهد تا اعلام کند که بزودی برنامه ای برای از میان بردن فقر به اجرا درخواهد آورد و رقبایش هر روز سین برای مستضعفان چاک میکنند. نکته دوم «گرم کردن تنوره» انتخابات است. روزی نیست که سردمداران رژیم در این باره سخنرانی نکنند و مردم را به اجرای این «فرضیه دینی» فرا نخوانند. بدون شك به رادیکال ها هم فشار زیادی وارد آورده اند تا مجبور شان کنند که علیرغم عدم مشارکت در انتخابات، مردم را به پای صندوق دعوت نمایند. ستون «الر سلام» نشریه سلام پر از تلفن هاشی است که می پرسند چرا شما که در انتخابات شرکت نمی کنید، اینطور مردم را تشویق به رای دادن می کنید؟ یک نمونه چالب آن خواننده ای است که در شماره ۱۳۵۵ سه شنبه ۱۰ بهمن خطاب به مسئولین روزنامه می گوید: «این نظریه که جناح چپ کاندیدائی ندارد اما همه باید بروند در انتخابات شرکت کنند و لاید به افراد غیر متعهد رای بدهند، نظریه ای ملو از تناقض است. توصیه من اینست که چون مردم علت بیان این نظریه را از طرف روزنامه سلام درک می کنند، روزنامه دست از اسرار و تکرار این موضع بردارد و سکوت و لادری پیشه کند. مردم به تشخیص خود عمل خواهند کرد.»

میتوان حدس زد که گردانندگان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی نیز با تشخیص همین فشار بوده است که تئوری «مشارکت مشروطه» را پیش کشیده اند تا به این ترتیب گروکشی کنند و تشویق مردم به شرکت در انتخابات را منوط به پذیرفتن کاندیدا هایشان از طرف شورای نگهبان سازند. آینده نشان خواهد داد که این «معامله» به کجا می انجامد!

به این ترتیب غیر از نیرو های رادیکال، بویژه همین

مجاهدین انقلاب اسلامی که برای حل بحران اجتماعی «برنامه» داده اند، تنها نیرو ها و شخصیت های مستقل اپوزیسیون داخلی هستند که اساس بحران کشور را ناشی از ندانم کاری و استبداد رژیم قلمداد کرده و راه حل آن را در بازگشائی فضای سیاسی، برگذاری انتخابات آزاد و سپردن سرنوشت مردم به خود شان ارزیابی کرده اند.

در پایان نکته ای را که می توان بدان انگشت گذاشت این واقعت تلخ است که نتیجه انتخابات هر چه باشد، و جناح های متخاصم، قدرت سیاسی را هرگونه که میان خود تقسیم کنند، آنچه که بر زمین میماند بار مسئولیت نجات کشور از یک بحران همه گیر و طاقت فرساست که قیمت گزاف آنرا مردم ایران خواهند پرداخت.

انقلاب ایران در آستانه ۱۸ سالگی زخم های عمیقی بر تن دارد که پانچان آن هر دو جناحی هستند که این روز ها تقصیر ها را بگردن یکدیگر می اندازند.

آیا مردم ایران، به شکرانه درس هائی که از این نمایش تهوع آور انتخاباتی و نیز تجربه تلخ ۱۷ سال حکومت نالایق و مستبدانه رژیم جمهوری اسلامی آموختند، سرانجام به راه حل مطلوبی که به حل این بحران بیانجامد خواهد رسید؟ بنظر می رسد که وحشت ناشی از اختناق سبانه حاکم بر کشور - از یک سو و بی اعتمادی کامل مردم نسبت به گردانندگان اصلی این نمایش انتخاباتی از سوی دیگر - مردم را در هاله ای از سکوت و انتظار فرو برده است که نه جنب و جوش نسبتاً محدود اپوزیسیون داخلی و نه هیاهوی پر سر و صدای جناح های حکومتی تأثیر قابل مشاهده ای بر آن نگذاشته است.

میتوان حدس زد که حتی نه گفتن اکثریت قاطع مردم به این نمایش انتخاباتی نیز چندان قابل ارزیابی نباشد، چرا که ترساندن مردم از شناسنامه های مهر نخورده و نیز برپائی نمایشات مصنوعی در اطراف صندوق های رای می تواند به پوشاندن حقایق کمک کند.

چیزی که نمی توان پنهانش کرد این حقیقت است که تا بازیگران اصلی به صحنه نیایند در یر همین پاشنه خواهد چرخید.

تسلیت

با کمال تأسف از خبر ناگوار درگذشت پدر همکار عزیز مان سعید با خبر شدیم. هیئت تحریریه و همکاران نشریه راه آزادی، ضمن همدردی با این رفیق عزیز این مصیبت دردناک را صمیمانه تسلیت گفته و برای او و خانواده محترمش آرزوی صبر و تحمل دارد.

تسلیت

رفیق فریدون آذر نور از جانب کلیه اعضای حزب دمکراتیک مردم ایران فقدان دردناک برادر بزرگ و ارجمندتان را تسلیت می گوئیم به این امید که در این روز های سخت، همدردی صادقانه ما تسلی خاطر ت باشد.

هیئت اجرائی حزب دمکراتیک مردم ایران

اَبیَنَه

تنظیم و یادداشت ها: محسن حیدریان

شکنجه و سختی های روزمره و گم شدگانشان صحبت کنند. ولی در اقامت شش روزه نمی توانستم همه را ببینم. آقای کاپیتورن اظهار داشت که این اولین مسافرت و تماس او با ایران و ایرانیان مقیم کشور بود و اظهار امیدواری کرد که باز به ایران برگردد و مأموریت خودرا تکمیل نماید. فرستاده ویژه در مدت اقامت خود در تهران، با تعدادی از شخصیت های سیاسی و فرهنگی اپوزیسیون، از جمله داریوش فروهر ملاقات داشت. به گفته او اشخاص زیادی به هتل او و دفتر سازمان ملل مراجعه کردند ولی در این فرصت کم امکان ملاقات همه آنها نبود. آقای موریس کاپیتورن علاوه بر ملاقات و گفتگو با مقامات رسمی جمهوری اسلامی، نظیر دکتر ولایتی و اشنتری وزیر دادگستری از زندان اوین بازدید کرد و در دادگاه دو نفر از آن مجرمین غیر سیاسی شرکت نمود. فرستاده ویژه سازمان ملل در کنفرانس مطبوعاتی خود در ژنو از اظهار اینکه به چه نتایجی رسیده است خود داری نمود و گفت که گزارش خودرا به کمیته حقوق بشر که قرار است در ماه مارس آینده به آن رسیدگی کند، خواهد داد و بعداً انتشار بیرونی خواهد یافت.

نکته جالب در مأموریت آقای موریس دان کاپیتورن این است که او کار عمده خودرا به بررسی موضوع نقض حقوق بشر و نبود آزادی ها معطوف کرده است که واقعاً موضوع اصلی و مورد علاقه درجه اول ایرانیان است. امیدواریم که موافقت دولت جمهوری اسلامی با مسافرت فرستاده ویژه سازمان ملل، صرفاً یک اقدام تبلیغاتی در آستانه انتخابات مجلس پنجم نباشد

اطلاعیه

بدعوت «کانون دفاع از دموکراسی در ایران» کنفرانس در هفدهم و هجدهم فوریه ۱۹۹۶ در نیویورک برگزار گردید. در این کنفرانس که زیر عنوان «گذار از نظام ولایت فقیه به نظام مردم سالاری» برگزار شد، ۲۷ تن از علاقمندان و فعالین و صاحب نظران سیاسی اپوزیسیون خارج از کشور و ۱۷۰ تن از علاقمندان و فعالین سیاسی شرکت داشتند. این کنفرانس که با استقبال بسیار موفقیت آمیزی روبرو شد، بنا به نظر تحلیلگران مسائل ایران یکی از مثبت ترین کنفرانسهای اپوزیسیون خارج از کشور و نقطه عطفی در روند شیوه عملی سیاست تحمل پذیری و تبادل نظرات گوناگون بین طیف متنوعی از جریانات سیاسی قلمداد گردید.

اکثر سخنرانان بر این عقیده بودند که جمهوری اسلامی مسئول مستقیم بروز بحرانهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جاری در جامعه ایران میباشد. همچنین حکومت اسلامی فاقد ظرفیت استحاله از درون بوده و قادر به ارائه راه حل برای خروج از این بست نیست و با هر نوع تفکر دموکراتیک جهت گذار به نظام مردم سالاری بیگانه است. برای حل بحران سیاسی موجود در کشور، برخی سخنرانان به ارائه راه حل های عملی پرداختند و راستا های عمومی پیشنهاد های خودرا ارائه کردند.

کانون دفاع از دموکراسی در ایران تأثیرات این کنفرانس را در راستای اهداف خود در زمینه های دفاع از جمهوری پارلمانی، جدائی دین از دولت و حقوق بشر و دموکراسی ارزیابی می کند. مسئول روابط عمومی کانون: اردشیر عمانی
۱۹ فوریه ۱۹۹۶

مرگ مشکوک احمد میرعلانی

ایران سرکوب ترور، خبرنگار کمیته ایرانی مبارزه با تروریسم جمهوری اسلامی در شماره نوامبر ۹۵ به ماجرای مرگ احمد میرعلانی مترجم و نویسنده سرشناس ایران در یکی از کوچه های اطراف محل کتابفروشی وی در اصفهان اشاره کرده است. به نوشته این خبرنگار، پزشکانی که برای اولین بار جسد او را معاینه کرده اند، جای تزییق چند آمپول را در بدن او یافته اند. احمد میرعلانی طی سالهای گذشته چندین بار آثار مهم ادبی از اکتادیوپاز و نای پل را به فارسی برگردانه بود و در دوره اخیر نیز به انتشار مجله زاینده رود دست زده بود.

دهمین سالگرد مرگ ساعدی

کانون نویسندگان ایران (در تبعید) طی بیانیه ای به مناسبت دهمین سالگرد مرگ غلامحسین ساعدی ضمن بزرگداشت خاطره این نویسنده بزرگ می نویسد:

اعلامیه عباس امیر انتظام

آقای عباس امیرانتظام از طرف «جبهه نجات ملی ایران» طی اعلامیه مبسوطی از مردم ایران می طلبید به دفاع از حقوق خود برخیزند و سرنوشت خویش را بدست خود بگیرند. او از مردم ایران می خواهد «دیگر اجازه ندهند تا برای او تصمیم بگیرند. خشم و اعتراضات محقانه خودرا با سکوت و بایکوت کردن انتخابات فرمایشی نشان داده و در روز انتخابات در منزل بمان». امیر انتظام خطاب به هموطن می گوید: «از امروز، تو با اراده و تصمیم، به دلیل حقوقی که از تو ضایع شده است، ضمن بایکوت کردن انتخابات، نسبت به هر عمل ناحقی که درباره تو اعمال شده و می شود، به طور مسالمت آمیز اعتراض کن. اعتراض به گرانی، اعتراض به خفقان، اعتراض به وضع نابسامان اقتصادی، اعتراض به هزینه سنگین زندگی، اعتراض به هزینه گران دکترو دارو و عدم دسترسی به دارو های حیاتی، اعتراض به وضع فرهنگی و مدارس، اعتراض به هزینه سنگین تحصیلی، اعتراض به نبودن جای درس خواندن برای فرزندان، اعتراض به بیگاری، اعتراض به دخالت های همه جانبه در زندگی تو، اعتراض به نداشتن امنیت، اعتراض به نقض حقوق و دخالت تو در سرنوشت...»

از طرف جبهه نجات ملی ایران

عباس امیر انتظام - معاون نخست وزیر دولت موقت تهران - زمستان ۱۳۷۴ بازداشتگاه خانگی وزارت اطلاعات

فرستاده ویژه سازمان ملل در تهران

عاقبت پس از چند سال دولت جمهوری اسلامی با مسافرت فرستاده ویژه کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل به تهران موافقت کرد. آقای موریس دان کاپیتورن حقوق دان کانادایی اینک به جای آقای گالیندویل مامور رسیدگی به موضوع نقض حقوق بشر در ایران است. او به مدت یک هفته در بهمن ماه سال جاری در تهران بود. در بازگشت به ژنو، به خبرنگاران اظهار داشت که در مدت اقامت خود در تهران، از همکاری کامل مقامات جمهوری اسلامی برخوردار بوده است. فرستاده ویژه به خبرنگاران گفت: «من تصور می کنم که صد ها نفری خواستند مرا ببینند و درباره

«ساعدی کار قلمی اش را در فضای خفقان آور پس از شکست نهضت ملی ایران آغاز کرد، وقتیکه بسیاری از آزادگان به ناچار قلم بر زمین نهاده بودند زبان نمادینی که ساعدی برای انتقال اندیشه های زور ستیزانه و مردم‌دوستانه اش انتخاب کرد بویژه در دهه چهل و نیمه اول دهه پنجاه به چنان برائی و کارائی ای رسید که ساعدی را به کابوسی برای رژیم که خود عین کابوس بود بدل کرد. اجرای هر کار نمایشی ساعدی در هر گوشه وطن جانی تازه به اندام بی رمق مقاومت می داد و آرامش را از چشم دشمنان می ربود.

ورود اندیشه ساعدی به عرصه فیلم، سینمای ایران را که بر خلاف فضای ادبی و نمایشی ایران به تمامی از اندیشه مترقی و مردم‌دوستانه خالی بود به جهتی سوق داد که امروز به راحتی می توان از جو بیبار باریک اما زلال سیمای مردمی ایران در مقابل تالاب وسیع و بویناک سینمای رسمی (فیلم فارسی و فیلم اسلامی!) سخن گفت.

نقش ساعدی در شکل گیری و تداوم حرکت کانون نویسندگان ایران نیز چشمگیر است. او از نخستین یاران اهل قلم بود که با اعضای بیانیه سال ۱۳۴۷ در رد کنگره شه ساخته نویسندگان و شعری ایرانی به مصاف رو در رو با سیاست رسمی رژیم ایستاد؛ بیانیه ای که نطفه کانون نویسندگان ایران را با خود داشت. ساعدی در تمام سالهای پر تب و تاب کانون یکی از اصلی ترین و فعالترین چهره های شناخته شده آن بود. او در تبعید ناخواسته اش نیز از نویسندگانی بود که در سال ۱۹۸۲ به بنیاد کانون نویسندگان ایران (در تبعید) همت گماشت و دلسوزانه برای ارتقاء آن کوشید.

ضبط ویدیونی مجموعه نخست «تاریخ شفاهی چپ ایران»

به همت حمید احمدی و بدنبال گردآوری تاریخ شفاهی چپ ایران از ۱۸ ماه پیش، اخیراً کار ضبط و تنظیم نخستین مجموعه تاریخ شفاهی چپ ایران پایان رسید.

این مجموعه شامل ۲۲ ساعت فیلم ویدیونی گردآوری خاطرات با روش مصاحبه از ۲۸ شخصیت و کادر سیاسی جنبش چپ ایران از دهه ۱۹۲۰ تا سال ۱۹۹۵ بشرح زیر است:

- فعالیت های سیاسی ۲۸ راوی (خاطره گو) مربوط به چهار دوره از تاریخ چپ ایران و سه نسل است که سن این افراد بین ۳۷ تا ۹۲ سال است.

- فعالیت های سیاسی ۲۸ راوی مربوط به ۱۵ حزب، سازمان و گروه چپ ایران از دهه ۱۹۲۰ تا سال ۱۹۹۵ است.

- ۱۴ راوی از ۲۸ راوی سابقه زندانی سیاسی در رژیم پهلوی و جمهوری اسلامی بین سالهای ۱۹۲۷ تا ۱۹۸۸ (مجموعاً رویه ۷۲ سال) هستند.

۲۶ راوی از ۲۸ راوی دارای سابقه تبعید سیاسی بین سالهای ۱۹۴۷ تا ۱۹۹۵. مجموعاً رویه ۵۱۰ سال) هستند.

- روابیان بطور متوسط ۲۲ سال از عمر خود را در زندان، تبعید و یا هر دو وضعیت گذرانده اند.

- مصاحبه و ضبط ویدیونی خاطرات از هر راوی نه ساعت و نیم است.

- برای تهیه هر ساعت فیلم ویدیونی بطور متوسط ۱۵ ساعت کار تحقیقی و عملی صرف شده است.

از جنبه تاریخ سیاسی چپ ایران، دانسته ها و داده های سیاسی روابیان - که بنوبه خود در وقایع، تصمیم گیری ها و فعالیت های سیاسی و تشکیلاتی مهم ۱۵ حزب، سازمان و جریان چپ در ایران از دهه ۱۹۲۰ تا سال ۱۹۹۵ نقش داشتند - گردآوری شده است.

از جنبه تاریخ اجتماعی چپ ایران، تکیه بر تجارب زندگی شخصی و اجتماعی راوی شده است.

در این حوزه توجه خاص نگارنده معطوف بویژگی های فرهنگی و به نقش عملکرد های روبنایی جامعه و چپ ایران طی ۷۰ سال گذشته بوده است.

از سوی دیگر برای تهیه مجموعه دوم تاریخ شفاهی چپ ایران برنامه ریزی اولیه انجام گردیده و این کار از ژانویه ۱۹۹۶ توسط نگارنده این سطور به اجرا در خواهد آمد.

در مجموعه دوم ۵۰ شخصیت و فعال سیاسی پیشین و کنونی چپ ایران از سه نسل (بین ۳۳ تا ۹۲ سال) مربوط به احزاب، سازمانها و جریانهای چپ ایران از دهه ۱۳۰۰ تا سال ۱۳۷۶ شرکت خواهند داشت.

احزاب، سازمانها، جریانها و گروه ها فعالیت های سیاسی شخصیتها و فعالین سه نسل چپ ایران، شرکت کننده در مجموعه اول و دوم تاریخ شفاهی چپ ایران (باستثنای برخی شخصیت ها و فعالین متفرد) در ارتباط با

احزاب، سازمانها، جریانها و گروه های زیر - که نام های آنها بر اساس تقدم تقریبی تاریخ اعلام موضع علنی و یا غیر علنی بر شمرده شده - است:

۱ - حزب کمونیست ایران، ۲ - گروه ارانی، ۳ - حزب توده ایران، ۴ - جریان کروژوک ها (معروف به گروه امامی)، ۵ - فرقه دمکرات آذربایجان، ۶ - حزب دمکرات کردستان ایران، ۷ - نیروی سوم، ۸ - جامعه سوسیالیست های ایران در اروپا، ۹ - کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی، ۱۰ - سازمان انقلابی حزب توده، ۱۱ - گروه محمود توکلی، ۱۲ - جریان کادر ها، ۱۳ - سازمان انقلابیون کمونیست ایران، ۱۴ - سازمان چریکهای فدایی خلق ایران، ۱۵ - اتحاد کمونیست های ایران، ۱۶ - گروه کارگر، ۱۷ - حزب رنجبران، ۱۸ - سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر ایران، ۱۹ - سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)، ۲۰ - سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، ۲۱ - سازمان چریکهای فدایی خلق ایران (اقلیت - احیا)، ۲۲ - اتحاد ملی زنان، ۲۳ - سازمان فدائیان خلق ایران، ۲۴ - حزب کمونیست ایران، ۲۵ - سازمان چریک های فدایی خلق ایران (شورایعالی)، ۲۶ - گروه آزادیخواهان سوسیالیست ایران، ۲۷ - حزب دمکراتیک مردم ایران، ۲۸ - سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران، ۲۹ - حزب کمونیست کارگری ایران، ۳۰ - اتحادیه سوسیالیست های انقلابی ایران

در حال حاضر مرحله پیاده کردن بخشی از نوار های مجموعه اول در دست اجرا است. در نظر است که مجموعه اول (حدود ۶۰۰۰ منتشر و در اختیار ROMCD - ROM - CD صفحه) در يك مجموعه علاقمندان تاریخ معاصر ایران قرار گیرد.

در آینده در روند پیشرفت کار ها، توضیحات تکمیلی در اختیار علاقمندان قرار خواهد گرفت. علاقمندان به کسب اطلاعات بیشتر درباره تاریخ شفاهی چپ ایران میتوانند با آدرس زیر (حمید احمدی) مسئول و دارنده حق تالیف مجموعه نخست تاریخ شفاهی چپ ایران، تماس بگیرند:

H. AHMADI, C/O GHARAVI
SENFTENBERGER RING 16
13439 BERLIN
GERMANY

در آستانه انتخابات

ظهور نیرومند گروهی از کارگزاران دولت رفسنجانی با عنوان «خدمت گزاران سازندگی» در برابر جناح مسلط راست سنتی از مهمترین حوادث آستانه انتخابات به شمار می آید. این گروه متشکل از ۱۵ وزیر و معاون وزیر است و با هدف حمایت از رفسنجانی اعلام موجودیت کرد. این حرکت با واکنش مخالفت آمیز ۱۵۰ تن از نمایندگان جناح اکثریت محافظه کار سنتی روبرو شد و به اوج گیری اختلافات در جناح عمده حکومت دامن زد. اکثریت مجلس و شورای نگهبان، بخشی از دولت و جامعه روحانیت مبارز و روزنامه های کیهان و رسالت و جمهوری اسلامی به جناح اکثریت راست سنتی تعلق دارند. در برابر آنها انجمن های اسلامی دانشگاهها، روزنامه های بهمن، سلام، اخبار، اطلاعات و ایران و آنچه از جمع روحانیون مبارز باقی مانده مدافع جناح رفسنجانی اند. این در حالی است که جناح راست سنتی یا رسالتی ها که اکثریت کرسی های مجلس کنونی را در دست دارند، در دستگاههای تبلیغاتی رسمی و دولتی مورد تایید بوده اند. روزنامه رسالت در مقالات خود جناح رقیب را «تکتوکراتهای غرب گرا» و معتقد به «جدائی دین از سیاست» می نامد و برای احراز پست ریاست جمهوری بعد از رفسنجانی نیز ناطق نوری را کاندیدای خود اعلام کرده است. سخنگویی جناح اقلیت رفسنجانی در مباحث خود بر سیاست اصلاحات، آزادی بیان و فعالیت آزاد احزاب در چهارچوب قانون اساسی تاکید می ورزند. مهاجراتی در يك مصاحبه خود را مدافع آزادی خواند و بدون آنکه نامی از انصار حزب الله ببرد اقدام به آتش زدن کتابفروشی ها را حرکتی «مخالف آزادی» توصیف کرد. وی همچنین دکتر حبیبی معاون اول رئیس جمهور را کاندیدای مقام ریاست جمهوری آینده اعلام کرد. از سوی دیگر جناح رادیکال تند رو از شرکت فعال در کارزار انتخابات خود داری کرده است. اما گروه دیگری که توسط محمدی ری شهری نمایندگی می شود با صدور بیانیه ای با تاکید بر «ارزشهای انقلاب اسلامی» حضور خود را در انتخابات اعلام داشته است.

در این میان پس از لغو کنفرانس مطبوعاتی «تلاش گران

جنبش زنان و انتخابات مجلس

مهرانگیز کار در شماره ۱۰۵ نشریه آدینه به مناسبت نزدیک شدن انتخابات دوره پنجم مجلس شورای اسلامی در مقاله ای خواهان بازنگری در قوانین کشور و حضور زنان در انتخابات شده است. وی می نویسد: گروهی از زنانی که سلطه قوانین و هنجاری های مرد سالارانه به تنگ آمده اند و دریافته اند که بازنگری در قوانین کشور نخستین گام در راه تأمین برابری زن و مرد است نیز خواهان حضور در انتخابات و مجلس هستند. اما صافی های نظارتی در انتخابات چنان است که گروهی از اینان نمی توانند خود را برای عضویت مجلس نامزد کرده و در صورت انتخاب شدن بازنگری در قوانین کشور را به قصد رفع کاستی های حقوق زن وجه همت خود قرار دهند. نحوه تعیین صلاحیت نامزد ها و ضوابطی که بر پایه آن صلاحیت احراز می شود سد راه بخشی از زنان کشور است. زنانی از این گروه یقین دارند که صافی های نظارتی راه را بر ورود دیدگاههای گوناگون سیاسی که در جامعه امروزی ایران زنده و فعال اند می بندد و در نتیجه راهی برای ورود نمایندگان جنبش زنان به مجلس باز نمی شود... آثار زیان بار این غیبت همه گروههای زنان در مجلس به حدی است که هنوز در امر قانونگذاری کشور برای رفع کاستی های حقوق زن حرکت ریشه ای دیده نشده است.

متن دفاعیات عباس معروفی در تهران دست به دست می گردد!

امتیاز نشریه گردون لغو و عباس معروفی صاحب امتیاز و مدیر مسئول آن توسط دادگاه عمومی تهران به ۶ ماه زندان، ۲۰ ضربه شلاق و دو سال محرومیت از کار مطبوعاتی محکوم شد. گردون یکی از نشریات بسیار ارزنده و مستقل کشور بود که بنا به شکایت مهدی نصیری سر دبیر سابق روزنامه کیهان و مدیر فعلی هفته نامه صبح و پرونده سازی حزب الهی ها فعالیت آن متوقف شد. بسیاری از نویسندگان و هنرمندان و سازمانهای سیاسی و فرهنگی داخل و خارج از کشور لغو امتیاز نشریه گردون و زندانی کردن عباس معروفی را کام دیگری در سرکوب آزادی بیان و مطبوعات در ایران دانسته و محکوم کردند. هوشنگ گلشیری در مصاحبه ای با بی بی سی گفت کسانی که به عنوان هیات منصفه مطبوعات انتخاب شده اند اصلاً در این رشته تخصص ندارند و تا زمانی که اوضاع به این ترتیب پیش برود، اگر تمام فرهنگ گذشته ما را به دادگاه جمهوری اسلامی ببرند، محکوم به اعدام خواهند شد. گلشیری و سیمین بهبهانی در یک تلاش شجاعانه خواستار آن شدند که ۶ ماه زندان و ۲۰ ضربه شلاق بجای عباس معروفی در مورد آنان اعمال شود. زیرا یکی از اتهامات گردون چاپ نوشته های این دو نویسنده بوده است.

بنا به چند گزارش دیگر و منجمله بیانیه کانون فرهنگ و هنر پویا متن دفاعیات عباس معروفی در تهران دست بدست می گردد. مورد عباس معروفی از نمونه های عصیان آور نقض آشکار حقوق بشر و نبود آزادی بیان و مطبوعات در ایران است.

ما ضمن اعتراض شدید به این گونه اعمال ضد انسانی و شرم آور و درخواست لغو فوری این تصمیم و اصرار بر انتشار نشریه گردون، فراز هانی از دفاعیه شجاعانه و تکان دهنده عباس معروفی را برای اطلاع خوانندگان راه آزادی در زیر نقل می کنیم: «به اتکاء قانون از شما می خواهم به جای من، شاکایم را محاکمه کنید که مهاجم به فرهنگ و فرهنگ سازان بوده اند و مروجین کتاب سوزان، کتابی که چهره ایران اسلامی را به حرکتی از قبیل حمله به دفتر مجلات، آتش زدن کتابفروشی ها، غوغا سالاری، دروغ، تهمت زدن، انگ اخلاقی و هزاران عمل زشت دیگر مخدوش می کند. اینها می خواهند منافع ایران و اسلام باشند؟ آیا تمدن اسلامی ایران همین است؟ این است این سینا؟ این است ملاحظه! این است غزالی؟»

آیا شاکایان، یعنی مخالفان آزادی و قانون، نماینده رهبرند که به دفاع از ایشان مدعی العموم شده اند؟ چرا در جامعه القا می کنند که مسئولان ایران مخالف تضارب آراء هستند؟ آیا نتیجه ای جز شکست ایران در جهان خواهد داشت؟ و آیا این نظام مقتدر نمی تواند جلو قانون شکنی بایستد؟ مگر رئیس قوه قضائیه نمی گوید در مطبوعات سانسور نداریم؟ پس چرا این آنما می گویند داریم و باید داشته باشیم؟ این افراد اصرار دارند که به جهانیان بگویند هنوز بالغ نشده ایم، به قانون خواهان احترام نمی گذاریم و اندیشه های گوناگون را بر نمی تائیم، نه نگذاریم چنین شوند. نویسندگان عصرتان را به چند غوغا سالار نفرشوید. تاریخ نشان داده است که مخالفان آزادی و قانون، به خود هم وفا نمی کنند چرا که بزرگترین هدیه خدا را زیر پا می گذارند.

برگزاری انتخابات آزاد که از چند جریان اپوزیسیون داخل ایران مانند نهضت آزادی، جاما و شخصیتهای مرتبط با جبهه ملی و چپ دمکرات تشکیل شده است، به کوششهای خود همچنان ادامه میدهد. کنفرانس مطبوعاتی آنها به علت تلفنهای تهدید آمیز افراد ناشناس و خود داری مقامات وزارت کشور از تأمین امنیت آن لغو شده بود. از ۱۵ کاندیدای این حرکت که از چند ماه پیش شرطهای تحقق یک انتخابات سالم و آزاد را اعلام کرده بودند، صلاحیت ۱۱ نفر توسط هیئت اجرایی انتخابات رد شد. اما صلاحیت هاشم صیباغیان، محمد توسلی، عزت الله سبحانی سر دبیر نشریه ایران فردا و ابراهیم یزدی دبیر کل نهضت آزادی با حفظ مواضع انتقادی شان، مورد تأیید قرار گرفته است.

از طرف دیگر بسیاری از چهره های سرشناس جناح تند رو اعلام نامزدی خود را در این دوره «بی فایده» دانستند. اما ناطق توری از چهره های اصلی جناح راست سنتی خواهان گنجاندن اسامی برخی از آنها مانند امامی چمرانی و توسلی در فهرست کاندیدا های جناح راست شده است.

مباحث کم سابقه

در میان بحثهای گسترده ای که در آستانه انتخابات، فضای مطبوعات کشور را پر کرده است، نمونه های کم سابقه ای هم به چشم می خورد. یکی از آنها مصاحبه روزنامه نسبتاً جدید میانه رو «ایران» با یوسف علی میر شکاک است که حیرت بسیاری را برانگیخت. میر شکاک تا چندی قبل یک روشنفکر حزب الهی تند رو بود که در روزنامه کیهان علیه روشنفکران میانه رو مقاله های تند و تیزی می نوشت. در مصاحبه اخیر وی موضع خود را «میان روشنفکران غیرمذهبی و تند رو های دینی» قرار داد. او تأکید

تصور کرد که «خود را مطلق پنداشت و رای خود را برترین رای گردن در نهاد همه ما رسوب کرده است. انسان تک ساختی در این سرزمین جاشی ندارد. اگر مدعی دین باشد سرگردان است، اگر مدعی روشنفکری بی ریشه و بی هویت، اگر بتوانیم بر استبداد ذاتی خود چیره شویم شاید تنها چشم انداز اصولی این باشد که همگان را برادر خود بخوانیم و با کین و نفرت بر یکدیگر ننگریم.» این مصاحبه در ارتباط با مناظره مطبوعاتی میان مهدی نصیری سر دبیر هفته نامه تندرو «صبح» و مسعود بهنود روزنامه نگار مستقل و با سابقه انجام گرفت. مطلب از این قرار بود که روزنامه ایران دست به اقدام کم سابقه ای زد و در بحث آزادی مطبوعات به جز نظرات رایج سخنانی از مسعود بهنود را نیز درج کرد. این امر آنچنان نصیری را عصبانی کرد که در همان روزنامه اعلام کرد اگر قرار است با تأکید بر تضارب آراء میدان فعالیت بیشتر به امثال بهنود داده شود، بنده حاضر جان خود را بدم تا چنین آزادی محقق نشود. بهنود در مقابل پرسید، آیا مصلحت جامعه با خفه کردن صدای مخالف، بجای گرفتن قانون و ایجاد وحشت حفظ می شود؟ در انتها خطاب به نصیری نوشت: اگر تو قرآن بدین تمد خوانی ببری رونق مسلمانی.

مبحث تعدد احزاب در ایران

در کنار بحث داغ آزادی مطبوعات، بحث مربوط به آزادی و تعدد احزاب نیز یکی از مسائل برجسته در آستانه انتخابات است. تشکیل احزاب و مزایای آن در چهارچوب قانون اساسی جمهوری اسلامی موضوعی است که از هاشمی رفسنجانی و بسیاری از مطبوعات گرفته تا ناطق توری و نمایندگان مجلس پیش کشیده اند اما کسانی که مشخص تر از همه از لزوم تشکیل حزب سخن می گویند گروهی از نمایندگان مجلس هستند که تحت عناوین مستقل ها، میانه رو ها، تکنوکراتها و یا فن گرایان معروف شده اند. این افراد بخاطر عدم تبعیت از اکثریت راست سنتی و اقلیت تند رو مجلس چنین تأمیده می شوند. یکی از اعضای برجسته این جناح شعله سمدی قاسم اعلام کرد که حزب مستقل مردم ایران بزودی شروع به کار خواهد کرد. به گفت وی این حزب علاوه بر معیار های رایج همچون اعتقاد به ولایت مطلقه فقیه و قانون اساسی، بر مسائلی مثل دفاع از حقوق فردی و اجتماعی، مشارکت زنان، تخصص و دانش تأکید خواهد کرد. عطاء الله مهاجرانی یکی از معاونان رفسنجانی علت طرفداری دولت از تشکیل احزاب را چنین توضیح داد: دولت همواره در بردن لوایح به مجلس با یک رویه از زومون و خطا روبرو بوده است. از آنجا که اکثریت نمایندگان بر مبنای سلیقه های شخصی تا همبستگی های جناحی رای میدهند، همواره دولت با غیرقابل پیش بینی بودن نتایج آراء روبرو بوده است. وی گفت که تشکیل نمایندگان در احزاب و حزبی رای آوردن آنها این رویه را تغییر خواهد داد.

من در هیچ حزب و سازمانی وارد نشده ام، حرف هیچ خط مشی سیاسی را نخوانده ام. فقط در عرصه ادبیات معاصر کار کرده ام. اما چرا در برخی از روزنامه ها همین چند روز اخیر به عنوان توده ای یا چریک فدائی خطاب شده ام؟ آیا گروه های فشار آزادند امنیت جانی و حرفه ای مرا با تهمت و افترا و دروغ به خطر اندازند؟ آیا گروه های فشار می خواهند مرا به ورطه های سیاسی یا نظامی بفلطانتند اگر می خواهند گردون را تعطیل کنند، باید از روی نمش قانون بگذرند. بنا بر این، به عنوان یکی از میزبانان تاریخ به رای دادگاه هر چه باشد احترام می گذارم.

اعضای محترم هیئت منصفه، ریاست محترم دادگاه در کجای دنیا مدیر یک مجله حق دارد به اتهام واهی، مدیر یک مجله دیگر را به خاطر اندیشه اش، به محاکمه بکشاند؟ در کجای دنیا مرسوم است که در جلسه دادگاه مطالبی خارج از کیفر خواست مطرح شود و بدون تحقیق دادگاه نویسنده ای را بازپرسی و محاکمه کنند؟ آیا این یک رویه جدید قضائی است؟

آیا امروز روز تجلیل من است که ۲۰ سال از عمر ۲۸ ساله ام را به نوشتن و بوی مرکب سپری کرده ام؟ من به خاطر کار فرهنگی محاکمه می شوم نه برای اختلاس. به خاطر تولید ادبیات خلاقه نه برای قتل، به خاطر عشق به ادبها و ایران، نه به خاطر اینکه با هیچ جریان سیاسی جور نبوده ام. به خاطر اینکه مثل شاکیانم نمی اندیشم. به خاطر نوشتن محاکمه می شوم. با دردها و زخمهای بسیار، که دلخوشیها و سرخوشیهای صادقانه ام را این شاکیان به کین و بخل و حسد آزرده اند.

به هر حال از شما می خواهم رو به دادگاه بر مدار قانون بچرخند. رای هر چه باشد می پذیرم گر چه می دانم چرمی مرکب نشده ام. می دانم اگر تبرئه شوم باز هم می نویسم. همچنین به قانون وفادار می مانم و در این زمانه گفتگو، من هم اندیشه ام را در کنار اندیشه دیگران می آویزم. اما اگر چنین نشد، نمی دانم چه بر سرم می آید. آیا مثل آیدین «سختگوی مردگان» نجاری خواهم کرد؟ نه نگذارید چنین شود.

بنا به یک گزارش دیگر فیلمنامه «چه کسی رئیس را کشت» نوشته بهرام بیضائی به بهانه شرکت سه بازیگر ممنوع شده (اکبر عبیدی، رضا شفیعی جم و ارژنگ فضلی) اجازه ساخت فیلم را نیافت. همچنین پروانه فیلم «کاکادو» ساخته تهمنه میلانی نیز لغو گردیده است.

تیغ وزارت اطلاعات بر گلوی روحانیون

آیت الله آذری قمی که خود سالها حاکم شرع و دادستان دادگاه ویژه روحانیت بود و مسئولیت روزنامه رسالت را نیز به عهده داشت در یک نامه سرگشاده ۲۸ صفحه ای مسائل تکان دهنده ای را به میان کشیده است. موضوع اصلی این نامه اعلام صریح این نکته است که خامنه ای هیچ یک از ویژگیهای ولایت فقیه و مرجع تقلید شیعیان را دارا نیست و هیچ یک از مجتهدین ولایت او را قبول ندارند. اما در نامه از نقش وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی که چگونه در امور دینی و روحانیون مداخله می کند و بزور می خواهد مرجعیت خامنه ای را به مردم تحمیل کند بطور همه جانبه پرده برداری شده است. وی از جمله درباره تهدید وزارت اطلاعات به قتل او و نیز جلوگیری از چاپ رسالات دیگر سخن گفته است. از طرف دیگر چندی پس از انتشار این نامه، جسد یکی از علمای سنی منطقه بلوچستان سید احمد مولوی در نزدیکی بندر عباس پیدا شد که پس از شکتجه به قتل رسیده بود. وی چند روز پیش از آن از طرف سازمان اطلاعات منطقه برای بازجویی احضار شده بود. همچنین ادامه بازداشت سید مرتضی شیرازی فرزند آیت الله سید محمد شیرازی و شماری از مقلدین و شاگردان وی اعتراض گسترده روحانیون را براتگیخته است. جابر الحسینی دبیر کل مجلس عالی امور شیعه که مقر آن در لندن است با ارسال یک نامه سرگشاده به خامنه ای، تجاوز به حریم مراجع تقلید، فقها و دستگیری و زندانی کردن روحانیون را موجب لکه دار شدن نظام جمهوری اسلامی دانست.

فیلم های ماهواره ای در روستا های دور افتاده

روزنامه اخبار نوشت که در روستای اسفیان حدود ۱۰۰ کیلومتری بجنورد یک مرکز نمایش فیلمهای خارجی که با استفاده از ماهواره دریافت می شوند توسط نیروهای انتظامی کشف شد. جوانان روستائی برای تماشای هر فیلم تفری ۱۰۰ تومان می پرداختند. چندی پیش در یکی از روستا های سمنان نیز یک

مرکز نمایش فیلمهای که «غیر اخلاقی» خوانده می شوند، کشف شد. از سوی دیگر در سمینار توسعه و روستا که اخیراً برگزار شد یک استاد دانشگاه گفت که در شرایط فعلی یک پوسته جدید به نام پیام به کوه زمین اضافه شده است. این پوسته که در بالای سرما نازک است در روستا ها خیلی رقیق تر است. این محقق رواج امکانات ارتباطات در روستا ها را یکی از اجزاء توسعه دانست. در این سمینار از جمله اعلام شد که از هر ۱۰۰ خانواده روستائی ۲۱ خانواده تلویزیون و ۸۰ خانواده رادیو دارند. ۲۵ در صد اصلا مجله ای نخوانده اند و تنها کتاب موجود در ۷۰ در صد خانواده ها قرآن مجید است. در این سمینار همچنین اعلام شد که در حالیکه قبل از انقلاب ۶۰ در صد جمعیت روستا نشین بوده اند، اکنون ۴۰ در صد جمعیت روستا نشین هستند. ۹۴ در صد از روستا ها از انرژی برق استفاده می کنند که یک افزایش بسیار جدی را نشان میدهد. به همین دلیل علاقه به زندگی غیر سنتی در روستا ها افزایش بسیار یافته است.

دکتر سروش و مکتب نشریه کیان

«در تاریخ ایران به ندرت پیش آمده که اندیشه یک فرد یا یک گروه چنان اثر کند که بالا ترین مقامات مملکتی و روحانیت هر دو به ستیز با آن بر آیند.» مقاله محمد برقی در شماره ۱۱۹ نشریه پر با این جمله آغاز می شود و در جای دیگری چنین ادامه می یابد دکتر سروش دست به پایه ای ترین و اساسی ترین لایه های مذهبی برده و با تکان دادن آن تمام ارکان حوزه علمیه و حکومت را لرزاند است. مساله بر سر عدم تقدس فتواست و عدم ترکیب دین توسط فقیهان. به دیگر سخن دین را متولی و صاحب مسند مطلقه ای به نام روحانیت نیست و فقیه خداوند و شریعت محمدی را نمایندگی نمی کند..... سروش و یارانش بی آنکه در اندیشه کار سیاسی باشند، نظراتشان بنیان حکومت روحانیون را متزلزل می کند، زیرا اصل حکومت کردن روحانیت و ولایت فقیه بر این استدلال مبتنی است که اگر ما پیرو دین هستیم می بایست به قوانینی که خداوند فرستاده عمل کنیم و این قوانین را هم فقها بهتر از هر کس می شناسند.... البته باید توجه داشت که نگاه این جمع نگاهی درون دینی است و جایگزین تلاش نیروهای غیرمذهبی و لائیک جامعه نخواهد شد و نباید بشود. این نظریه محدود به یک فرد نیست. مکتبی است شامل جمع وسیعی از صاحب نظران فاضل که هر یک گوشه ای از این بار را بر دوش گرفته اند. درست است که پرچم حرکت بر دوش دکتر سروش است، اما این نهضت فکری چنان پارگیری کرده که حتی با حذف رهبر آن قادر به ادامه راه خواهد بود. به این دلیل است که من همه جا از آن به نام «مکتب نشریه کیان» نام می برم. نشریه ای که امکان نشر این افکار را فراهم کرده است، چنانکه در فرانسه عصر روشنگری از جمعی با عنوان «اصحاب دایرة المعارف» یاد می شود. دکتر سروش شخصیتی استثنائی در تاریخ اسلام است. شخصی با این همه وسعت دانش، قدرت تفکر و تسلط کلامی و احاطه بر فرهنگ اسلامی، همراه با شجاعت و جسارت و ایمان به راهش، کمتر دیده شده است. من او را «سهرودی» و «عین القضاة» زمانه خود می بینم و بر آنم که زببنده اوست که ابعاد علمی و شخصیتی او از زوایای مختلف بررسی و معرفی شود. جنبش فکری «مکتب نشریه کیان» به تنها در ایران رو به گسترش خواهد بود و سبب تحول بنیادی در صحنه سیاست و اجتماع خواهد شد، بلکه دامنه این حرکت از مرزهای ایران فرا تر خواهد رفت و در بسیاری از جوامع اسلامی اساسی ترین جنبشهای فکری و به تبع آن سیاسی و اجتماعی را سبب خواهد شد.

بیست و پنجمین سالگرد بنیانگذاری جنبش فدائیان خلق

۱۹ بهمن ماه، ۲۵ سال از اعلام موجودیت جنبش فدائیان خلق گذشت. به این مناسبت شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق اکثریت پیام ویژه ای منتشر ساخت. شماره ۱۶۶ نشریه کار نیز مقالاتی بدین مناسبت درج نمود. به همین مناسبت مراسم جشنی در بن آلمان و استکهلم سوئد برپا گردید که مسئولین سازمان در آنها به سخنرانی پرداختند. جمشید طاهری پور در مقاله ای نوشت که «راه احمد زاده» «مشئ جزئی» و «سیاست لنینی» هر سه گرایش صورتهایی از یک پدیده هستند. تجربه بر ناکامی و شکست این هر سه گرایش گواهی داده می گویند شکست هنوز به معنای بطلان یک مشی نیست. چنانکه پیروان احمد زاده، جزئی و لنین هنوز بر این باورند. هر کس به پاسخی مختار است و پاسخ من این است که یک چیز مشترک در این سه گرایش وجود داشت که موجبات شکست و بطلان آنها را فراهم آورد و آن ایدئولوژیک

کردن واقعیت بود. وی در جای دیگری می نویسد که: در آستانه پیدایی نخستین طلیمه های انقلاب، مشی مسلحانه در معرض شکست قطعی قرار داشت و اعتقاد به درستی راه چریکها در حال فرو ریختن بود. سازمان چریکهای فدایی خلق با شکست چند گامی بیشتر فاصله نداشت که طلیمه انقلاب نمایان شد و این نوشدارویی به هنگام بود. انقلاب مانع شکست سیاسی سازمان شد. در اعلامیه شورایی مرکزی سازمان از جمله تاکید شده است که: «ما پرچمی را که در سیاهکل برافراشته شده هیچگاه بر زمین نخواهیم نهاد. آن پرچم، پرچم استقلال، دمکراسی و سوسیالیسم بود. اینک ما آزادی و عدالت اجتماعی را بیش از هر زمان دیگر در پیوند با یکدیگر می بینیم.»

مبارزه سیاسی

پیژن نامور در شماره ۱۱۹ نشریه پر تفاوتی اصلی مبارزه سیاسی و مبارزه اعتقادی و ایدئولوژیک را به میان کشیده و از جمله یادآور می شود که: از خصایص یک جامعه بسته آن است که در آن یک ایدئولوژی خاص، چه مذهبی و چه نوع غیر مذهبی آن، استیلای کامل دارد و کلیه روابط اجتماعی بر اساس آن ایدئولوژی شکل می گیرد و در تمام این ایدئولوژیها و مذاهب انسان و فرهنگ وی به دو سهم نیک و بد تقسیم شده است و مبارزات داخل اجتماع به صورت مبارزه دائمی نیکی و بدی، خیر و شر، حق و ناحق، عدالت و ظلم... در می آید. جامعه به دو گروه «ماء» و «آنها» تقسیم می شود و هر گروه دیگری را مسئول بدبختی ها و نابسامانیهای جامعه می پندارد. صلح بین این دو گروه جمع اضداد و غیرممکن می شود. هر گروه می پندارد که هر کس با ما نیست لاجرم بر ماست. بین دوستان و دشمنان مرز آشکاری بوجود می آید و خوشبختی آبدی وقتی پیدا می شود که گروه مقابل بطور کامل از میان برداشته شود و دنیا خاص گروه مومنان و صالحان گردد. در یک جامعه باز هیچ ایدئولوژی یا مذهبی دست بالا ندارد. انسان و فرهنگ وی به دو گروه خوب و بد یا حق و نا حق تقسیم نمی شود. مبارزه سیاسی، بر عکس مبارزه ایدئولوژیک، مبارزه باخاطر اعتلای خوبی و حق نیست. مبارزه سیاسی مبارزه ای است بخاطر کسب منفعت و رفح ضرر... در تاریخ مبارزات اجتماعی ایران مبارزه سیاسی همیشه خوار داشته شده است. در ادبیات مبارزاتی ایران مبارز کسی است که جان خود را برای حق فدا کند، از منافع کوچک و پست مادی و معنوی خود می گذرد، سراپا نجابت و ایثار و فداکاری است، به دنیا و مظاهر آن دل بستگی ندارد، عاشق صادق ایده های پاک خویش است. مثل فولاد در مقابل شداید مقاومت دارد، جان خود را در راه دوستان فدا می کند و در مقابل دشمنان تا پای جان می ایستد. تن به مصالحه نمی دهد و جز به پیروزی کامل قانع نمی شود. مرگ را بهتر از هر سازش می داند و سربلند و پرافتخار با مرگ خویش حقانیت ایده های خود را اعلام کند... این نوع تصویر و تصور از قهرمان یا مبارز انعکاس استیلای تفکر ایدئولوژیک و جریان مبارزه ایدئولوژیک در داخل جامعه است. حقیقت آن است که مبارزه سیاسی به جز دوره نسبتاً کوتاه - از نهضت تنباکو تا کودتای سوم اسفند و از شهریور بیست تا کودتای ۲۸ مرداد - به معنای درست آن در جامعه ایران جریان نداشته است. که آنهم به علل گوناگون از جمله عقب ماندگی صنعتی کشور و نا آگاهی روشنفکران، نتوانست روندی ماندگار در صحنه اجتماع ایران گردد... اکنون نیز، هم جمهوری اسلامی و هم مخالفان آن اشتباه زمان شاه را عیناً تکرار می کنند... مخالفان جمهوری اسلامی نیز هنوز نتوانسته اند، یا بلکه آن نیفتاده اند تا در داخل کشور مبارزات سیاسی را از مبارزات ایدئولوژیک تفکیک نمایند و متحدان خود را در جامعه بیابند و همراه خود نمایند.

زیر آسمانهای جهان

زیر آسمانهای جهانم گفتگوی آزاد رامین جهانیکلو با متفکر فرهیخته ایرانی داریوش شایگان است که بزبان فرانسه تنظیم شده و نازی عظیما آنرا به فارسی روان و زیبایی برگردانده است. در این مصاحبه داریوش شایگان فیلسوف و متفکر برجسته کشور ما از زندگانی، اوضاع سیاسی اجتماعی محیط رشدش، جریانهای فکری و اجتماعی دینی و عرفانی، درباره فرایند ایدئولوژیک کردن دین در جامعه مذهبی ایران، تمدن بزرگ شرق (تمدن هندی و تمدن ژاپن)، انسان مدرن، هنر در شرق و غرب و غیره سخن می گوید. در بخش هشتم کتاب شایگان به بیان دیدگاههایش در دو کتاب نگاه شکسته و انقلاب مذهبی می پردازد و در فصل نهم تلقی خود را درباره قرآن حاضر و سرانجام آن و نسبتهای تازه ای که احتمالاً میان علم و فلسفه بر قرار می شود،

پیش می کشد. این کتاب سرشار از نکات تأمل انگیز و قابل تعمق است و نگاه ژرف و اندیشمندانه شایگان درباره موقعیت تاریخی جوامع سنتی یا جهان مدرن و میراث فکری شرق و غرب را بازمی تاباند. در بخش هایی از کتاب شایگان بدون آنکه وارد یک «درگیری لجام گسیخته» شود از شکست بت ها و اسطوره ها نیز پرہیز نمی کند. نگاه انتقادی او به ذهنیت روشنفکران جهان سومی، نیرو های سیاسی ایران و حتی کسانی همچون دکتر مصدق و نیز ارزیابی اش از حکومت شان قابل تأمل است. وی می گوید: روشنفکران جهان سومی بیشتر ایدئولوژی پردازند تا روشنفکر... باید بگویم که غالباً روشنفکران ما به دلیل اشتباهاتشان در محاسبه و جانبگیری های نا اندیشیده شان عوامل فعال عقب افتادگی بوده اند. روشنفکر جهان سومی موجودی عصبی و غالباً تحت تأثیر عوامل و تعهداتی است که هرگز به جایی نمی رسد. روشنفکرانی که جسارت اعتراف به اشتباه خود را داشته باشند، بسیار اندکند... نزد بسیاری از روشنفکران ما زبانی دو گانه مشاهده می شود: زبانی صمیمی با محرمان و زبانی رسمی و نرغش آمیز که در نوشته ها شان دارند و بدینسان می گویند خدا و خرما را با هم جمع آورند. شایگان ضمن ادای احترام بسیار درباره دکتر مصدق از جمله یادآور می شود که: پیش از هر چیز مصدق یک رجل قاجاری بود. او به احمد شاه، سلطان قاجار، ارج می نهاد و در برابر او، رضا شاه بنیاد گذار سلسله جدید را به چیزی نمی گرفت... همچنین میدانیم که رضا شاه با اینکه برآستی دیکتاتور بود، مرد سرنوشت بود. حال آنکه از نظر مصدق، او غاصب تخت و تاج و بی اصل و نسب بود. مصدق مردی حقوق دان بود که هرگز نتوانست بازی کارتل های نفتی و نقش خرد کننده آمریکا را در عرصه شطرنج بین المللی دریابد... دکتر مصدق خود را در بن بست نهاده بود که بیرون شدن از آن وجود نداشت. به یک معنا سرنوشت شهید سیاسی را برای خود رقم زده بود... او بعنوان یک دولتمرد می بایست تن به مصالحه میداد تا از تنگنا بیرون آید... من از خود می پرسم که آیا بخش مهمی از مسئولیت این بدبختی بر عهده مصدق نبود؟ آیا او خود مسبب و محرک سقوطش نبود؟ شایگان در جای دیگری شاه را مکمل دکتر مصدق می داند و این سؤال را پیش می کشد که چرا این دو نفر (شاه و مصدق) که ظاهراً در نهایت علاقه مشترکی داشتند و در آن عظمت ایران بود، نمی توانند به توافق برسند؟ شایگان در جای دیگری منظورش از نقش مکمل شاه را این چنین بیان می کند که: «شاه تکنوکراتی بود که به توسعه و نوسازی کشور عقیده داشت». در حالیکه مصدق «به صنعتی شدن کشور معتقد نبود و چیز زیادی از اقتصاد مدرن نمی دانست». دکتر شایگان درباره رسالت و نقش روشنفکر در شرایط امروزی معتقد است: «ما وارد دوران پس از سارتری شده ایم. روشنفکر دیگر نقش معترض خود را از دست داده است. امروز وظیفه روشنفکر آن است که در ترکیب معرفتها شرکت کند.»

نقض حقوق بشر از طرف سازمان مجاهدین خلق

گروهی از اعضاء سابق سازمان مجاهدین خلق با انتشار اعلامیه ای دیدار خود با آقای کاپیتون گزارشگر ویژه سازمان ملل را گزارش کرده اند. در این گزارش کوششهای اعضاء فعلی سازمان مجاهدین خلق را برای جلوگیری از این دیدار و از جمله سد کردن راه عبور به داخل ساختمان، تهدید و عکس برداری و اعمال فشار و جاسوس نامیدن و غیره شرح داده شده است «در هنگام دیدار این هیئت با گزارشگر ویژه سازمان ملل متحد اسناد و مدارک مربوط به دوران زندانی و شکنجه شدن این فعالین توسط جمهوری اسلامی ارائه شده و سپس در ۶ مورد مشخص نقض حقوق بشر توسط سازمان مجاهدین استدلال شده است. این موارد عبارتند از اسناد و مدارک مربوط به سلطه دیکتاتوری مذهبی در سازمان مجاهدین، طلاقهای اجباری، شکنجه های جسمی و روحی در زندانهای مجاهدین، فشار های غیر انسانی در مورد فرزندان مجاهدین و قتل عام کرد های عراق در حمایت از صدام حسین بوده است.

از سوی دیگر کریم حقی یکی دیگر از فعالین سابق مجاهدین در یک نامه سرگشاده به مسعود رجوی وی را به یک مناظره علنی فراخوانده است. در این نامه آمده است که اکنون ۹ ماه از خودکشی همسر محترم بابایی زندانی سابق جمهوری اسلامی و از اعضای فعال سازمان مجاهدین که در عملیات نظامی متعددی شرکت کرده بود، می گذرد. محترم همانند صد ها تن از کادر های سازمان متوجه شد که اصل دعوا بر سر ولایت فقیه رجوی با ولایت فقیه خمینی است. از این زمان است که با اعلام مواضع انتقادی ابتدا تحت نظر قرار می گیرد و سرانجام در حالیکه کودکی در

شکم داشت گرفتار زندانهای رجوی میشود. محترم را به گناه باردار بودن مورد انواع آزارها و توهینها قرار دادند. چون رجوی و نوچه های قد و نیم قد او از جمله مهدی ابریشمی حکم صادر کرده بودند که همه باید يك عشق داشته باشند و تمامی عشق خود را نثار آن یکنفر بکنند و انهم جز مسعود رجوی نبود... چنین فشارهایی در شرایط بحران هویت و پاس فلسفی شدیدی برانجام محترم را به خودکشی واداشت و داغ او را برای همیشه بر دل من و دخترم مارال و نیز سایر اعضا دردمند و جدا شده از سازمان گذاشت. کریم حقی در يك نامه دیگر به سازمان نظارت بر حقوق بشر خاورمیانه - شعبه نیویورک از جمله تاکید کرده است که سازمان مجاهدین در اروپا و آمریکا نان حقوق بشر را می خورد و با مظلوم نمایی چهره ای دمکرات از خود ارائه داده است. در حالیکه ماهیتاً به همان اندازه سلف تاریخی خود خمینی و سایر افعی به دوشان حاکم بر ایران، ریاکار و ظالم و دو دوزه باز است. مسعود رجوی در رویای تحقق يك حکومت اسلامی دیگر با پسوندهای دمکراتیک است. اگر قرار شد هیئتی از جانب سازمان شما برای بررسی زندانهای مجاهدین و جهت روشن شدن صحت و سقم قضایا به عراق برود من نیز با کمال میل حاضریم هیئت مذکور را همراهی کنم، تا سیه روی شود هر که در او غش باشد.

ترسیم يك چهره

شماره ۶۶ نشریه دنیای سخن بخشی از گفتگوی ناصر حریری با نجف دریابندری را که قرار است در آینده نزدیک منتشر شود، درج کرده است. این بخش از گفتگو به ترسیم چهره مرتضی کیوان اختصاص دارد. دریابندری در این خصوص خاطرات خود و دیگر دوستان با مرتضی کیوان را به میان می کشد و از جمله چنین به یاد می آورد که: «يك دیدار کافی بود که کیوان تو را به دوستی خودش انتخاب کند، حتی بدون آنکه خودش بدانی. آن وقت همه چیز تو به او مربوط می شد. اگر شاعر یا نویسنده بودی نگران شعرت و یا نوشته ات می شد. اگر ناخوش یا بی کار یا افسرده یا عاشق می شدی مشکلات را باید با کیوان درمیان می گذاشتی. یا به او می نوشتی. کیوان به هیات ظاهر خودش اهمیت می داد، معمولاً کت و شلوار تیره می پوشید و کراواتهای قشنگ می زد، اگر چه نمی دانم به چه دلیل يك وقت تصمیم گرفت فقط کراوات مشکی بزند و از آن به بعد همیشه کراواتش مشکی بود... کیوان وقتی که رفت فقط سی سال داشت. مثل همه ما هنوز در زمینه ادبیات کار مهمی نکرده بود. استعدادی که در او به طرز عجیبی شکفته بود کشف و پرورش استعداد دیگران بود. خود من یکی از آن دیگران هستم... او فقط مرا جدی گرفت و با من طوری رفتار کرد که انگار من هم برای خودم يك کسی هستم. به همین دلیل همیشه فکر کرده ام که اگر کسی شدم تا حدی به یمن توبیت او بود. خود کیوان در شعر و داستان طبع آزمایی کرده بود ولی از هر دو دست کشیده بود. اولین شعر هایش را در مجله «جهان نو» چاپ می کرد که در اواسط دهه بیست در می آمد. خودش به این شعرها می گفت نیمه‌دار، چون نه گفته بود و نه ...» در سه چهار ماه آخر زندگی کیوان از او بی خبر ماندم. گویا سخت سرگرم کار تشکیلاتی بود، بعد هم شنیدم با پوری سلطانی ازدواج کرده است که در سال اخیری یکی از های حلقه مرکزی دوستان کیوان شده بود. کیوان و پوری فقط یکی دو ماه با هم زندگی کردند. آخرین خبری که از کیوان گرفتم دو چیز بود. یکی اسمی که همراه با تاریخ با مداد روی دیوار گچی یکی از سلولهای بازداشتگاه لشکر زرهی نوشته بود... پیام دوم يك بیت شعر بود که با همان خط آشنا روی دیوار يك لیوان لعابی دسته دار نخودی رنگ با مداد کپی نوشته شده بود.

«درد و رنج تازیانه چند روزی بیش نیست
از دار خلق اگر باشی همیشه زنده ای...»

هیچ کس نمی تواند بگوید که اگر کیوان زنده می ماند دنیای زندگی سیاسی و ادبی اش به چه صورتی درمی آمد. ولی آن کیوانی که ما می شناختیم توده ای بود و همانطور که می دانید توده ای مرد. تقریباً همه دوستان کیوان توده ای بودند، از جمله خود من. حالا البته خیلی از ما تغییر عقیده داده ایم... ولی هیچ کس را ندیده ام که با خاطره کیوان بد شده باشد.

برنامه سیاسی رادیو و تلویزیون

مجید محمدی شیوه رادیو و تلویزیون جمهوری اسلامی در برخورد به موضوعات سیاسی را در شماره بیست و سوم نشریه جامعه اسلام چاپ تهران مورد بحث قرار داده و از جمله می نویسد: در برنامه های سیاسی رادیو و تلویزیون ارتباط دو سویه ای وجود ندارد. گویی که مردم حق ندارند در مسائل سیاسی از

مسئولان کشور چیزی بپرسند. هنگامی که يك رسانه دولتی باشد طبیعتاً ساز و کارهای بیشتر و موش تری برای کنترل مردم در اختیار خواهد داشت. نویسنده پنج ویژگی مورد انتظار حاکمیت از برنامه های سیاسی را کنترل، دستکاری، مشروعیت افزایی، افزایش ثبات، تبلیغ ارزشها میداند و در باره هر يك توضیحاتی ارائه میدهد. سپس می افزاید که در ایران هیچ گونه نهاد یا حزب سیاسی وجود ندارد و همین امر آموزش سیاسی مردم را دچار اختلال می کند. آموزش سیاسی در کتب درسی دبیرستانی و دانشگاهی نیز انجام نمی شود. برنامه های خبری و سیاسی رادیو و تلویزیون صرفاً به ارائه خبر و تفسیر ایدئولوژیک و تبلیغاتی آن خبر آن اقدام می کنند. حتی خبر هم به صورت گزارشی و توصیفی آن عرضه نمی شود... تصور مسئولین از مناظره در باب مسائل حاد و بحرانی سیاسی، دینی و فرهنگی داخل کشور آن است که این مناظرات می توانند تنش را باشند و اصولاً رسانه های همگانی جای طرح دیدگاههای اقلیت نیست. حتی در يك موضوع خارجی مسئله توافق غزه - اریحا از دو کارشناس یا دو دیدگاه متفاوت دعوت نمی شود تا وجه مختلف مسئله را از دو منظر بررسی کنند، بلکه بجای آن، کار برنامه های سیاسی توضیح و تبیین سخنان مسئولان و بیان خلاصه سخنان آنان است... برنامه های سیاسی رادیو و تلویزیون به دنبال طرح آن دسته از واژه ها، تصاویر، موضوعات، افعال و یا وقایعی هستند که برانگیزاننده و قناداری، مشوق اطاعت و تصدیق کننده مدعیات نظام باشند. این نگرش موجب می شود که سیاسی کردن مردم توسط رادیو و تلویزیون يك سیاسی کردن ایتر باشد. به این معنی که حتی اگر فردی در آغاز بلوغ به آنچه رسانه ها میبند آن هستند باور بیارود، با درگیر شدن در جامعه و افزایش تجربه اجتماعی دیگر نمی تواند به آن باور ادامه دهد. سیاستی که در برنامه های سیاسی تلویزیون معرفی می شود، يك سیاست عرفی نیست، بلکه نگاهی کاملاً اسطوره ای به سیاست، تبلیغ می شود. سیاست عرفی پدیده ای است که بازیگران آن انسان های عرفی و عادی هستند و سیاست، برآیند رفتارهای متوجه به قدرت و اقتدار آنهاست. ولی سیاست اسطوره ای يك سیاست پر از رمز و راز است که به انسانهای مقدس و دسترس ناپذیر منحصر است. همچنین گزارش اصلی نشریه گردون شماره ۵۴ که آخرین شماره قبل از توقیف آن بود به بررسی انتقادی برنامه های تلویزیون جمهوری اسلامی اختصاص داشت. در این گزارش تکراری بودن برنامه ها، ضعف مدیریت، عقب ماندگی آن از روند علم، هنر و تکنولوژی روز، پخش سریالهای نمکین و نا شاد و يك طرفه بودن آن و جنبه تبلیغاتی، ستایش و اغراق آمیز بودن برنامه ها بر اساس فاکتورهای زنده مورد انتقاد قرار گرفته بود.

دوباره دانستن و ندانستن

شماره ۲۷ نشریه کیان سخنرانی کارل دیموند پوپر در مراسم دریافت درجه دکترای افتخاری علوم سیاسی از دانشگاه گوتته را با ترجمه رحمان افشاری درج کرده است. در این مطلب پس از بررسی نظرات سقراط، نیوتن، نکارت و کانت درباره مفاهیم «دانستن» «حقیقت» و «معرفت» پوپر اشاره می کند که هیچ معیاری برای حقیقت وجود ندارد، حتی اگر یکبار به حقیقت دست یافتیم، نمی توانیم از آن مطمئن شویم. اما معیاری عقلی برای پیشروی در حقیقت و از این رو معیاری عقلی برای پیشروی در حقیقت و از این رو معیاری برای پیشرفت علمی وجود دارد... دانش فعالیتی نقادانه است. ما فرضیه هایمان را نقادانه به آزمایش می گذاریم. آنها را به نقد می کشیم تا خطا هایمان را بیابیم. به این امید که خطاها را از بین ببریم و به حقیقت نزدیکتر شویم. ما فرضیه ای را - مثلاً فرضیه ای جدید را - زمانی بهتر از دیگری می یابیم که سه شرط زیرین را داشته باشد. اول آنکه فرضیه جدید باید همه آن امور را که فرضیه قدیم با موفقیت توضیح می داد، بیان کند. دوم آنکه دست کم میرا از برخی خطا های پیشین باشد. سوم آنکه فرضیه نوین باید تا آنجا که ممکن است اموری را توضیح دهد که فرضیه پیشین نتوانسته بود توضیح دهد یا بیش بینی کند. چنین است معیار پیشرفت علمی... برای همه دانشمندان بزرگ آشکار بود که حل هر مساله علمی، خود مسائل حل نا شده نوینی را همراه دارد. هر چه بیشتر درباره جهان بیاموزیم، به همان نسبت، دانستن ما از مسائل حل نا شده (دانستن سقراطی ما به نادانیمان) آگاهانه تر، وسیع تر و دقیقتر می شود. پژوهش علمی در عمل بهترین روشی است که فکر ما را نسبت به خود مان و نسبت به نادانیمان روشن می کند و ما را صاحب این بصیرت مهم می سازد که گرچه در رابطه با دانش اندکی که داریم نسبت به هم متفاوتیم، لیکن در نادانی بی کرانمان همه با هم برابریم.

به یاد سیاوش کسرانی

یک روز بی صدا

در کور راه ها خاموش می شوند؟

انسان و شاعر شیفته ای که «مرگ هیچ عزیزی را باور نمی کرده و سرشار از عشق و امید به «سپیده دم» و «بیمار» بود، در غربت و تنهایی چشم به خواب ابدی فروبست. کسرانی شاعر بلند آوازه ایران که خیز دوباره ای برای «از نو ساختن» برداشته بود، در ۶۹ سالگی زندگی را بدرود گفت و دستدازانش را در داخل و خارج از کشور به ماتم نشاند.

برخی آثار برجسته او همچون «آرش کمانگیر» که پژواک آرزوهای ملتی است در وجود قهرمان ملی و نیز میراث واپسینش «مهتر سرخ» در آسمان هنر و ادبیات کشور ما همواره خواهد درخشید. شاید برجسته ترین ویژگی شخصیت، زندگی و هنر سیاوش کسرانی شور نیرومند و احساسات و عواطف وصف ناپذیرش بود. اما حرارت و گرمای درونی کسرانی کاربردی چندگانه و بعضاً توأم با پارادوکس داشت. عواطف درونی کسرانی به سیمای او بعنوان یک انسان خصلمتی باز و اجتماعی با منش و روشی آزادمثانه و قید و بند ستیزانه میداد. از او انسانی پر امید، خوش بین، دوست داشتنی و قابل اعتماد ساخته بود. اما کسرانی بعنوان شاعر نیز سرشار از همین احساسات نیرومند و عاشقانه بود. تحلیل ادبی اشعار او کار اهل فن است. اما هر خواننده ای درمی یابد که مفاهیمی همچون عشق به انسان و آینده کاو، خوش بینی کم نظیر به «سپیده دم»، کوتاه شمردن دوران پلیدی و تاریکی و چیرگی قریب الوقوع پیکار علیه «فاتحان شکست خورده» مضمون اصلی آثار اوست. کسرانی چنان با حرارت در این سمت پیش می تاخت که گاهی استعداد درخشان خود در توصیف زندگی و انسان واقعی را نیز قربانی تب احساسات رمانتیک خود می کرد. آرمانگرایی بلند پروازانه ای که گاهی مرز شعر و شعار را در هم ریخت. اما از سوی دیگر همین احساسات تند و آتشین که مواردی نیز «ایدئولوژی پرولتری» را نیز به عاریت می گرفت، سیاوش را به سمتی می راند که به شعر و شخصیتش لطافت فراوانی وارد آورد. در این سمت با سیمای دیگری از کسرانی روبرو می شویم: «شاعر توده ای» و سپس «عضو هیئت سیاسی حزب توده ایران». این کسوت آنهم در قعر انحطاط حزب نه تنها شعر و هنر او را زنجیر کرد که «تا مرزهای تباهی راندش». اما فراموش نباید کرد که کسرانی با همه وجود شیفته «حزب طراز نوین» و شوروی سوسیالیستی بود. از کاربرد شعرش در پیکار ایدئولوژیک به سود حزب ایبائی نداشت. اما هرگز روحیه خشک یک «سرباز حزبی» را نداشت. رعایت «انضباط بلشویکی» که سلاح دائمی خاوری علیه او بود، برایش رنجش آور و جهنمی بود. سیاوش شیک پوش و آلامد بلند نظر تر از آن بود که در این قالبهای استالینی بگنجد. سالها پیش نیز در جمع روشنفکری کوچک زمان شاه، به آذین از روحیه «شاعرانه» سیاوش همواره اظهار دلخوری می کرد. اما بدبختی بزرگ کسرانی آن بود که پس از گریز از حکومت اسلامی به محیط عبوس و بسته «افغانستان انقلابی» کشانده شد. دو سال کار در قفس تنگ و بسته رادیو زحمتکشان در کابل که ارتباطش با ندیای بیرون به کلی قطع بود، توانش را بریده بود. او به یک فضای زنده، آزاد و پر طبع نیاز داشت. سردمداران حزب به سرعت دختر جوانش را برای تحصیل راهی مسکو کردند. ولی از او تنها یک خواست داشتند: انضباط محکم حزبی. در سناریوی کنفرانس ملی حزب توده به عضویت هیئت سیاسی گمارده شد. کسرانی تصور می کرد که احساسات نیکخواهانه و مواضع انتقادی او و بسیاری دیگر می تواند «حزب روزه ها» را از بحران و فروپاشی نجات دهد. ظهور گورباچف و پروستریکا در شوروی نقش به سزایی در این تصور داشت. پیکار در سرانجام یک بحث دو جانبه بر تنش تاکید کرد که: «خلیل ملکی و یارانش هم حرفهای درست زیادی را مطرح کردند، اما پس از طرد آنها توسط رادیو مسکو هیچ کاری نتوانستند از پیش ببرند. یکسره پودر شدند.» سیاوش با امید انجام اصلاحات رادیکال در حزب، از افغانستان به مسکو کوچید. سالهای زندگی در شوروی از بحرانی ترین، دردناکترین و نیز پر زایش ترین دوران های زندگی اش بود. جدال سهمگین میان اتویپا و واقعیت، یقین و تردید، احساس و شناخت شب و روزش را یکی کرده بود. در این پیکار درونی سرانجام یخ ایقان او به «حزب طراز نوین» و «سوسیالیسم لنینی» ذوب شد. سیاوش با رهائی از حصار ایدئولوژی و حزب بسته و وابسته، زایش نوینی یافت. اما سیاوش «خطر کرده» و خطا رفته با خنجر بی پهلوی، داخواهانه نگران سرانجام دآوری بر کار خویشتن بود. او تنها به یک گونه شانس از نوخاستن داشت: نقد دلیرانه گذشته! اما این نقد را همزمان کنونی او ۱۰ سال پیش با زبان سیاسی به انجام رسانده بودند. کسرانی باید نقد ویژه خویش را با کلام دیگری پیش می کشید. او باید با زبان

بیانیه بمناسبت درگذشت سیاوش کسرانی

سعیدیا مرد نکوتام نمیرد هرگز

مردۀ آنست که نامش به نکوشی نبرند

درگذشت نابهنگام و چانگدار سیاوش کسرانی، شاعر بزرگ مردمی و انسان آرمان خواه را به همسر و فرزندان گرامی او و همه دوستان و شیفتگان آن زنده یاد تسلیت گفته و یاد او را گرامی می داریم.

سیاوش کسرانی با آفریدن حماسه «آرش کمانگیر»، «خون سیاوش»، «دماوند خاموش» و در پایان حیاتش با سرودن منظومه «مهتر سرخ» به تاریخ غنی فرهنگ ایران پیوست و جاودانی شد.

عاشقان چون زندگی زاینده اند
عاشقان در عاشقان پاینده اند
عشق از جانی به جانی می رود
داستان از جاودانی می رود.

هیات اجرائیه

شورای مرکزی حزب دمکراتیک مردم ایران

بهمن ۱۳۷۴

شعر، احساس و تراژدی سخن می گفت. آیا تراژدی «مهتر سرخ» و پیش گفتار محکم و رسای آن، چیزی جز تصویر هنرمندانه تراژدی زندگی خود او و صد ها و هزاران تن از کمونیستها و توده ایهای مستقل است که: «شیفتگی را بجای شناخت بکار گرفتند و با دانشی اندک تا مرز های تباهی راندند و تاوانهای سنگینی که می باید شان پرداخت.»؟ آنهایی که در سال پایان یک زندگی پر حادثه، کسرانی سالخورده را در اطریش ملاقات کردند، انسان زچر کشیده ای را بیاد می آورند که با تلخی و اندوه حسرت سالهای از دست رفته را می خورد. اما در آرمانهای نو شده، سیقیل خورده و چپ دمکراتیک کسرانی سالخورده شیفتگی به آزادی، عدالت و انسان و ایران همچنان شعله ور مانده بود. دریغ و افسوس که عمر او وفا نکرد تا پاداش زچر رهائی خود از بختک حزب و ایدئولوژی «خطا کرده» را چنانکه حق و استعداد و پیکارش بود، دریافت کند. گرچه استقبال گسترده هم وطنان از آخرین شب شعر او در وین پاداش ارزشمند «از نوخاستن» او بود. گسترش برق آسای خیر مرگ سیاوش در داخل و خارج از کشور و برگزاری دهها مراسم تجلیل و بزرگداشت در کشور های مختلف منجمله سوئد، اطریش و آلمان نشان از محبوبیت شاعری داد که همواره میدان پیکار و رزم مردمی را بر برج عاج ترجیح داده بود. اما سیاوش پاداش بزرگ و شایسته خود را از مردم ستمدیده وطنش گرفت. مراسم یادبود او در مسجد حجت ابن الحسن عسکری به یک همایش پرشکوه حضور هزاران تن از مردم تهران و بسیاری از چهره های برجسته هنر و ادبیات اپوزیسیون ایران میداد. این مراسم با هجوم گزبه های وابسته به «سازمان تبلیغات اسلامی» و مجهز به زنجیر، کارد، چوب و کمربند روبرو شد. دهها نفر از شرکت کنندگان در این مراسم از جمله داریوش فروهر و هوشنگ گلشیری مضروب شدند. محمد قاضی مترجم نامدار نیز مجروح شد. ازدحام جمعیت و خشم مردم از هجوم «حزب الله» به حدی بود که بیم یک تظاهرات ضد حکومتی می رفت. شرکت کنندگان در این مراسم که اجازه رسمی نیز داشتند برای اجتناب از درگیری محل مسجد را ترک کردند. اما گروههای بزرگی از مردم به طرف «هتل هما» محل استقرار نماینده حقوق بشر سازمان ملل به راه افتادند. گویی این پژواک صدای زنده سیاوش است که از فراز همایش انبوه مردم تهران، تبعیدیان در انتظار آزادی و حق دردناک بی بی دخترش به گوش میرسد که:

این ذره ذره گرمی خاموش وار ما
یک روز بی گمان
سر می زند ز جانی و خورشید می شود
تا دوست داریم
تا دوست دارم
تا اشک ما به گونه هم می چکد ز مهر
تا هست در زمانه یکی جان دوستدار
کی مرگ می تواند
نام مرا برآورد از یاد روزگار

صفحه اقتصادی

توضیح: وضع اقتصادی جمهوری اسلامی هر روز وخیم تر می شود و بن بست اقتصادی نمایان تر می گردد. برای آشنا کردن و در جریان قرار دادن خوانندگان راه آزادی با معضلات و وضع اقتصادی کشور، هیأت تحریریه تصمیم گرفت صفحه ویژه ای را به این موضوع اختصاص دهد.

آنچه در زیر می خوانید، پیاده شده سلسله گفتار های هفتگی اقتصادی آقای فریدون خاوند در بخش فارسی رادیو بین المللی فرانسه است که با جلب موافقت ایشان صورت گرفته و قدمی در راه تأمین مقصود بالاست. امیدواریم اقدام ما مورد پسند خوانندگان قرار بگیرد و اگر نظر و پیشنهادی در جهت بهبود و گسترش صفحه اقتصادی دارند، از طرح آن مضایقه نکنند.

هیئت تحریریه

اقتصاد ایران در سالی که گذشت

اقتصاد ایران در ۱۹۹۵، هم در سطح داخلی و هم در عرصه روابط بین المللی، سال پرماجرایی را از سرگذراند.

از دیدگاه تحول شاخص های اقتصاد کلان، ایران در سالی که گذشت با پدیده رکود تورمی دست به گریبان بود، یعنی افت نرخ رشد تولید ناخالص داخلی تا سطح احتمالی ۲ در صد و اوجگیری قیمت ها تا مرز بالای تر از شصت در صد پس آمد های پدیده «رکود تورمی»، به ویژه از لحاظ گسترش فقر و بیکاری، فضای اجتماعی - سیاسی بسیار نامساعدی را برای پیشبرد اصلاحات اقتصادی فراهم آورد. ۱۹۹۵ را می توان سال پایانی سیاست «تعدیل اقتصادی»، لا اقل بدان صورتی که اوائل دهه جاری مسیحی توسط جناح هاشمی رفسنجانی ارائه شده بود، تلقی کرد. در ماه مارس، برنامه پنجساله دوم با یکسال تأخیر به اجرا گذاشته شد، ولی این برنامه، به آن صورتی که از تصویب مجلس شورای اسلامی گذشت، با طرح پیشنهادی رئیس جمهوری تفاوت فراوان داشت. جناح اکثریت مجلس، پس از سه سال کشمکش با هواداران هاشمی رفسنجانی، سرانجام توانست سیاست های مورد نظر او را در راستای نظریات خود دگرگون کند: کنترل اداری و دیوانسالارانه قیمت ها دوباره برقرار شد، بدون آن که بتواند جلوی افزایش قیمت ها را سد کند؛ اعطای یارانه یا سوبسید به کالا های مورد نیاز اولیه همچنان ادامه یافت و یا به پای آن از بودجه عمرانی کاسته شد؛ مهم تر از همه، سیاست تک نرخی کردن ارز و شناور ساختن ریال، که محور اصلی اصلاحات مورد نظر رئیس جمهوری بود، به خاک سپرده شد.

نتیجه آن که بسیاری از طراحان استراتژی «تعدیل اقتصادی» یکی پس از دیگری صحنه را ترک کردند و به ویژه در ماه اوت گذشته، با استعفای مسعود روغنی زنجانی از ریاست سازمان برنامه و بودجه، آخرین دژ مهم هواداران اصلاحات سقوط کرد. به رغم همه این دشواری ها، دولت

بینی میکنند که از این پس تنها فضای اقتصادی واقعا مطمئن برای ایران حوزه اقیانوس آرام و کشور های پویای آسیای خاوه بود.

در این شرایط دشوار، امضای يك قرارداد نفتی با شرکت فرانسوی توتال در ماه ژوئیه گذشته برای مقام های جمهوری اسلامی يك رویداد مثبت بود ولی با توجه به امکان شدت گرفتن تحریم بازرگانی واشنگتن علیه شرکت های خارجی فعال در ایران، تهران ممکن است در آینده نزدیک مرحله تازه ای را در انزوای خویش تجربه کند.

چشم انداز های اقتصادی کشور های خلیج

منطقه خلیج فارس که قلب تپنده بازار جهانی انرژی است، جایگاه تازه خویش را در گسترش بازرگانی و صنعت جستجو میکند و آرزوی دست یافتن به موقعیتی همپراز آسیا را در سر می پروراند. این منطقه که با داشتن ۴۶۰ میلیارد بشکه نفت، بیش از ۴۰ در صد، ذخایر نفتی جهان را در خود نهان دارد، دیگر به ایفای يك نقش انفعالی، در حد برخورداری کاهلانه از مخازن خداداد و انباشتن دلار در مراکز مالی اروپا و آمریکا قناعت نمیکند. نسلی تازه از تکنوکرات های جوان، که ثروت را با دانش و درایت درآمیخته اند، تلاش میکنند اهرم های فرماندهی اقتصادی و سیاسی منطقه را در دست بگیرند و ساختار های حکومتی قبیله ای را دگرگون سازند.

سرنوشت شگفت آمیز «دبی» که هنگ گنگ خلیج فارس لقب گرفته، می تواند چهره رنگینی از آینده منطقه را در برابر دیدگان ما قرار دهد.

امارت دبی با هفتصد هزار جمعیت و ۳۰۰ هزار بشکه تولید روزانه نفت، به یکی از مراکز پویای بازرگانی منطقه بدل شده و کار عمده آن، در حال حاضر وارد کردن کالا از چهار گوشه جهان و صدور دوباره کالا های وارداتی به ایران، عربستان سعودی، کویت، روسیه، اروپای شرقی و آسیای مرکزی است. حجم مبادلات بازرگانی که از دو پندر راشد و جبل علی میگذرد، در سال ۱۹۹۵ به حدود نوزده میلیارد دلار رسید.

تعداد شرکت های مستقر در جبل علی از ۱۹ واحد در ۱۹۸۵ به ۲۹۸ واحد در ۱۹۹۰ و ۸۸۸ واحد از ۷۲ کشور جهان در ۱۹۹۵ افزایش یافت. از ۴۰ در صد این شرکت ها به کشورهای صنعتی تعلق دارند و نام های بر وازه ای چون جنرال موتورز، میتسوبیشی، آی. بی. ام، ای تی تی و کمپاک در میان آنها دیده میشود.

طی پنجسال اخیر، تعداد شرکت های مستقر در جبل علی سه برابر شده و تنها در سال ۱۹۹۵، ۱۲۳ شرکت تازه به این منطقه روی آورده اند. مقامات دولتی دبی امیدوارند که این سرزمین را، از لحاظ پویایی، تا سطح مناطق فعال آسیای بالا بکشانند، به ویژه آن که هنگ کنگ قرار است در سال ۱۹۹۷ به چین بازگردد و در صورت زوال موقعیت ممتاز آن، جبل علی می خواهد در نقش جانشین، بخش قابل ملاحظه ای از سرمایه گذاری و بازرگانی آسیا را به خود جلب کند. در این که دبی بتواند زمانی جای هنگ کنگ را بگیرد تردید فراوان وجود دارد، ولی از هم اکنون با اطمینان می

جمهوری اسلامی می تواند بر در دستاورد اقتصادی در سال ۱۹۹۵ تأکید کند: نخست کاهش چشمگیر واردات، مثبت شدن تراز بازرگانی خارجی و جمع آوری ارز لازم برای مقابله با تعهدات مالی بین المللی. دوم متوقف کردن سقوط باز هم بیشتر ریال و ایجاد ثبات نسبی در بازار ارزی ایران در پی اجرای آئین نامه مصوب هیئت وزیران در ماه مه گذشته. ولی این دستاورد ها به افت بازهم بیشتر تولید و به ویژه سقوط چشمگیر صادرات فرش منجر شد و بعید نیست که حجم کل صادرات غیر نفتی در سال ۹۶ به يك دوم سال ۹۴ کاهش یابد. تازه بسیاری از کارشناسان ایرانی و نیز سنخگویان بازار میگویند که نرخ هر دلار ۳۰۰ تومان، که عملاً در بازار آزاد پیرامون ۴۰۰ تومان نوسان میکند، صرفاً از دلایل سیاسی و مصلحت های انتخاباتی منشأ گرفته و بلافاصله پس از رفع مصلحت، دلار اوج گیری خود را از سر میگیرد.

در عرصه بین المللی نیز، ۱۹۹۵ برای اقتصاد ایران سال پربرکتی نبود. جمهوری اسلامی هم در مرز های شمالی و هم در مرز های جنوبی خود نتوانست که سیاست فعال منطقه ای را پیش ببرد. در ماه آوریل گذشته، کنسرسیوم نفتی جمهوری آذربایجان، که بخش اصلی سهام آن به شرکت های آنگلساکسون تعلق دارد، به عضویت ایران رای منفی داده و این کشور را عملاً کنار گذاشت. گسترش تنش در روابط تهران و پاکو، که پس آمد اصلی این رویداد است، بر سیاست منطقه ای آتی ایران، تأثیر فراوان خواهد گذاشت. دولت جمهوری اسلامی در مرز های جنوبی خویش نیز، با توجه به سیاستش در قبال فرآیند صلح اسرائیل و فلسطین مجبور است بار يك انزوای طولانی را تحمل کند که نشانه آن عدم شرکت در دومین گردهمایی اقتصادی خاورمیانه و آفریقا بود که در اکتبر گذشته در عمان برگزار شد.

و سرانجام در عرصه جهانی، مهم ترین رویداد اقتصادی برای ایران اعلام تحریم بازرگانی این کشور توسط آمریکا در ماه مارس گذشته بود. با توجه به بروز يك سلسله تنش های سیاسی در روابط جمهوری اسلامی با بعضی از اعضای اتحادیه اروپا، به ویژه آلمان، برخی از استراتژ های تهران پیش

توان گفت که جیل علی به برکت امکانات زیربنایی و خدماتی اش، به پویا ترین منطقه آزاد خاورمیانه بدل شده و مناطقی چون عدن یا کیش، در رقابت با آن شکست خورده اند.

تجربه دویی، همه کشور های عرب خلیج فارس را به جستجوی راههای تازه برای کاهش وابستگی خود به نفت، تشویق کرده است. شش عضو شورای همکاری خلیج فارس، یعنی عربستان سعودی، کویت، بحرین، عمان، قطر و امارات عربی متحده، ضمن بسیج سرمایه های ملی خویش در راه تحقق طرح های صنعتی، تلاش میکنند فضای مناسبی برای جذب سرمایه گذاری های خارجی به منطقه فراهم آورند. در برنامه پنجساله عربستان سعودی که اجرای آن سال گذشته آغاز شد، ۱۶۶ میلیارد دلار سرمایه گذاری در طرح های صنعتی پیش بینی شده است. سایر کشور های منطقه از جمله قطر و عمان قرار است طرحهای وسیعی را در زمینه مایع سازی گاز پیاده کنند. شش عضو شورای همکاری خلیج که حدود ۴۰۰ میلیارد دلار در بانک های غربی ذخیره کرده اند، می توانند نقش فعالی را در بازسازی اقتصادی خاورمیانه برعهده بگیرند. در دومین گردهمایی اقتصادی خاورمیانه که اکتبر گذشته در عمان برگزار شد، کشور های عرب خلیج فارس نقش بسیار فعالی را برعهده داشتند.

ولی برغم همه این امکانات مساعد اقتصادی، تأمین یک پویایی اقتصادی واقعی پایدار در منطقه خلیج فارس هنوز با دشواری های جدی روبرو است. شورای همکاری خلیج فارس به سبب اختلاف های سیاسی، هنوز نتوانسته است اقدام اقتصادی خویش را در چارچوب یک منطقه بازرگانی واحد و مجهز به قوانین گمرکی هماهنگ، عملی سازد. بعلاوه ایجاد یک فضای اعتماد واقعی در خلیج فارس بدون مشارکت فعال ایران و عراق امکان پذیر نیست. پویایی اقتصادی با امنیت سیاسی پیوند نزدیک دارد و کشور های عضو شورای همکاری خلیج فارس برای دستیابی به هدف های خود باید از ایجاد تنش های تازه و طرح ادعا های ارضی به ویژه در رابطه با ایران خودداری کنند.

تلاش جمهوری اسلامی برای جلب سرمایه های ایرانیان مقیم خارج

تکاپوی جدی برای جذب سرمایه ایرانیان مقیم خارج به کشور بلافاصله پس از پایان جنگ ایران و عراق آغاز گردید و در چارچوب سیاست «آزاد سازی اقتصادی» که توسط دولت هاشمی رفسنجانی به اجرا گذاشته شد، ادامه یافت. در نخستین سال های اجرای برنامه پنجساله اول، مقام های بلند پایه جمهوری اسلامی، ضمن برقراری تماس های مستقیم با ایرانیان صاحب سرمایه به ویژه در ایالات متحده آمریکا، تلاش کردند با تکیه بر دگرگونی های پدید آمده در سیاست اقتصادی ایران و سپردن تضمین های لازم در زمینه امنیت سرمایه گذاری، آنها را به مشارکت در بازسازی کشور تشویق کنند. این ابتکار نتایج چشمگیری به بار نیاورد و حاصل آن عمدتاً

بازگشت بعضی از کارفرمایان سابق به منظور بازپس گرفتن واحدهای تولیدی مصادره شده در پی پیروزی انقلاب اسلامی بود.

به رغم این ناکامی، مقام های جمهوری اسلامی در فرصت های گوناگون تلاش برای جذب بخشی از سرمایه های ایرانی مقیم خارج را از سر میگیرند. سید حسین موسویان سفیر جمهوری اسلامی در بن و یکی از فعال ترین کارگزاران دیپلماسی تهران، به تازگی در مصاحبه ای با روزنامه «ابراه» چاپ ایران، ضمن اشاره به دهها میلیارد مارک سرمایه ایرانیان مقیم آلمان، ابراز امیدواری کرد که بخشی از این سرمایه در ایران به کار افتد. وی از دولت متبوع خود خواست همه ضمانت ها و حمایت هایی را که برای سرمایه گذاری خارجی پیش بینی شده به سرمایه های ایرانی مقیم خارج نیز اعطا کند تا این ها بدون داشتن نگرانی به کشور انتقال یابند.

رجائی دبیر کل بورس اوراق بهادار تهران نیز چند روز پیش در بازگشت از سمینار سرمایه گذاری در خاورمیانه که در لاهور پاکستان برگزار شد، گفت که فرصت های سرمایه گذاری در ایران برای ایرانیان مقیم خارج بیش از فرصت های سرمایه گذاری برای آنها در خارج از کشور است. با توجه به تجربه چند سال اخیر، به نظر میرسد که تلاش تازه مقام های جمهوری اسلامی برای جلب سرمایه های ایرانیان مقیم خارج، همچون تلاش های پیشین بر اثر رویارویی با یک سلسله موانع بنیادی به شکست انجامد. نامساعد بودن شاخص های اقتصاد کلان، از جمله نرخ بالای تورم، بی ثباتی نرخ ارز و نوسان های شدید در سیاست های اقتصادی ایران، زمینه مساعدی برای فعالیت های تولیدی فراهم نمی آورد. ناکام ماندن سیاست آزاد سازی اقتصادی و به بن بست رسیدن برخی از محور های اصلی اصلاحات، به ویژه در عرصه های چون تک نرخ کردن ارز، خصوصی سازی و طبیعی کردن مکانیسم قیمت ها، به نامساعد بودن جو سرمایه گذاری دامن میزند. بعلاوه نامشخص بودن قوانین، وجود مراکز گوناگون تصمیم گیری، فقدان ابزار های لازم حقوقی و اجرایی برای تأمین حرمت قرارداد ها، از ایجاد بافتار لازم برای جلب سرمایه به عرصه های تولیدی، جلوگیری میکند. سرمایه دار چه ایرانی باشد چه خارجی، طبیعتی محتاط و بدبین دارد و از فضایی که در آن اعتماد و ثبات موج نزند میگریزد.

وجود تنش در روابط بین المللی ایران نیز خواه ناخواه بر فرآیند جلب سرمایه های ایرانی مقیم خارج تأثیر میگذارد. حاصل آنکه این سرمایه ها در کشور های ثروتمند غرب می مانند و یا به کانون های تازه سرمایه گذاری از جمله چین و ترکیه روی می آورند.

منابع سازمان برنامه و بودجه جمهوری اسلامی میگویند که در چند سال اخیر بخش قابل ملاحظه ای از سرمایه های ایرانی از کشور گریخته و در بازار های مالی شیخ نشین های خلیج فارس به ویژه دویی مستقر شده اند. همان منابع می افزایند که دویی به مرکز مراد شده بین المللی بخش خصوصی جمهوری اسلامی ایران بدل شده و همین امر یکی از عوامل اصلی کاهش ارز در بازار ایران است.

اقتصاد بدون نفت

دستیابی ایران به اقتصاد پس از نفت، که ارزی بزرگ تسل های معاصر این کشور بوده و هست همچنان با تنگنا های مهم ساختاری روبرو است. و ایرانیان به رغم تلاش فراوان، هنگام گذار به قرن بیست و یکم همچنان بار سنگین يك اقتصاد شدیداً نفتی را بر دوش خواهند کشید. تحقق این آرزو نیازمند افزایش قابل ملاحظه صادرات غیرنفتی، کاهش سهم نفت در بودجه کشور و تکیه روزافزون دولت بر مالیات های حاصل از فعالیت های تولیدی است. با توجه به گزارش های اخیر درباره کاهش صادرات غیر نفتی، بویژه فروش، بعید به نظر میرسد که برنامه پنجساله دوم بتواند در زمینه بهبود ساختار های بازرگانی خارجی کشور به هدف های خود دست یابد.

در طول برنامه پنجساله اول که اجرای آن با یکسال تعدید، مارس ۱۹۹۵ به پایان رسید صادرات غیر نفتی ایران بر اساس آمار رسمی از یک میلیارد دلار در سال اول برنامه به ۴/۵ میلیارد دلار در سال آخر افزایش یافت. این افزایش در نگاه اول سخت چشمگیر به نظر میرسد ولی اگر از محدودی یک بررسی خام و انتزاعی فراتر برویم کمبود های بنیادی آن آشکار میشود: کمبود تخصص، ترکیب صادرات غیرنفتی است که عملاً بر کالا های کشاورزی و سنتی یعنی پسته و فرش تکیه دارد و در عوض نقش کالا های صنعتی در آن سخت ناچیز است. مثلاً کل محصولات نساجی صادراتی ایران از ۱۵۰ میلیون دلار در سال بیشتر نیست، حال آنکه پاکستان بیش از بیست برابر این مقدار پارچه و لباس صادر میکند.

کمبود نوم، به کار گرفتن صادرات غیر نفتی در خدمت صدور ارز و فرار سرمایه است. مقامات بانک مرکزی جمهوری اسلامی چندی پیش اعلام کردند که در سال ۱۳۷۲ حدود سه چهارم ارز حاصل از صدور کالا های غیر نفتی در خارج مانده و یا به عبارت دیگر به شبکه بانک های کشور بازنگشته است. تصادفی نیست که بلافاصله بعد از اتخاذ تصمیم های تازه ارزی در ماه مه ۱۹۹۵ و الزام صادر کنندگان به بازگرداندن ارز به دست آمده از صدور کالا، صادرات غیر نفتی به سرعت سقوط کرد.

ناظران اقتصادی در پایتخت ایران میگویند که حجم کل صادرات غیر نفتی در سال ۱۳۷۴ به احتمال زیاد از ۲ تا ۲/۵ میلیارد دلار بیشتر نخواهد بود یعنی حدود یک دوم صادرات در سال گذشته خورشیدی. اگر چنین باشد تحقق یکی از هدف های برنامه پنجساله دوم از هم اکنون با یک دشواری جدی روبرو شده است. براساس این برنامه قرار است ایران در فاصله سالهای ۱۹۹۵ تا ۲۰۰۰ رویبرفته ۲۷ میلیارد دلار صادرات غیرنفتی داشته باشد. یعنی سالانه به طور متوسط ۵/۵ میلیارد دلار. با توجه به افت صادرات در سال اول برنامه، جمهوری اسلامی باید در چهار سال باقی مانده هر سال بیش از ۶ میلیارد دلار کالای غیر نفتی صادر کند هدفی که دستیابی به آن سخت دشوار به نظر میرسد.

در این شرایط تردیدی نیست که نفت در سالهای آینده همچنان نقش مرکزی خود را در اقتصاد ایران حفظ خواهد کرد. مسأله در آنجا است که درآمد های نفتی جمهوری اسلامی نیز با دو چالش بزرگ دست و پنجه نرم میکند، یکی افزایش مصرف داخلی و دیگری فرسایش ظرفیت های تولیدی.

مقام های رسمی ایران چند هفته پیش اعلام کردند که مصرف نفت در ایران به یک میلیون و چهار صد هزار بشکه در روز

افزایش یافته است. با توجه به تولید فعلی روزانه ایران، که ۲ میلیون و ششصد هزار بشکه است، توان صادراتی کشور در حال حاضر از دو میلیون و دویست هزار بشکه در روز بیشتر نیست. یعنی چهار صد هزار بشکه کمتر از مقدار پیش بینی شده در لایحه بودجه ۱۳۷۵. همه صاحب نظران اقتصادی ایران یک صدا میگویند که بر اثر افزایش جمعیت و دوام عادت های مصرفی خد اکثر تا پانزده سال دیگر کل نفت تولیدی ایران در داخل کشور به مصرف خواهد رسید و در این صورت صادرات غیر نفتی باید به تنها منبع موجود برای تامین ارز تبدیل شود. می بینیم که جبر زمانه به هر حال ایران را از چنبر طلای سیاه رها خواهد کرد بدون آن که الزاماً برای آن جانشین پیدا کند. یافتن جانشین برای نفت نیازمند یک تلاش گسترده برای نوسازی ساختار های اقتصادی است.

شرایط گذار از اقتصاد نفتی به اقتصاد غیر نفتی

بعضی از دانشگاهیان و کارشناسان در توصیف بحران اقتصادی کنونی در جمهوری اسلامی مفهوم «رکود تورمی» را به کار میبرند. این بدین معناست که اقتصاد ایران، در حال حاضر هم با افت نرخ تولید روبروست و هم با اوجگیری نرخ تورم. نرخ رشد درآمد ناخالص داخلی در سال ۱۳۷۳ بر اساس آمار رسمی، ۲/۲ در صد بود و در سال جاری نیز به احتمال زیاد، زیر دو در صد نوسان خواهد کرد. در عوض شاخص قیمت ها حتی با خوشبینانه ترین ارزیابی ها در سال ۱۳۷۴ از مرز شصت در صد فرا تر میروید و پا به پای آن فشار بر محروم ترین طبقات اجتماعی و شکاف درآمدی بین ثروتمند ترین و فقیر ترین خانواده های کشور افزایش می یابد.

مفهوم «رکود تورمی» مسلماً برخی از مظاهر بحران اقتصادی ایران را در برهه کنونی توضیح میدهد. ولی برای درک ریشه تنگنا های اقتصادی این کشور، باید در ورای پدیده های مقطعی، عوامل بنیادی و ساختاری را جستجو کنیم. گذار اقتصاد ایران به رشد پایدار و توانائی آن در پاسخگویی به نیاز های جمعیتی که تعداد آن در آغاز قرن بیست و یکم به ۸۰ میلیون نفر خواهد رسید، مستلزم تحقق سه شرط اساسی است: ایران باید از اقتصاد نفتی به اقتصاد غیر نفتی، از اقتصاد دولتی به اقتصاد آزاد و از اقتصاد بسته و درون گرا به اقتصاد باز، دست یابد.

گذار از اقتصاد نفتی به اقتصاد غیر نفتی، که «روزیای دیرینه» ایرانی ها است به معنای مسدود کردن دهانه چاه های نفت نیست. هدف پایان دادن به نقش مسلط دلار های نفتی در درآمد های بودجه و دریافت های صادراتی ایران، است. بودجه ایران، به جای وابسته ماندن به نفت باید بر دریافتی های مالیاتی تکیه کند و این کشور باید بتواند در کنار طلای سیاه کالا های دیگری را با حجم و تنوع روزافزون روانه بازار های بین المللی کند.

شرط دوم رهائی ایران از تنگنا های اقتصادی، بیرون آمدن از زیر تسلط حلقان آور دولت و بنیاد های شبه دولتی است. محمد جواد لاریجانی نایب رئیس کمیسیون خارجی مجلس شورای اسلامی، دو ماه پیش

گفت در ایران ۸۴ در صد فعالیت های اقتصادی در دست دولت است. اگر این سخن را پایه تضاروت قرار دهیم جمهوری اسلامی در حال حاضر یکی از گسترده ترین بخش های دولتی جهان را دارد، آنهم در شرایطی که کشور های مختلف یکی پس از دیگری خود را از بار خرد کننده واحد های دولتی رها کرده و تولید را به بخش خصوصی می سپارند. حرکت لاک پشتی فرآیند خصوصی سازی در ایران، یکی از سد های اصلی بر سر نوسازی این کشور است.

و بالاخره شرط سوم خروج ایران از تنگنا های اقتصادی پذیرش تدریجی یک استراتژی باز و بیرون گرا در عرصه های صنعتی و بازرگانی است. صنایع ایران به جای بسته ماندن در چارچوب ملی و پناه بردن به چتر حمایت های دولتی، باید با پیچ و خم های رقابت های بین المللی آشنا شوند و در راستای دستیابی به بازار های منطقه ای و جهانی، تلاش کنند. تجربه اقتصاد های بسته در جهان سوم و کشور های سابقاً سوسیالیستی نشان میدهد که زندانی شدن در محدوده بازار ملی، راه به جایی نمیبرد و آمد آن محروم ماندن از دستاورد تنها پی

های علمی، مالی و فنی جهانی است. تلاش برای تبدیل «سازمان همکاری اقتصادی» (اگر) به یک مجموعه پویا و شرکت فعال در سازمان های بین المللی به ویژه «سازمان تجارت جهانی» راه را بر اقدام فعال اقتصاد ایران در اقتصاد جهانی میگذشاید. ناگفته پیداست که تحقق همه این شرایط مستلزم نوسازی ساختار های سیاسی، حقوقی و اجتماعی ایران و تعریف دوباره جایگاه آن در جامعه بین المللی است.

انتخابات مجلس پنجم و دیدگاه های اقتصادی مختلف

رقابت جناح های گوناگون جمهوری اسلامی برای تصاحب کرسی های پنجمین مجلس شورای اسلامی، در بافتار یک بحران اقتصادی پر دامنه جریان دارد و به همین علت تنگنا های حاصل از این بحران به ویژه رکود تولید و اوجگیری تورم، طبعاً بر پلاتفرم های متعلق به جریان های مختلف سیاسی - مذهبی که در چارچوب نظام ولایت فقیه از حق شرکت در انتخابات برخوردارند، سنگینی میکند.

دیدگاه های اقتصادی حاکم بر این انتخابات را می توان بر پایه تحلیل برنامه های سه جناح عمده که در ادبیات سیاسی جمهوری اسلامی به ترتیب راست مدرن، راست سنتی و چپ نامگذاری شده اند مورد بررسی قرار داد:

- راست مدرن در فضای جمهوری اسلامی طیف هائی را در برمی گیرد که از سال ۱۳۶۸ تا کنون با گرد آمدن پیرامون علی اکبر هاشمی رفسنجانی سلسله برنامه هائی را در قالب «تعدیل اقتصادی» در راستای بازسازی اقتصاد ایران و انجام یک سلسله اصلاحات بنیانی ارائه دادند. این طیف ها از چند سال پیش تا کنون در یک کشمکش پایان ناپذیر با مجلس، بسیاری از مواضع خود را از دست دادند و خطوط عمده برنامه تعدیل را به خاک سپردند. برخی از چهره های برجسته این جناح همانند محمد حسین عادل رئیس کل بانک مرکزی و مسعود روغنی زنجانی رئیس سابق سازمان برنامه و بودجه در

میانه راه از گردونه خارج شدند و رئیس جمهوری نیز که آخرین دوره مأموریت خود را به پایان میروساند از این فرسایش قدرت برکنار نماند. در تدارک انتخابات مجلس پنجم، جناح معروف به «راست مدرن» با بسیج بقایای هواداران خود، روز ۲۷ دیماه برابر ۱۷ ژانویه بیانیه ای را به نام «خدمتگزاران سازندگی ایران» با امضای ۱۶ تن از وزیران، معاونان رئیس جمهوری و مسئولان اجرایی جمهوری اسلامی منتشر کردند. در این بیانیه و نیز در بیانیه بعدی که دهم بهمن ماه انتشار یافت هاشمی رفسنجانی «سردار بزرگ سازندگی» لقب گرفته، سرداری که با برنامه پنجساله اول و دوم زمینه ایجاد «مدن نوین اسلامی» را فراهم آورده و راه او باید ادامه یابد. خلاصه کنیم: راست مدرن از سنگنوی بخشی از تکنوکراسی نوپای اسلامی است که استراتژی اقتصادی شش هفت ساله اخیر را در بست می پذیرد.

- اما جناح معروف به راست سنتی جریان سیاسی - مذهبی بسیار نیرومندی است که پیرامون «جامعه روحانیت مبارز» سازمان یافته است. این جناح به رهبری علی اکبر تاطق توری رئیس مجلس شورای اسلامی و با برخورداری از حمایت های آشکار و پنهان رهبر انقلاب، بسیاری از اهرم های فرماندهی جمهوری اسلامی را در دست دارد و ظاهراً برای تصاحب مقام ریاست جمهوری آماده میشود. «جامعه روحانیت مبارز» با خطوط عمده «برنامه تعدیل اقتصادی» مخالفت بنیانی ندارد. ولی بر فن سالاران یعنی تکنوکرات های هوادار رئیس جمهوری خورده میگیرد که در اجرای برنامه های توسعه، عدالت اجتماعی را از یاد برده اند و طبقات ضعیف و کم درآمد را فدای سرمایه داران کرده اند. به نظر میرسد که دستگاه نیرومند انتخاباتی تاطق توری گناه همه نشواری های اقتصادی، به ویژه بیکاری و تورم را به گردن رقیبان خود بیندازد و حتی آنها را به برخورداری از پشتیبانی مالی آمریکا متهم میکند.

روزنامه «رسالت» که نقش سنگنوی «جامعه روحانیت مبارز» را بر عهده دارد جنبه های پیکار انتخاباتی کنونی را در جدال میان فن سالاران و دین سالاران خلاصه میکند و می نویسد: «از نظر دین سالاران یا باید فشار های تورمی وارده به اقشار محروم در جریان توسعه از طریق کمک های مؤثر مستقیم و غیر مستقیم کم شود و یا اگر چنین امری امکان پذیر نیست باید سرعت و فشار توسعه کاهش یابد. اگر دیر تر به توسعه دست یابیم بهتر از آن است که مردمان جامعه را قربانی کنیم».

- و سرانجام جناح سوم معروف به چپ، عمدتاً دربرگیرنده «مجمع روحانیون مبارز» است که در دهساله نخستین جمهوری اسلامی بسیاری از اهرم های فرماندهی سیاسی و اقتصادی کشور را در دست داشت. این جناح که در انتخابات شرکت رسمی و علنی ندارد، برنامه های اقتصادی «راست مدرن» و «راست سنتی» را با یک چوب میراند و هر دو را به زیر پا گذاشتن عدالت اجتماعی و پیشبرد اقتصاد سرمایه داری متهم میکند. با ایتمه برخی از متحدان این جناح مانند سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، که از شعار های اقتصادی مشابهی پیروی میکند، تصمیم دارد در انتخابات شرکت کند.

تاکید میکنیم که انتخابات دوره پنجم مجلس شورای اسلامی همانند انتخابات دوره های پیشین تنها با شرکت نیرو های پایبند به ولایت فقیه برگزار میشود.

سوگ سیاوش

علی امینی

توسط فریدون به دست ما رسیده، اما با مانع تردیدها و دودلی‌های ما روبرو شده بود. حالا آن روز خود کسراشی زنگ زده بود تا ترس و بزدلی ما را اندازه بگیرد. صدای نیرومند و اطمینان بخش او هیچ راهی باقی نگذاشت جز آنکه با شرمساری از تأخیر مان پوزش بخواهم. دیگر جای درنگ نبود. شاعر ما، خود آرش، به خاطر یک امضای نا قابل به خود زحمت داده و به ما زنگ زده بود. دیگر معطل نکردیم. از همکاران «ویژه نامه هفتگی» من و هوشنگ و مهدی نامه را امضا کردیم و من بردم آن را به فریدون تحویل دادم. در دفتر کارش در انتشارات جیبی، نیش کالج.

چندی بعد همکاران خدائی آمد که شاعر خواسته تو را ببیند. دلم هری فرو ریخت. انگار از آدم شنا نا آموخته‌ای خواسته باشند که به درون دریای عمیق بپرد. مگر روبرو شدن با سراینده «آرش» کار ساده‌ای است؟ و اصلاً مگر می‌توان با یک اسطوره دیدار داشت؟ همان شنیدن صدای او از پشت تلفن تقسیم را بریده بود. سرانجام از شور جوانی همت گرفتم و راه افتادم. چند دقیقه بعد جلوی در خانه اش بودیم. خیابان روزولت، در انتهای کوچه‌ای پشت سینما دیاموند. زنگ می‌زنیم: دوند کوتاه. خود شاعر در را باز می‌کند. من یک نظر اورا دیده‌ام و حالا مثل برق گرفته‌ها به درون خانه میروم. در سالن پذیرائی عده‌ای نشسته‌اند. سلامی کوتاه می‌کنم، که گمان نمی‌کنم حتی شنیده شده باشد. خاموش در گوشه‌ای می‌نشینم. در خودم توان ادای کلمه‌ای نمی‌بینم. تنها به خود جرأتی می‌دهم و از گوشه چشم شاعر را دیدم. منم، که مثل شیرینی نا آرام در اتاق بالا و پائین می‌روم. جای می‌آورد، شیرینی تعارف می‌کند. با شوقی بی‌کران از «کانون» و برنامه‌های آن حرف می‌زنند، و سخنش هر دم با قهقهه‌ای شاد و رها قطع می‌شود. صفحه‌ای که دخترش از اشعار نرودا برایش فرستاده را روی دستگاه گرامافون می‌گذارد. تکه‌ای را برایمان ترجمه می‌کند. و ناگهان تاب از دست می‌دهد، خروش برمی‌آورد و از رنج روشنفکران میهن دوست در کشور های استبداد زده می‌گوید، با گریزی به میهن بلاذیه خودمان، من هنوز دزدانه نگاهش می‌کنم، و ناگهان از کشفی غریب به حیرت می‌افتم. درباره او همه چیز شنیده بودم، جز آنکه چنین دلفریب باشد. سیاوش زیبا بود. زیبا ترین انسانی که در عمرم دیده‌ام. موی سیاه پرپشتی که جعد آن به زور شانه خوابیده بود. پیشانی صاف و بلند. چشمانی شوخ و زیرک، با چین‌های ریزی در کنار و با برقی شاد و کودکانه. و آن سپیل موزون با تک و توک تارهای سپیدی. در هیئتی ساده و پاکیزه. بعد ها هم همیشه اورا تمیز و آراسته دیدم.

بعد ها این موهبت را داشتیم که بیشتر اورا ببینیم. در جلسات متناوب «کانون» که آن روزها در خانه گلشیری برگزار می‌شد. و بیشتر از آن در خانه خودش، و این را بیشتر دوست داشتم. آنجا، در آن اتاق آرام و مرتب و تمیز، بلافاصله درمی‌یافتی که با کسی حساس تر، مهربان تر، دقیق تر و با شعور تر از دیگران روبرو هستی. او یکپارچه شاعر بود، قسم می‌خورم که اورا همچنان شاعر می‌دانستم. حتی اگر دیوانی نداشت، حتی اگر یک بیت شعر نگفته بود. آنچه در همان دیدار اول هر کسی را خیره می‌کرد، رفتار طبیعی او بود. ساده، مطمئن و بی تکلف. بدون ذره‌ای ظاهر سازی و خودنمایی. و فروتنی بی‌کران او که هر مانعی را از میان برمی‌داشت. چیزی از آشنائی نمی‌گذشت که می‌دید کنار او نشسته‌ای و از محرمانه ترین گرفتاریهای زندگی ات برایش درد دل می‌کنی، و مطمئن می‌شدی که به هر دری خواهد زد تا باری از دوش تو بردارد. همین بود که محضر اورا چنین گیروا و دلنشین ساخته بود. در خانه او همه جور آدم دیدم که شاعر با همه آنها خوش می‌جوشید و همدلی می‌نمود. در کنار خوشرویی و مهربانی او نمی‌توانم از منش مؤدبانه او یاد نکنم. هنگام خشم از درون می‌جوشید. برافروخته می‌شد، دندان به هم می‌سائید، بر پیشانی اش گره می‌افتاد، اما هرگز

در چهار گوشه دنیا شایعه‌ای تلخ بر سر زبانها افتاده است. می‌گویند که سیاوش کسراشی مردمی ترین و مردم دار ترین شاعر ایران درگذشته است. شایع کرده‌اند که پرشور ترین آوای شعر معاصر ما برای همیشه خاموش شده و رسا ترین فریادی که ایرانیان در دوران ما در ستایش زندگی سر داده بودند فرو مرده است. چنین چیزی آیا باور کردنی است؟ متأسفانه دوستان «راه آزادی» هم این شایعه را باور کرده‌اند و از آن بدتر، از من خواسته‌اند که در سوگ سیاوش چیزی بنویسم.

از ما چنین انتظاری نداشته باشید. ما نسلی بودیم که در شعر سیاوش گویا ترین سرود زندگی مان را یافته بودیم. وقتی با دل‌های پر امید و سینه‌های پر غرور مان فریاد سر می‌دادیم:

آری، آری، زندگی زیباست
زندگی آتشگی دیرنده پابرجاست
گر بیفروزش،

رقص شعله اش در هر کران پیداست،
ورنه، خاموش است و خاموشی گناه ماست.

ما سرود را در همه حال با خود داشتیم. وقتی زیر «آسمان باز، آفتاب زره» بر فراز قله‌های البرز گام بر می‌داشتیم؛ وقتی در خیابانهای اطراف دانشگاه از نست گاردیهای شاه فرار می‌کردیم؛ وقتی بر سر چهار راههای ژاله و بی سیم سنگر می‌ساختیم؛ وقتی از جیب‌های بزرگمان یک چاپخانه اعلامیه بیرون می‌آوردیم؛ وقتی بالای تانکها مشتمان را با غرور بالا می‌بردیم؛ وقتی در دهلیزهای تاریک با زخمهایمان حرف می‌زدیم؛ وقتی بدنهای مجروحمان را در برابر جوخه‌های اعدام راست نگه می‌داشتیم؛ و حتی وقتی که با پیکرهای مثله شده به ژرفای سرد گورهای دسته جمعی می‌غلتیدیم.

و فراموش نکرده ایم پیمان استواری که او با نسل ما بسته بود تا آوای رسای وحشتهای عظیم و امیدهای بی‌کران ما باشد. و از یاد نبرده ایم پایمردی اورا که در طول دراز راه پر رنج و تعبیه که باید می‌پیمودیم، دمی ما را تنها نگذاشت.

ما با دهان او به آرمان مردم سوگند خورده بودیم، فریاد غرور سر داده بودیم، خنجه کشیده بودیم، از شوق گریسته بودیم، و بر دروغ و بیداد نفرین فرستاده بودیم. نه، دوستان! از این نسل انتظار نداشته باشید که مرگ کسراشی را باور کند، و من به همین نسل تعلق دارم.

شعر او شاید بهترین شعر روزگار ما نبود، اما هر چه بود مال نسل ما بود. بهترین و زیبا ترین بهره‌ی نسل ما بود. ما در آئینه سخن او خودرا نیرومند تر می‌دیدیم و در راه پر سنگلاخمان استوار تر پیش می‌رفتیم. برای ما خود او هم مثل آن «کمانگیر» پیر به دنیای اسطوره پیوسته بود و کلامش - درست مثل تیر آرش - بردی خارق العاده پیدا کرده بود. در برابر شلیک واژه‌های او زشتی و تیرگی رنگ می‌یافت، پایه بیداد به لرزه می‌افتاد، و آینده روشن و تابناک به رویمان لیخند می‌زد. تنها نام او کافی بود که دلمان را از شوق بلرزاند و قلبیهای جوانمان را از شور و امید لبریز کند. مثل آن روز که صدائی محکم و قاطع از پشت تلفن گفت: «من کسراشی هستم. آقا، شما چکار کردید با این نامه ما؟ ما منتظر جواب شما هستیم.»

من در «کیهان» کار میکردم. اوایل سال ۱۳۵۶ بود و فشار سانسور باز بالا گرفته بود، تا آنجا که ما مجبور شده بودیم «ویژه نامه هنر و ادبیات» را - که روزهای پنجشنبه به عنوان ضمیمه روزنامه منتشر میشد و مسئولیت آن یا خود من بود - تعطیل کنیم. در همان روزها «کانون نویسندگان ایران» در تدارک تدوین دومین نامه سرگشاده اش به نخست وزیر وقت - جمشید آموزگار - بود. حالا با تعطیل شدن «ویژه نامه» گرداندگان «کانون» مناسب دیده بودند که ما روزنامه نگاران هم این نامه را امضا کنیم. و این برای ما - که دم تیغ مقامات حکومتی بودیم - کار آسانی نبود. نامه کانون چند روزی بود که

وقار و متانت خود را از دست نمی داد؛ و تو می دیدی که با تلاشی فوق انسانی بر انفجار خشم خود مهار زده است. چند بار خشم او را دیده بودم. یک بار در اوایل انقلاب، وقتی که اوپاش حزب اللهی فرزندش - یادم نیست بی بی یا مانی - را کتک زده بودند. بار دیگر در خانه دوستش سایه، در جمع هیئت تحریریه «سرگند» و یک بار هم در «کانون نویسندگان» شبی که او و یارانش را اخراجی اعلام کردند. (در آن دوره توفان چون بلند شده بود و از هر طرف باد حماقت می وزید.) حتی اینجا هم به خشم خود میدان نداد. خشم او همواره شرمگین و محجوبانه بود. تنها وقت شعر خوانی بود که خروش برمی داشت و فریادش بر هر بلندگویی غلبه می کرد. به یاد دارم بانگ رسای او را در آن شبهای شعر تاریخی؟ آنجا که در حصار آن دیوار های پر بیم و اضطراب فریاد برداشته بود:

وطنم قلب من است

قلب من زندانی است.

یا آن شب موحش طولانی را در دانشکده صنعتی که به محاصره گاردیها افتاده بودیم و شاعر با پای خود به گرداب بلا آمده بود، تا کنار مان بماند، مثل عمو نوروز بر ایمان اشعار حماسی بخواند تا از تاریکی شب نترسیم.

در خانه او بود که برای اولین بار با سعید سلطانیپور، مهدی فتاحی، شهاب موسوی زاده، حسین علیزاده و اصغر محبوب روبرو شدم. همه پرشور و همه جوان. همیشه فوجی از جوانان در پیرامونش بودند. شور و تکاپوی جوانان را دوست داشت و به خاطر آن هر عیبی را بر آنها می بخشید. پیری برای او مترادف بود با کاهلی و از کارافتادگی. و خود او یکپارچه شور و نشاط و سرزندگی بود. آرام و قرار نداشت. سبیر و شکیبانی نمی شناخت. اگر چیزی می خواست، همین حالا، بی درنگ می خواست؛ و اگر کاری باید می شد، باید قوری انجام می گرفت.

یک روز تلفن کرد که قوری به سراغش بروم. انقلاب تازه به پیروزی رسیده بود و دلها هنوز به رژیای آینده گرم بود. رحمان هم پیش او بود. با هم نشستند و شماره های آخر روزنامه «پیغام امروز» را ورق زده بودند و به فکر افتاده بودند که کاری بکنند. «پیغام امروز» در دوره تازه اش با شور و حرارتی کم مانند به میدان آمده بود و دلیرانه بر ارکان مذهبی جمهوری نوبنیاد می تاخت. با لحنی که آشکارا از جبهه چپ برمیخاست، اما با دیدگاه حزب - که راه سازشکارانه و خفت باری در پیش گرفته بود - سازگار نبود. حالا سیاوش و رحمان بر آن شده بودند که از رهگذر روابط دوستانه خود با رضا مرزبان، سردبیر «پیغام امروز» زبان نشریه را تا حد امکان به سود حزب برگردانند. مرزبان هم - دستکم در تلفن و شاید هم به حرمت دوستی ما - از این پیشنهاد استقبال کرده بود و خواسته بود که یک روزنامه نگار مورد اعتماد حزب به هیئت تحریریه او بپیوندد. خود رحمان یکسره در فعالیت حزبی غرق شده بود، این بود که با سیاوش به این نتیجه رسیده بودند که حلقه را به گردن نحیف من بیاویزند. ابتدا عذر آوردم که من «هنری نویسنده» هستم، و مشکل ما با «پیغام امروز» مشکلی است سیاسی، که من از چم و خم آن بی خبرم. هر دو چنان تاخت آوردند که هیچ راه گریزی برآیم نماند. سیاوش آرام و دلجویانه اندرزم داد و رحمان با لحنی سرزنش بار، که در زمانه ای که همه چیز به کام سیاست فرورفته، دکه کساد هنر را بهانه قرار داده ام. در عین ناخشنودی به حرفشان گردن نهادم. قرار شد همان دم با سیاوش به دفتر «پیغام امروز» برویم. پای پیاده راه افتادیم از آسمان مثل سیل باران می بارید. راه را کم کردیم و چند بار از خیابان آبان پائین و بالا رفتیم. هنوز اندام ظریف، اما فرز و چابک سیاوش را جلوی چشم دارم که در پالتوی خاکی رنگش از روی چاله های آب می پرید و با سی سال تفاوت سن مرا به دنبال خودش می کشید. همکاری با مرزبان، نه برای حزب، بلکه برای خود من بس ثمر بخش بود تا از تجارب یک روزنامه نگار صدیق و شجاع توشه برگیرم.

با گذشت روز ها و تکرار دیدار هایمان، با سیاوش دوست شدم، و با هر آنچه که او دوست میداشت، و با همه آنها که دوستش می داشتند، و از همه بیشتر با برادرش فریدون، که مثل خودم به جنون سینما مبتلا بود. دوستی با سیاوش به معنای آشنایی با دیدی تازه از زندگی بود. یک دید ویژه و بی شک شاعرانه، تا به زندگی به سان یک هنر، یک اثر زیبا، یک فرصت گرانبها بنگریم. نعمت پرارزشی که دریغ است به تباهی و پلشتی آلوده شود.

شاعران زیادی را از دور و نزدیک دیده بودم که نقل روزانه شان و راجیهای تکراری و یاهه گوییهای سبک بود. اتیان فضل فروشی و قیافه گیری و خودنمایی های چندش آور. و در برابر سیاوش را می دیدم، که تا سرحد مرگ از ابتذال بیزار بود. همیشه نگران گل شاداب زندگی و خیره در راز شگرف حیات. یادم آمد. یک شب مهمان ما بود. شبهای جنگ بود و بوی

وحشت و باروت هوا را پر کرده بود. ناگهان آژیر خطر برخاست و روشنائی رفت. سیاوش در بالاخانه بود. از پائین پله ها همسرم ناهید را صدا می زدم و به او می گویم که سیاوش را زود پائین بفرستد، بمب افکنها روی شهر آمده بودند و ماندن در بالا خطرناک است. از آنها خبری نمی شود. خودم بالا می روم. می بینم که شاعر مستدلی اش را به بالکن برده. یک و تنها زیر آسمان نشسته و خیره گشته به گلوله باران خند هوائی ها که در تاریکی منفجر می شوند. با نگرانی صدایش می زدم. و او مثل کودکی که از آتش بازی به شوق آمده باشد می گوید: «بین، چقدر زیباست!»

و من به خود می آمیم که بر آن بلندی شاعری نشسته که آماده است به خاطر یک تجربه زیبا، یک لحظه پر شکوه جان خود را به خطر بیندازد.

تا پایان سال ۱۳۶۲ مرتب او را می دیدم. دستکم هفته ای یک بار، در جلسات هیئت اجراییه «شورای نویسندگان و هنرمندان»، آخرین بار هم همانجا او را دیدم. روز های پر خطری از راه رسیده بود. بلا از مدتها پیش به سوی ما خیز برمی داشت، و همه آن را جدی گرفته بودند، جز خود ما که قرار بود بلا سر مان بیاید.

یک روز شنیدیم که رهبری حزب را یکجا دستگیر کرده اند، و به همراهشان به آذین را که در واقع ستون اصلی شورا بود. ما هم با ترس و لرز راه افتادیم به طرف مرکز «شورا». حالت روحی آن روز های ما را خود سیاوش بهتر از همه توصیف میکرد، وقتی می گفت: «می ترسم و ایستادم!» و آن مصرع مشهور خواجه را می خواند: «چو بید بر سر ایمان خویش می لرزم».

آن روز در دوشنبه هم ما با اینکه دلمان مثل سیر و سرکه می جوشید، سر قرار مان رفته بودیم. توی دفتر «شورا» با نازی و بهرام همه اسناد و اوراق را با عجله بیرون می کشیم و سر به نیست می کنیم. بعد بیرون می رویم و در را قفل می کنیم، برای آخرین بار. پائین به خیابان که می رسیم بر و بچه های دیگر را می بینیم که از راه رسیده اند و حالا مثل قشون شکست خورده توی خیابان حقوقی سرگردانند. می رویم طرف دو ماشین آشنایی که چند قدم بالا تر از آن طرف خیابان ایستاده اند. اول جعفری را می بینم که افسرده و خاموش پشت فرمان رنوی آبی رنگش نشسته است. سر می کشم به طرف پیکان، شاعر کتج ماشین کز کرده است. برای اولین بار در این سالها می بینم که ریشش را اصلاح نکرده است. تنها یک نگاه به چشمهایش کافی است تا بدانم تاریخ ورق خورده است.

چند روز بعد باز او را دیدم. اما چه دیدنی؟! برای یک کار قوری به خانه دوستی رفته بودم. در راهرو ایستاده ام و آهسته با او حرف میزنم. شاعر از دری بیرون می آید و به اتاقی می رود. می توانستم باور کنم که مرا تدبیر باشد؟ یا آن دیدگان تیز و کتجگار. اما «روزگار تلخ و تاری بوده» و آدم را به جرم یک نگاه غیر مجاز به صلابه می کشیدند. من هم او را تدبیر گرفتم. دمی بعد تنها به رد گامهای او نگاه میکردم، که گرم و سبک از راهرو گذشته بود. و تا امروز به همان مسیر چشم دوخته ام، مگر که برگردد. اما هنوز برنگشته، و حالا خبر مرگش را برآیمان آورده اند، این شایعه سازان. در مراسم بزرگداشتی که دو روز پیش در کلن برایش گرفته بودند، به مهری می گویم: «خبر را شنیدی؟» به سادگی می گوید: «آره، اما باورش نکردم».

پس از ما هم نخواهید که باورش کنیم. نستان، این حرفها را کنار بگذارید. بیایید یک بار دیگر سرود خودمان را بخوانیم:

آری، آری زندگی زیباست

زندگی...

۸ مارس ۱۹۹۶

راه آزادی ۸ مارس روز جهانی زن را به همه زنان ایران و نیز به سازمان ها، انجمن ها و گروه هایی که در داخل و خارج کشور برای دفاع از حقوق زن در ایران مبارزه می کنند، صمیمانه تبریک می گوید.

راه آزادی دو شماره آینده خود را به مسئله زنان، بنیاد گرایسی و اسلام و نیز تجربه مشخص ایران اختصاص داده است.

نظرخواهی راه آزادی پیرامون مسئله سلطنت در ایران

دو داور پیرامون تاریخ و خانواده پهلوی

راه آزادی در ادامه بحث های خود پیرامون مسائل مختلف جامعه ما دو شماره خود را به طرح دیدگاه های مختلف پیرامون مسئله سلطنت و خانواده پهلوی در ایران اختصاص داده است. هدف از پرداختن به موضوع فوق طرح مسائل، سئوالات و برخورد ها و تحلیل های نیرو های جمهوری خواه و در برابر پاسخ کسانی است که باور خود به بازگشت سلطنت و خانواده پهلوی در ایران را از دست نداده اند.

مسئله نوع برخورد به نیرو های هوادار سلطنت در میان اپوزیسیون جمهوری خواه در سال های اخیر بسیار طرح است این بحث ها از یکسو ریشه در تغییراتی دارند که در برخی نیرو های سلطنت طلب و خود رضا پهلوی در جهت پذیرش شماری از اصول جامعه دموکراتیک صورت گرفته است. از سوی دیگر شماری از نیرو ها و شخصیت ها با پیش کشیدن مساله از اولویت اتحاد پر سر دموکراسی و موکول کردن شکل نظام آینده به رای مردم، از اتحاد عمل با جناح هایی از مشروطه خواهان چابداری می کنند.

راه آزادی با توجه به مسائل فوق بسراغ طیف وسیعی از مسئولین گروه های سیاسی و شخصیت های مستقل رفته است و نظر آنها را درباره مسائل مربوط به تغییرات در نیرو های سلطنت طلب، پایگاه اجتماعی آنها در ایران و پیشنهاد کسانی که مایلند میان جمهوری خواهان و سلطنت طلب اتحاد عمل بوجود آید را جویا شده است. آنچه در این شماره می خوانید انعکاس بخش دوم پاسخ هایی است که به موقع بدست ماریسیده است.

هنوز هیچ جریان سیاسی مشخصی را به عنوان آلترناتیو حکومت نمی شناسم

ماشاءاله آجودانی



انگونه که در متن تاریخ معاصر ایران تجربه کرده ایم، نمی تواند آلترناتیو حکومت موجود باشد. اما اگر تحولات بنیادی در دید و روش سلطنت طلبها و هواداران مشروطه در خدمت دموکراسی و فرهنگ ملی، چهره ای روشن تر و آشکار تر پیدا کند، ممکن است که با شیوه تازه ای از سلطنت روبرو شویم که بتواند بر اساس جلب اعتماد عمومی، آلترناتیو حکومت موجود قرار گیرد.

۳ - اگر بپذیریم که تصحیح نهایی با مردم ایران است، طرح چنین پرسشی زائد به نظر می رسد. پرسشی این چنینی بیانگر بحرانی است که همچنان گریبانگیر بسیاری از جریانهای چپ و روشنفکری ایران است. مگر نه آنکه مردم ما در بهمن ۵۷ به جمهوری اسلامی رای داد و حالا رای داده شده را پس می گیرد تا حکومتی دیگر بر سر کار آورد؟ پس مردم می توانند و این حق آنهاست که اگر لازم دیدند رایی را که بر خلق سلطه پهلوی داده اند، پس بگیرند و مجدداً خانواده پهلوی را به سلطنت برگردانند. ظاهراً در این مورد حکم دموکراسی استثناً بردار نیست. مردم یا از طریق همه پرسی و رای عمومی و یا از طریق مجلس مؤسسان و نمایندگان خود درباره سرنوشت آینده کشورشان و نوع حکومت رای خواهند داد. این حق طبیعی ملت است.

۴ - همچنانکه پیشتر گفته ام تعیین شکل نظام آینده، امری است مربوط به آینده و تصمیم گیری نهایی درباره آن به عهده ملت ایران است. یا اینهمه فراموش نکنیم که ملت ایران یکبار به خلق سلطنت رای داده است. گرچه این حق را هم دارد که در آینده سیاسی خود - اگر خواست - رای دیگری به نفع سلطنت بدهد. اما این سخن بدان معنی نیست که جمهوری خواهان از تلاش برای ایجاد نظام جمهوری در ایران، دست بکشند و یا الزاماً ستم و سوری حرکت سیاسیشان را متوجه سلطنت طلب ها بکنند.

ایران به نظام سیاسی آزاد نیاز دارد. تلاش سیاسی شرافتمندانه، تلاشی است که به استقرار نظام دموکراسی در ایران یاری کند.

آشکار پیش ببریم و مسئله ای را از مردم ایران پنهان نکنیم.

بسیاری از جریانهای روشنفکری ایران، امروز که سر بر آستان دموکراسی فرود آورده اند، دایه دلسوز تر از مادر شده اند. همه نگرانی من این است که این بار به نام دموکراسی، اشتباه بزرگتری مرتکب شویم. به زعم من تلاش سیاسی شرافتمندانه، تلاشی است که برای حل مشکل ایران - مشکلی که ریشه در تاریخ و فرهنگ ما دارد - تنها در جستجوی راه حل سیاسی نباشد. ما در چنبره ایدئولوژیهای جامعه شناسانه معاصر، فرصت بزرگی را از دست داده ایم. فرصت شناختن اصولی تاریخ و فرهنگ خودمان را.

۲ - فکر می کنم مجموع طرفداران جریانهای سلطنت طلب در میان مردم ما، اگر از مجموع طرفداران دیگر نیرو های اپوزیسیون بیشتر نباشد، کمتر نیست. اما بحث «آلترناتیو» بحث دیگری است. بحثی است مربوط به تحولات آتی تاریخ ما. هنوز هیچ جریان سیاسی مشخصی به عنوان آلترناتیو حکومت نمی شناسیم. آلترناتیو حکومت جمهوری اسلامی، در جریان رشد، بالندگی و برخورد های انتقادی همه نیرو های سیاسی به وجود خواهد آمد. زمان آنهم دور نیست. طبیعی است که سلطنت به شیوه گذشته،

۱ - هفده سال از بهمن ۵۷ گذشته است. در این فاصله تحولاتی شگفت در تاریخ ما و جهان رخ داده است. تحول اوضاع ایران و تحول اوضاع جهانی در تحول دید و نگاه و اندیشه و نگرش همه ما تأثیر داشته است. دوباره نگرش، تأمل و تعمق جای بسیاری از شتابزدگی ها را گرفته است. سلطنت طلب ها نیز از اینهمه تحولات برخوردار نبوده اند. تأثیر کارساز چنین تحولاتی را بر جناح مشروطه خواه آن و طرفداران رضا پهلوی و مهم تر از همه خود پهلوی به خوبی می توان نشان داد. هم در عمل و هم در مقام نظر با تحولات اساسی و تازه روبرو شویم. ایران هم ملک طلق کسی نیست و وطن پرستی و مردم دوستی هم منحصر به گروه خاصی نیست. اگر سلطنت طلب ها «موازن دموکراتیک و آزادی های مصرح در منشور حقوق بشر» را پذیرفته اند، باید به آنان تهریک گفت، تشویقشان کرد و مسئله دموکراسی و همان موازین دموکراتیک را دستمایه بحث و گفتگوی انتقادی با آنان قرار داد. تا از درون این بحثهای انتقادی درک درستی از مسئله ملی و فرهنگ ملی و دموکراسی به دست آید.

باید به جد مراقب بود که کار بحث و گفتگوی انتقادی به کار سازش، سازش سیاسی بر سر قدرت نکشد. چنین کاری کاسیکاری سیاسی است و متأسفانه این نوع «کاسیکاری» در کارنامه بسیاری از جریانهای سیاسی ایران سابقه طولانی دارد. شاید بزرگترین اشتباه و مشکل جریانهای روشنفکری ایران به طور عام این بوده است که برای حل اساسی ترین بحرانهای اجتماعی و فرهنگی جامعه ایران - از مشروطیت تا به امروز - در جستجوی راه حل سیاسی بوده است و بر سر ستم یافتن به چنین راه حلی، چه سازشها و به اصطلاح «کاسیکاریها» که نکرده است.

بحث و گفتگوی انتقادی اگر از «ساخت و پاخت» بر سر قدرت سیاسی میرا باشد، خود بخود راه را برای یافتن زمینه های مشترک همکاریهای سیاسی باز خواهد کرد. باید بیاموزیم که این بار شرافتمندانه بی آنکه خبری در پس پرده سیاست باقی نماند، بحثهای اصولی را به طور علنی و

الترناتیو ائتلافی امروز از نیرو های مترقی یگانه راه استراتژی نجات فرداست

فریدون آذرنور



های شاه الهی که آنها را مورد توهین و ناسزا قرار می‌دهند، نشان داده اند که از اعتبار و شخصیت شایسته ای برخوردارند و میتوانند مورد اعتماد قرار گیرند... اگر من تنها نامی از این دو شخصیت می برم، بدلیل محدود بودن شناخت من از مواضع سیاسی - اجتماعی و... دیگر صاحب نظران پراکنده سلطنت طلبان می‌باشد. اصولاً برای من روشن نیست آیا ارگان، مرکزیت یا هیئت صاحب اختیار و مسئولیت داری که چنین جناح یا جناحهایی را نمایندگی میکند وجود دارد؟ آیا اساساً نیرو های مدعی دموکراسی و پیشرو سلطنت طلبان میتوانند به سازمان منسجمی تبدیل شوند که بالفعل بعنوان یکی از اپوزیسیون های برون مرزی در مقیاس کل جامعه مهاجرت، با پلاتفرمی شامل نگاه انتقادی به گذشته، وظایف کنونی برنامه های آتی، بطور رسمی و جدی در صحنه نبرد حاضر شوند؟

در طیف بندی گسترده سلطنت طلبان جمعی که بچنین نستاروری برسند میتوانند اما کنند که پس از ۱۷ سال خرد کارهای بی حاصل مهاجرت، اولین قدم قاطع، منطقی و سازمان یافته را در راه رسیدن به اهداف خود برداشته اند. در چنین شرایط و موقعیتی است که اعلام سیاست و مناسبات در قبال مشروطه خواهان، صرفنظر از مضمون، محتوا و سمت گیری آنها، برای چپ، جمهوری خواه و ملی، چه بطور انفرادی و چه در اتحاد های احتمالی بین خود، به یک امر و وظیفه مسئولیت دار تاریخی تبدیل میشود. در غیر اینصورت و نبودن یک سازمان با سیاست، برنامه و اهداف مشخص هرگونه اظهار نظر، تماس و مناسبات انفرادی، مذاکرات و انتشار اعلامیه و غیره با مشروطه خواهان فاقد ارزش و اعتبار سیاسی - حقوقی بوده و هیچگونه ضمانت اجرایی نخواهد داشت. سؤال بعدی نقطه مرکزی پرسشهای طرح شده میباشد: مردم! آری این مردم و تنها مردم هستند که نقش قاطع و تعیین کننده را در حرکت، تغییر و تحول هر جامعه ای بازی میکنند. ولی متأسفانه همین نقطه مرکزی، تا کنون ضعیف ترین نقطه همه اپوزیسیونها را تشکیل میدهد.

از درجه و میزان پایگاه مردمی و اجتماعی سلطنت طلبان سؤال میشود. مگر نیرو و سازمان دیگر اپوزیسیون در کشور وجود دارد که از چنین امتیازی برخوردار باشد تا در یک ارزیابی مقایسه ای شدت و ضعف یکی بر دیگری مورد سنجش قرار بگیرد؟ سازمانی میتواند مدعی داشتن پایگاهی در داخل کشور باشد که مستقیم یا غیر مستقیم در متن جامعه باشد تا بتواند مردم را به صداقت و حقانیت مبارزات سیاسی خود متقاعد سازد. هفده سال است که کار و فعالیت عمده اپوزیسیونهای خارج از کشور، به صورت بیانییه ها و اعلامیه های بی حاصل، عمدتاً در دنبال روی از حوادث و اتفاقات، و با شمار های بی پشتوانه که کمترین تأثیری در بحرکت درآوردن آگاهانه و سازمان یافته مردم نداشته اند محدود شده است... در حالیکه مردم در طول اینهمه سالهای جور و ستم و فشار های همه سویه، در تظاهرات گوناگون زمانی، مکانی، در مخالفت ها، اعتصابات، شورش و قیامها برعلیه رژیم توتالیتر آخونی با قهرمانی و از خود گذشتگی شرکت نموده و بعزت آنکه جنبش و حرکات آنها خودجوش،

کاسه میباشند. مواضع اینها که رژیم گذشته را برای کشور ایده ال میدانند، نسبت به سازمانها و شخصیت های سیاسی کشور مانند سابق از تراوشات فکری توطئه ۲۸ مرداد و پیامد های ناگوار ۲۵ سال بعد از کودتا سرچشمه میگردد. آنها با تکیه به منابع مالی معین با انتشار ورق پاره های مفت و رایگان و فحشهای مجانی که مطالب شان در خطوط اصلی عبارتند از تحقیر دکتر مصدق و طرفداران وی، حملات خصمانه به جریان چپ با بکار انداختن صفحه خط خورده و گوشخراش صدای ارباب که از دوران جنگ سرد باقیمانده است، وارد کردن ایرادات جدید که چرا چپ رنگ عوض کرده! و با انتقاد از خود، به سوسیالیسم دموکراتیک تمایل نشان میدهد و توهین و نشننام به هر فردی که نواقص و معایب رژیم گذشته را بازگو میکند حتی اگر سلطنت طلب هم باشد، در یک کلام فرهنگ سیاسی شان بی احترامی، تمهت، هرزه درانی و تخطئه دگراندیشان بوده و هرگونه روزنه امید را برای وفای ملی و اتحاد احتمالی با جریانات دموکراتیک، میبند دست، مستقل و تریخخواه بکلی مسدود میسازند. این قبیل گروهک های تاریک اندیش کمترین جایگاهی در صفوف نیرو های دموکراتیک نمیتوانند داشته باشند.

از این گروهک ها و محافل رنگ و وارنگ شبه بنیادگرا که بگذریم، در طیف بندی سلطنت طلبان جناح ها و شخصیت های صاحب نظر، معقول و متین وجود دارد که با درک واقعتهای زمان، بویژه تغییر و تحولات پرشتاب پایان قرن بیستم، در نوشته ها و گفتار های خود در آنچه که مربوط به احترام و رعایت موازین دموکراتیک، اعتقاد به مردم سالاری و طرفداری از اعلامیه جهانی حقوق بشر است. پدیدگاههای مترقی و تجدد خواهانه ای ابراز داشته و تعیین تکلیف نهایی رژیم سلطنتی را موقوف به نظرخواهی مردم نموده اند. اگر چه اظهارات مکرر خود شاهزاده رضا پهلوی در این موارد روشن تر است لیکن بیانات رسمی این محافل نیز در مجموع خود پدیده ایست که میتواند و باید در تشکیل الترناتیو احتمالی آینده مورد توجه و ارزیابی شایسته ای قرار گیرد.

بمنظر من جناحی که افرادی مانند داریوش همایون و مجید مجیدی به آن تعلق دارند و سخنگوی آن هستند در این چارچوب می کنجد. این افراد نه تنها به خاطر دیدگاههای مترقی، برگزیده ترین عناصر سلطنت طلبان بشمار میآیند، بلکه با ایستادگی در مواضع اصولی خود در برابر گروهک

اگر چه انگیزه و هدف اصلی «راه آزادی» از طرح این پرسشها بطور مشخص بیان نشده است، اما نوع، مضمون و محتوای آنها از قبیل نقش رضا پهلوی، خصوصیات طیف بندی سلطنت طلبان، چگونگی برخورد اپوزیسیون جمهوریخواه به آنها، الترناتیو ها و شکل نظام آینده پس از پیروزی، نشان دهنده آنست که نوعی مراجعه به آراء و نظریات نیرو های اپوزیسیون جمهوریخواه، برای ارزیابی و جمعیندی مجموعه دیدگاههای آنها بمنظور تشکیل يك الترناتیو ائتلافی، با شرکت احتمالی سلطنت طلبان با هدف خلع ید از حکومت استبدادی و انحصار طلب روحانیت و برقراری رژیم دموکراتیک مبتنی بر مردم سالاری در نظر است. من بر پایه این استنباط و از همین زاویه است که به پرسشهای مطرح شده پاسخ میدهم. *

اگر چه سلطنت طلبان در مهاجرت از لحاظ کمی در اکثریت می باشند. با این حال به استثنای معدودی از شخصیت های منفرد، فاقد آگاهی، پیشینه، تجربه و آموزش سیاسی - تشکیلاتی بوده و در مجموع تمایل و کششی برای مبارزه ندارند. چنین بنظر میرسد که آنها همه چا حضور دارند ولی در حقیقت هیچ چا نیستند. ظهور گاه بگاه آنها نیز در صحنه، تابع حوادث و اتفاقاتی است که روی میدهد. بدین ترتیب سلطنت طلبان طیف گسترده ای را تشکیل میدهند که بدون وجه تمایز ها و مرزبندی های مشخصی بر پایه عوامل گوناگون مادی، معنوی، مقام، منصب، خودمحموری، درجه تظاهر به وفاداری به رژیم آریا مهری و کشور و محل سکونت و غیره به نامهای سلطنت طلب، مشروطه خواه و اسامی دیگر اعلام موجودیت کرده اند و میکنند و با وجود اینهمه پراکندگی در مسیر حرکت و فعالیتهای مورد اندامی خود همگی در نقطه مشترک پهلوی خواهی (این کلمه را آگاهانه بکار می برم) با هم تلاقی میکنند. البته در این رهگذر، شاخه های دارای اختلافات عمیق و گاهی آشتی ناپذیری هستند که حتی معنی و مضمون خود شاهزاده رضا پهلوی را هم دربرمی گیرد که شاخص و مظهر خواستهای مشترک همه آنهاست. اتفاقاً مخالفین سرسخت بر این چارچوب اکثر آرا شاه الهی های هستند که با «استبدالات» ظاهراً دلسوزانه، رضا پهلوی را که اعلیحضرت شاهنشاه می نامند باین علت مورد سرزنش و گاهی عتاب قرار میدهند که ایشان در رابطه با دموکراسی و نقش خویش در تطبیق با شرایط روز نریش و برخورد های متواضعانه ای دارند که بنظر آنها انحراف از مضمون آریا مهری است. این گروه منتقدین با محکوم کردن نزدیکان و مشاوران ایشان با توهین و ناسزا و اظهارات خارج از نزاکت آنها را مصیب «کژرویهایی» شاهزاده پهلوی قلمداد میکنند و در اعتراضات خود، انتخاب راه درست و معقول را توحش مشاوران خود یا نامزد های میدانند که خود آنها معرفی میکنند. پهلوی خواهان در یک مرحله، تهدید را بجای رساندند که حتی چایگزینی شاهزاده رضا پهلوی را در صورت ادامه روش کنونی، با کاندیدا های احتمالی سایر اعضای خاندان سلطنتی مطرح ساختند.

اصولاً شاه الهی ها، گروه ها و منفردینی هستند که عمدتاً طرفدار تجدید رژیم آریا مهری به شکل گذشته و بمصدق همان اش و همان

خود بخوبی و جدا از هم بوده بوسیله نیرو های تا دندان مسلح رژیم سرکوب گردیده اند. در این شکست ها مردم معصوم و بی گناه، دهها زخمی و شهید داده مسئول نیستند. یگانه مسئولیت و گناه متوجه نیرو های اپوزیسیون خارج است که هر کدام از آنها محصور در پوسته های تنگ و تاریک خود با خاطر آسوده به مشغولیات مهاجرت و با تظاهر به مبارزه عمری میگذرانند و بجای همکاری، همبستگی و اتحاد در راه رسیدن به اهداف مشترک میهنی، هر کدام به بهانه ای، چوب لای چرخ دیگری میگذارند. نتایج ناگزیر حاصله از این ادا در آوردن «مبارزات» روشنفکر مایانه، استیصال، نا امیدی و تشدید هر چه بیشتر عدم اعتماد مردم به خارج است که خواه و ناخواه، بحق یا بناحق بعنوان روزنه امیدی روی آن حساب میکنند.

بنابراین و با چنین شرایطی که بوجود آمده است سؤال فوق زمینه عینی ندارد تا پاسخ منطقی و شایسته ای به آن داده شود. اما چون بحث بر سر نقش تعیین کننده مردم میان آمد. لازم است به میزان تاثیر زمینه های ذهنی نیز اشاره شود.

سیاستهای نامعقول، ناخبردانه رژیم آخوندی و ندانم کاریهای قویاً جاهلانه آنها در مملکت داری زمینه های ذهنی مناسبی به نفع سلطنت طلبان فراهم ساخته است که میتوان گفت برای چه ها، جمهوریخواهان و آن بخش از نیرو های ملی که مخالف تجدید هر نوع رژیم پانشاهی هستند امیدوار کننده نیست. زیرا اگر چه در رژیم سابق خودکامی، محو آزادیهای فردی، فساد، اختلافات طبقاتی، شمشیر داموکلس «ساراک»، زندان و شکنجه... آن پدیده های روزمره بود اما در عوض رفاه اجتماعی نسبی برای اکثریت مردم فراهم بود. اما اسلامیون یگانه نیروی آزاد و حمایت شده در سیستم گذشته که با حیل و تزویر آخوندی بسهولت سوار موج انقلاب گردیدند. مسرور و لوق زده، با برقراری منظمه ای ناهمگون بنام جمهوری اسلامی (کوسه و ریش پهن) در پرتو احکام اسلام ناب محمدی، علاوه بر تشدید تصاعدی و همه جانبه ضعف های رژیم گذشته، فقر و گرسنگی و فلاکت برای اکثریت اعضاء جامعه به ارفغان آوردند و هر چه از مزایا امتیازاتی که در کشور پنهان و پر برکت ایران وجود داشت از راه نامشروع نصیب آخوند ها و اموان و انصار مالیاتی خود ساختند. حال اگر چاره منحصر به فرد انتخاب میان بد و بد تر باشد که بدبختانه تقریباً به چنین حالتی رسیده است. آیا میتوان مردم را از استفاده از این حق مشروع به حذر داشت که از سوتی میزان استبداد، فساد، وحشت و... و از سوی دیگر رفاه نسبی گذشته را با هفده سال توتالیتراسم آخوندی و فقر و فلاکت فزاینده که پی آمد آن سقوط وحشتناک اخلاق جامعه است مقایسه نمایند؟

اینست آن رسوبات ذهنی که در هر دگرگونی غیر مترقبه ای که وقوع آن غیرقابل پیش بینی است میتواند در شرایط مناسبی با تبدیل به یک نیروی مادی، در حرکت جامعه اثرات مهمی بجا بگذارد و این امتیازی است که از سوی چه دموکرات، جمهوریخواه، ملی گرا، بعلت خود بزرگ بینی، تعصبات عقیدتی، برخورد دکماتیک به واقعیتهای روز. عدم تحرك و مهمتر از همه پراکندگی و کم بها دادن به ائتلاف بین خود، چون سفره گسترده ای تقدیم سلطنت طلبان میشود. البته چنین قضایاتی به مصلحت مواضع و موقعیت های سیاسی - اجتماعی جریانات چه و خوشایند آنها نیست که طبق فرمولهای ایدئولوژیک با تکیه به متدولوژی شناخت و بررسی پدیده ها پاسخ آماده ای دارند که عقربه ساعت به عقب برمی گردد. اما حوادث و رویداد های بیشمار معاصر نشان میدهند که رشد و تکامل، پس و پیشروی جنبش های اجتماعی در بیشتر مواقع تابع چگونگی عملکرد انسانها است و از دقت ریاضی و قانونمندیهایی لبراتوراری فاصله زیادی دارند.

مارکس معتقد بود که چمجه انسان مقوام ترین دژ پیگیر اوست و تسخیر آن نشوار ترین کار هاست اما مائوتسه تونگ میگفت مغز توده ها مانند تابلوئی است که هر آنچه امروز مینویسی، فردا میتوانی پاک کنی و متی آنرا عوض نمائی (نقل بعنتی). بد نیست از بو حافظه تاریخ معاصر یاد شود:

نخست ملی و ضد استعماری مردم ایران به رهبری دکتر محمد مصدق نخست وزیر قانونی

ایران که با پشتیبانی اکثریت ملت، در مسیر تحول تاریخی پیروزمندانه پیش میرفت با توطئه بیگانگان و همکاری اقلیت ضعیف ارتجاع داخلی متوقف گردید. و سالوانور آئنده رئیس جمهور دموکرات و منتخب آزادانه مردم شیلی، اگر چه در نتیجه توطئه «سیای آمریکا» و همکاری دار و بسته پینوشه واژگون گردید. اما در این پیروزی اثر بخشی ندا های گوشخراش قابله های خالی مسمی و اومینومی دهها هزار زن خانه دار که با چوبدستی آنها در خیابانهای سانتیاگو می کوبیدند از صدای تیراندازی مسلسلها و تفنگها به کاخ ریاست جمهوری کماقتر نبود. اینها درس های تاریخ معاصر هستند که باید آموخت.

در پاسخ به بخش دوم این پرسش که آیا میتوان سلطنت طلبان را بعنوان یکی از الترناتیو های حکومتی ارزیابی کرد؟ لازم میدانم قبل از توضیح مختصر اما ضروری، درک خود را درباره مفهوم «الترناتیو» که استعمال آن مد روز شده است بیان نمایم.

الترناتیو در اوضاع و احوال کنونی ما، آنچنان پدیده ای نیست که هر کس، هر گروه، سازمان و یا هر حزبی، خود خواسته بدون دارا بودن مختصات و شرایط اجتماعاً لازمی که وجود آنها جزو ضرورت های حتمی است، خویشتن را بعنوان الترناتیو حکومتی جلوه گرد و یا معرفی نماید.

با اعتماد و اطمینان کامل میتوان گفت که هیچکدام از اپوزیسیونهای بیرون موزی، عمدتاً بعلت جدائی و دوری از جامعه، بالنتیجه محروم از پایگاه مردمی و اجتماعی، صرفنظر از سوابق مبارزاتی، موقعیت کیفی و کمی که برای خود قائل باشند به تنهایی نه شایستگی آنها دارند و نه میتوانند بعنوان الترناتیو حکومتی به حساب بیایند.

در شرایط کنونی، یعنی استبداد مطلق رژیمی که با قبضه کردن انحصاری کلیه اهرمهای حکومت خشن و جابجائه اسلامی که بقول خود، راهنمای عملشان ملهم از احکام قرآنی، فقه، شریعت و احادیث میثی است و در مدت ۱۷ سال چگونگی و خصوصیات آنها نشان داده اند، الترناتیو حکومتی تنها در شکل انتلافی یا چپیه ای... اپوزیسیونهای دموکرات و ترقیخواه بیرون موزی با اپوزیسیونهای درون کشور، برای تحقق شعار های مشترک رهائی ایران امروز (با حفظ توده های باور های سیاسی) و در تماس تنگاتنگ با توده های وسیع مردم ایران که نقش درجه اول و تعیین کننده در سرنوشت آینده کشور دارند و بر مبنای خواسته های آنها معنا و مفهوم پیدا میکند.

متأسفانه بطوریکه در فوق خاطر نشان گردید، جنبش های اعتراضی مردم علیه ظلم و فساد آخوندی، بصورت حرکات توده ای خود بخودی، جدا از هم، بدون برنامه سازمان یافته بطور بیرحمانه ای سرکوب گردیده است لذا مردم به انزوا و انفعال کشانده شده اند. اما آتش خشم و نارنجابیتی عمیق خود را زیر پرده نازکی از خاکستر، با حفظ پتانسیل لطیفان گر خود پنهان ساخته و ناچار به مبارزات منفی متنوع در تمام ابعاد بطور گسترده ای روی آورده اند که تصویب قانون جدید (مجازات های اسلامی و یا قانون تعزیرات، با ۲۵۶ ماده و تبصره از طرف مجلس آخوندی برای مقابله با این نوع مبارزات مردمی است. در چنین مقتضیات و شرایطی، تشکیل الترناتیو، بقیه و واقعی خود یگانه روزنه امیدی در بحرکت در آوردن توده مردم و خروج آنها از انزوا و انفعال میباشد، تا با ابتکارات پایان ناپذیر خود، بطور آگاهانه و سازمان یافته در ارتباط با رهبری ستاد مشترک (الترناتیو) در یک پیکار نجات بخش شرکت نمایند. افزون بر آنچه که گفته شد وظیفه الترناتیو، جایگزینی و اشغال موقت خلاء حکومتی و تدارک برنامه های سازندگی ایران فرداست که شرح آن در ظرفیت و وظیفه این نوشتار نیست.

بمنظور پیش گیری از هرگونه برداشت های ذهنی یا ابهام آمیز خاطرنشان میسازم که نظر من از تشکیل الترناتیو سرنگونی قهرآمیز جمهوری اسلامی نیست، پایه اعتقادات من، وقایع ملی و مبارزات مسالمت آمیز است که طرفداران نظام جمهوری اسلامی نیز با نسبت بالا در آن شرکت دارند و بنظر من سازگار ترین روش تامین مصالح ملی و میهنی و مناسب ترین راه حل بحرانهای موجود، رشد و ترقی و سازندگی آینده است که شرایط آن تامین و تضمین آزادیهای همه جانبه دموکراتیک میباشد. بدیهی است که شیوه مبارزه مسالمت آمیز بستگی به چگونگی برخورد هیئت

حاکمه دارد که اگر پذیرفته نشود برای همیشه نمیتواند بعنوان سیاست یک جانبه الترناتیو و مردم ایران باشد.

این نکته را اضافه میکنم: مادامی که الترناتیو حکومتی با شرایطی که بیان شد بوجود نیاید مخالف سرنگونی میباشد، بویژه اگر بیگانگان بطور مستقیم و یا غیرمستقیم در این مرحله مداخله نمایند. زیرا بدلیل بسیاری، محو جمهوری اسلامی صحنه برادر کشی های قومی و فرقه ای نظیر لبنان و یوگسلاوی و افغانستان بشود.

حال بر اساس استنباطات فوق به پاسخ دیگر پرسشهای «راه آزادی» می پردازم.

من ضمنی حزب دموکراتیک مردم ایران هستم، دموکراسی یکی از اصول بنیادی و سمبل هویتی حزب است. حزب خواهان برقراری رژیم جمهوری است و پلورالیسم جزو اهداف پایه ای آنست. اگر برنامه و اساسنامه حزب اجازه میدهد که فردا در جمهوری ایران، شخصیت ها، سازمانها و احزاب از جمله سلطنت طلبان یا دیدگاههای مختلف سیاسی - اقتصادی - اجتماعی و... در شورا های شهر و شهرستان، استان ها، مجامع و مجالس ملی و قانونگذاری دوش بدوش هم برای انجام برنامه های بازسازی، رشد و ترقی کشور آزادانه شرکت نمایند، چرا امروز که رهائی ایران هدف مشترک سازمانهایست که تعهدات اصلی خود را برقراری دموکراسی، حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران اعلام میکنند باید استثنائی قائل شد؟ بیشتر به اساس همین استبداد است که من طی هفت سال اخیر در جلسات رسمی حزب برای تشکیل چپیه واحد پافشاری کرده ام.

اگر ملاک ارزیابی برگشت به سوابق گذشته و عدم اعتماد به نگرش امروز درباره آنچه که مربوط به تعهد و احترام به دموکراسی باشد، مگر چه هائی که در تمام دوران فعالیت سیاسی و موجودیت خود طرفدار پروپاقرص دیکتاتوری پرولتاریا و سیستم تک حزبی، نمونه کشور های سوسیالیستی بودند پیشینه مقبول و مطلوب تری دارند؟... ادعای وفاداری به دموکراسی فعلاً مفت و رایگان است که حتی موادی از قانون اساسی رژیم اسلامی را برمی سرگرداند. اما هیچ سازمانی (بجز دوران کوتاهی در حکومت چپیه ملی دکتر مصدق) در عمل آنها نشان نداده اند. و من بخود اجازه میدهم تاکید کنم که امید جا افتادن مردم سالاری باز هم در الترناتیو انتلافی قابل تحقق است. بنظر من اشتباه است که سقوط سلطنت پهلوی را نتیجه رفواندم فروردین ماه ۱۳۵۸ قلمداد کنیم. این انقلاب ایران است که حتی صدای خود را بگوش شاه خودکامه رسانید و «آریا مهر» را سرنگون ساخت.

در رفواندم فروردین ماه ۱۳۵۸ این جمهوری اسلامی ایران بود که مشروطیت خود را بعنوان چانظینی رژیم پانشاهی، بر مبنای تعهدات مراجع تقلید، در رأس آنها آیت الله خمینی و باور ها و اعتقادات سنتی مردم به روحانیت کسب کرد. اما امروز پس از هفده سال، بجای برقراری آزادیهای دموکراتیک، عدالت اجتماعی، رشد و ترقی جامعه



و... که وعده آنها داده شده بود، استبداد مطلق، تیره روزی، فساد در کلیه ابعاد، سقوط اخلاقی جامعه و بحران همه سویه بهار آورده است. در اینصورت آیا رفراوند مزبور و حکومت روحانیت باز هم میتوانند از مشروعیت قانونی برخوردار باشند؟ مسئله تعیین شکل نظام آینده مطلقاً در صلاحیت مردم ایران است و در سمت گیری کنونی، نیرو های انقلابی که قصد تشکیل آلترناتیو حکومتی را دارند، از طرح هرگونه مسائلی که در راستای اهداف مشترک به وحدت اندیشه و عمل زیان برسانند بطور قاطع باید پرهیز شود.

• هیئت تحریریه «راه آزادی» بمن ابلاغ نمود

که این پیشگفتار با نیت و سیاست حزب سازگاری ندارد. من نظر تحریریه را تأیید می کنم. اما پس از آنکه سئوالات طرح شده را مجدداً مورد بررسی قرار دادم، به این نتیجه رسیدم که پاسخهای من در برگزیده پرسشهای است که من دریافت داشتم. فکر کردم شاید هم من در داوری تمایلات و آرزو های خود را که ساهاست برای تشکیل آلترناتیو انقلابی کوشش می کنم مداخله داده ام. اما قرائت مندرجات شماره ۴۳ مجله و از پاسخ نویسنده گانی معلوم شد که آنها نیز سئوالات مشابهی نظیر آنچه که بدست من رسیده است دریافت داشته اند.

البته در شماره ۴۳ نظرخواهی بشکل و محتوای دیگری تحت عنوان «دو داوری پیرامون تاریخ و

خانواده پهلوی» درج شده که موضوع را بکلی عوض میکند. در همین شماره شکل سومی از نظرخواهی بطور مکتوبه ای با محتوای دیگری با آقای داریوش همایون به شکل مصاحبه صورت گرفته است. در هر حال سه نوع نظرخواهی انجام شده است که طبعاً سه تفاهماتی بوجود آورده است. من به آنچه که در این نوشتار پرداخته ام بنظرم مسئله روز و در برگزیده پاسخ سئوالاتی است که در اختیار من گذاشته شده است اگر چه محتوای آن با سیاست حزب دموکراتیک مردم ایران نمی خواند.

دمکراسی ایجاب می کند، هیچ کس به سبب باور سیاسی از انتخاب نظام دلخواهش محروم نماند

احمد مدنی



پادشاهی بسود دودمان پهلوی نیز به پرسش و نظرخواهی گذاشته شود. ناگفته نماند که خود من شخصاً پای بند به نظام جمهوری مردمی ملی و جدائی دین از حکومت و بکاربری اصل برابری های سیاسی، مذهبی، تیره ای و نژادی در میان هموطنانم هستم و بر آنم که زن و مرد نیز می باید از حقوق و امتیازاتی برابر و یک سان بهره مند شوند.

پاسخ شماره ۴ - می دانیم که کارکرد نادرست و نامردمی گردانندگان کنونی کشور و شیوه های فریب کارانه آنان سبب شده است که هموطنانمان حالا دیگر، آن خوش باوری های گذشته را کنار بگذارند و به هر ندائی پاسخ مثبت ندهند و اطمینان نایافته بدان روی نیارند.

بنابراین، اکنون تا به روشنی بر چگونگی آرمانها، راهها و برداشت های نیرو ها پی نبرند و کارکرد و نیز راه و روش آنان را به آزمون نکشند و بر محک اطمینان نزنند، رو به سویشان نمی کنند.

از این روی سر بسته سخن گفتن و به کلی گویی پرداختن، ککش و پذیرش و اعتماد را به ارمغان نخواهد داد. و با چنین زمینه در آمیخته به تردید و ناباوری، بنظر بنده بهتر است نیرو ها روند نظام آینده کشور و برنامه و راهی را که برای اداره ملت و مملکت دارند از هم اکنون به آرایش در آورند و به آگاهی هموطنانمان برسانند تا هر کسی بروشنی بداند که زیر و بم برنامه ها و راهها چیست.

ولی درست نیست که تیره ها، راه و روش خویش را قیم وار و بدلتوا خود ارائه دهند و پیشاپیش تکلیف ملت و کشور را روشن گردانند و بنا به پیروی از اصول دمکراسی و مردم سالاری می باید برنامه و راهشان را به عنوان پیشنهاد تقدیم ملت کنند و آزادمنشان و برکنار از هر گونه تنگ نظری و یک بعدی اندیشیدن و نیز با تحمل دیگر اندیشان و نرمنش در برابر آنان، به تبلیغ راه و روش خود به بپردازند و در فرجام کار، به رای ملت که داور پایانی است، سر فرود آورند.

جاننیشان احتمالی به ارزیابی و سنجش در آیند.

پاسخ شماره ۳ - بر چند بیشترین ای از هموطنانمان در همه پرسشی نوازدهم فوروردين سال ۱۳۵۸ خورشیدی به برکناری دودمان پهلوی و نظام سلطنتی رای دادند ولی به سبب کجروی های گردانندگان نظام کنونی کشور و روند های نامردمی شان، انبوهی از هموطنانمان از آنان روی برتافته و خواستار تجدید نظر و دگرپاره نگریستن در رای دادن های خویش اند، بویژه که نوع جمهوری کنونی کشور هم آن جمهوری مورد پذیرش جمهوری خواهان کشور مان نیست و آنان نیز خواستار تجدید نظرند.

بنابراین برای آنکه سیمای نظام آینده کشور از جلوه های مردمی اش برکنار نماند و همگان بدانند که این نظامی که بر سر آمده و چنانچین نظام نامردمی گردیده است بنیاد بر سر کار آمدن خود را قیم وار پی ریزی نکرده و از پایگاهی مردمی برخوردار دارد و چهره و سیمای خود را از آراء بیشترین ای از هموطنانمان زیب و زیور بخشیده است و هیچ يك از هموطنانمان به سبب باور سیاسی اش محروم و برکنار از رای دادن به نظام و روند دلخواهش نمانده است، رواست که به حکم دمکراسی و ارزش گزارایی به باور و منش دگراندیشان، سلطنت مشروطه و

پاسخ شماره ۱ - با آزمون و آگاهی که شخصاً از برداشت ها و روند های سیاسی جناح های گونه گون سلطنت طلب بدست آورده ام، جمع بندی ام این چنین است که برخی شان هنوز در همان کجراهه يك بعدی اندیشیدن های بیشین خویش اند و به بیداری نرسیده اند و می توان از چنین جناحی زیر عنوان گروه شاه الهی یاد کرد و گمان نمی رود که بتوان به گونه ای با آنان به تفاهم و همگامی رسید زیرا از هم اکنون و آنهم تنگ نظران، سیمای نظام آینده کشور و نوع حکومت آن را به آزمایش در آورده اند.

در کنار این گروه، جناح های دیگری از سلطنت طلبان را سراغ داریم که اکنون بینش و تعادلی بهم رساننده و بر کجروییها انتقاد دارند و در برداشت ها و باور ها و آرمانهای سیاسی و اجتماعی خویش شماری چند از اصول وابسته به جامعه آزادمنش و دمکرات را پذیرایند و از این روی، در میان آنان و دیگر نیرو های مبارز مردمی ملی، مشترکات و همخوانی هائی چند به چشم می خورد و میشود بر بنیاد چنان همخوانیهای به نوعی همگامی و اتحاد عمل رسید.

پاسخ شماره ۲ - کارکرد نامردمی نظام کنونی کشور و برگشت کارگردانانش از اصول مردمی انقلاب سبب شده است که اکنون بسیاری از هموطنانمان افسوس گذشته را بخورند و یاد چنان روزگاری را به نمایند و بر از دست دادن آن ناله ها سر دهند.

این را هم می باید بدید گرفت که برخی توان شناخت مشکلات و چگونگی روی آوری رویداد ها و ریشه یابی آنها را ندارند و برداشت و دیدگاهشان تنها در چهارچوب بیروز و امروز است و قرا تر از آن را نمی بینند. هم چنین می دانیم که در مقایسه بیروز و امروز و در برابر هم قرار دادن کارگردانان گذشته و حال کشور و به تراژوی سنجش در آوردن کارکرد بیروزیها و امروزیها، بیروزیها مردمی جلوه می کنند و کجراهه پیمودن های مرز ناپذیر گردانندگان کنونی کشور آنان را خدمتگزار و مردم دوست و سپید روی، به نمود و نمایش در آورده است.

بنابراین جای شگفتی نیست که نیرو های سلطنت طلب، در میان برخی از هموطنانمان جایی باز کرده باشند و از پایگاهی اجتماعی و به نسبت مردمی برخوردار می بهم رساننده باشند که اکنون چنین نیز هست و بنابراین نمی توان آنها را نادیده گرفت و هیچ انگاشت و بنظر بنده بجاست که به عنوان یکی از

کمک های مالی رسیده
الف. ش. م. برلین ۳۰۰ مارک
فری آمریکا ۵۰۰ دلار

هویت و نقش چپ دمکرات ایران

محسن حیدریان

بزند و برای «میهن سوسیالیستی» و «حزب» حاضر به هرگونه فداکاری و از جان گذشتگی باشد.

اما نطفه های چنین فجایمی حتی در تفکر مارکس و انگلس نیز وجود داشت. تفکری که علیرغم خدمات آن به انسانیت، اساساً ناشی از شرایط سیاسی، اجتماعی سرمایه داری قرن نوزدهم بود. نظریه های مربوط به نقش پرولتاریا در انقلاب سوسیالیستی، پایان رسیدن دوران و نقش سرمایه داری، ضرورت لغو مالکیت خصوصی که توسط مارکس فرموله شد، شاید در شرایط قرن نوزدهم قابل بحث بود. اما امروز یک اوتوپیا بیش نیست. در دنیای کنونی برخاستن یک جنبش طبقاتی برای الغای مالکیت خصوصی حتی در پیشرفته ترین کشور های سرمایه داری نیز یک خواب و خیال بیش نیست. نیرومند ترین و متشکل ترین جنبش ها و سازمانهای کارگری در همه کشور های پیشرفته صنعتی در مبارزات اقتصادی و سیاسی خود در رادیکال ترین حالت نیز چیزی جز رفم در جامعه سرمایه داری و برآوردن مطالبات منفی و دمکراتیک نمیخواهند. سرمایه داری امروز تحت تاثیر عواملی نظیر مبارزات کارگری، اجتماعی، جامعه مدنی نیرومند، احزاب و سازمانهای سیاسی و سندیکائی ریشه دار، رشد صنعت و تکنولوژی، حاکمیت مردم سالاری و عقل گرایی، رسانه های گوی و غیره بهیچوجه با سرمایه داری قرن نوزدهم قابل مقایسه نیست. از این بگذریم که پیدایش جامعه اطلاعات و شتاب تحول در ارتباطات، توزیع دانش و اطلاعات و پست الکترونیکی چنان جامعه سرمایه داری را دگرگون کرده و می کند که تقریباً هیچ عرصه ای از تغییرات نمی تواند برکنار بماند. نباید تصور کرد که این تغییرات هیچ ربطی به ما جهان سومی ها ندارد. دیدیم که پایان جهان دو قطبی روند حوادث در خاور میانه را چگونه دگرگون کرده است.

اما نیروی چپ در ایران نقشی کاملاً دو گانه بازی کرده است. نقشی که در آن هم سنتهای اجتماعی مثبت، باور، جرئت و تلاش شبانه روزی و هم تفکری بسته و استبدادی با هم گره خورده اند. چپ از یکسو با اهمیت دادن به امر تشکل و ساماندهی در کار اجتماعی، ایجاد مطبوعات، ترجمه آثار فرهنگی و ادبی خارجی نقش مثبتی در تلاش سیاسی و فرهنگی مدرن ایران بازی کرده است. سخت کوشی، اهمیت به کار مردمی، و استعداد درس گیری از گذشته و شجاعت معنوی از دیگر ویژگیهای چپ ایران بوده است. از سوی دیگر همین نیرو در همسویی های سیاسی و فرهنگی گسترده ای با مدافعان فرهنگ اسلامی در رواج تفکر ضد امپریالیستی و مخالفت با آثار و دستاورد های مادی و فرهنگی غرب، ضدیت با لیبرالیسم و آزادیخواهی، مصرفی نامیدن الگوی زندگی شهری و تقدیس شهادت طلبی داشته است. باید اذعان کرد که هیچ یک از ارزش های مدرن و تجددخواهانه ای که امروز مورد دفاع چپ دمکرات قرار گرفته است نظیر فردیت، دمکراسی، حقوق بشر، جامعه مدنی، جدائی دین و ایدئولوژی از حکومت، برابری زن و مرد و غیره در تاریخ، ادبیات و زندگی و ارزشهای چپ ایران به عنوان سنت حضور نداشته است.

اگر قرار باشد آنچه که چپ آزادیخواه ایران را از چپ سنتی متمایز میکند آنقدر فشرده کنیم که در چند فراز بگنجد، میتوان گفت که تلقی آن تقریباً در همه مسائل کلیدی مربوط به انسان، سیاست، طبقه، ایدئولوژی، اخلاق، انقلاب و سوسیالیسم دگرگون شده است. واژه های اصلی این دگرگونی و تحول را شاید بتوان این چنین خلاصه کرد که: از اوتوپیا و رویابافی به زمین خاکی، از ایدئولوژی گراشی به راه حل جوئی، از طبقه گراشی به انسان گراشی، از آشتی ناپذیری انقلابی به اتحاد جوئی و اصلاح طلبی، از استبدادی به آزادیخواهی، از تجرید گراشی به رئال پلیتیک، از حزب سالاری به مردم سالاری، از اراده گراشی به قانونگراشی، از مطلق گراشی به مشخص گراشی، از وحدت ایدئولوژیک به وحدت

هویت و سیمای عمومی هر حرکت و جنبش سیاسی از کلیت و آمیزش عناصر چند گانه ای تشکیل میشود. مهم ترین این عناصر نحوه نگرش به انسان و سیاست، ارزشهای پایه ای، اولویتهای برنامه ای و استراتژیک، سنتهای اجتماعی، دورنمای جامعه مطلوب و همچنین مشی سیاسی و شیوه مبارزاتی می باشد. این عناصر در یک پیوند و ترکیب منطقی و هماهنگ با یکدیگر قرار دارند. اما مجموعه آنهاست که روشنگر هویت یک جریان سیاسی است. به سخن دیگر هر یک از عناصر با همه اهمیتی که دارد، به تنهایی برای بیان یک هویت فکری و سیاسی کافی نیست. مثلاً مشی سیاسی یک نیروی چپ دمکرات در یک دوره زمانی معین و در یک مسئله معین میتواند با یک نیروی راست همخوانی داشته باشد. اما این تشابه، هرگز بمفهوم یکانگی هویت این دو نیروی سیاسی نیست. کوشش برای تبیین سیمای فکری، سیاسی و اجتماعی چپ دمکرات ایران موضوعی است که برای علاقمندان و رهروان پر شمار این جنبش در داخل و خارج از کشور همچنان در دستور کار قرار دارد. این کوشش هنگامی به نتیجه روشنگرانه میرسد که بر پایه پاسخ به نیاز های جامعه کنونی ایران بنا شود. اما درس گیری از تجربه گذشته و نیز پاسخ به اصلی ترین مسائل مربوط به هویت فکری و ارزشهای پایه ای نیز اهمیت تعیین کننده ای در این کوشش دارد.

از گذشته چه آموخته ایم؟

در سالهای گذشته دهها کتاب، سند و خاطره درباره کزروپها و کزاندیشی های طیفهای گوناگون چپ کمونیستی و سنتی ایران منتشر شده است. گر چه میان گروهها و سازمانها و احزاب چپ سنتی چند پاره ایران اختلافات پایان ناپذیری درباره مسائل مختلف وجود داشت و هر یک مدعی رسالت و حقانیت ویژه ای برای خود بود که بیرحمانه بر سر دیگری می کوبید. اما اگر پاره ای بسیار ناچیز از گروههای کوچک و بی تاثیر و افراطی را نادیده بگیریم، اصلی ترین مبنای تفکر و ایدئولوژی و راهتمای عمل آنان کما بیش یکی بود. اگر از این موضوع بگذریم که انقلاب ۵۷ درست به گونه، رهبری و شرایطی به انجام رسید که در تحلیل ها و تئوریهای هیچ یک از این «پیشاهنگان خلق» و «پرولتاریا» و «زحمتکشان» تا آستانه خروج شاه از ایران مورد اشاره قرار نگرفته بود، میتوان گفت که وقوع انقلاب و حوادث پس از آن درس بزرگی برای همه نیرو های سیاسی ایران و از جمله چپ ها بود. اما هنوز چند سالی دیگر لازم بود تا با شکست و سقوط سهمگین کشور های سوسیالیستی این درس تکمیل شود و اگر دقیق تر بگوییم اساساً صورت مسئله دگرگون شود. دیگر احتیاج به استدلال و سند و رقم نبود تا این واقعیت روشن شود که جنبشها، احزاب و تئوریهای کمونیستی در هیچ مکان و در هیچ زمانی و در هیچ کشوری نتوانستند آزادی، عدالت و سعادت برای انسانها به ارمغان آورند. از آن پس بود که شکست جهانی کمونیسم و چپ استبدادی ایران دیگر تنها ناشی از معایب «سوسیالیسم روسی» و اندیشه های لنین بشمار نیاید. اینجا دیگر شکست سیستم تک حزبی، سرکوب دگراندیش و مخالف، دیکتاتوری پرولتاریا، سیستم اقتصاد دولتی و اعلام مالکیت دولتی بر وسائل تولید و مصرف و توزیع، دولتی کردن همه شئون اجتماعی، سیاسی و فرهنگی بود که اساس ارزش گذاریها و مبنای اندیشه را زیر سوال می برد. تربیت و ساختن «انسان طراز نوین» که انگیزه و هدف عمده کمونیستی بود، شباهت کم نظیری با «تربیت و آموزش اسلامی» داشت. این انسان می بایست درباره همه مسائل کشور و دنیا و سبک زندگی «سوسیالیستی» بیاندیشد و عمل کند. بخاطر اهداف عالی حزب و حکومت به همه خصایل و نیاز های یک انسان عادی پشت پا

برنامه ای و سیاسی، از غرب ستیزی به تجددخواهی، از سرمایه ستیزی به پیشرفت و رفاه طلبی، از جدائی خواهی قومی به وحدت ملی، از تمرکز گرائی به عدم تمرکز گرائی، از یقین گرائی به پرسش گرائی، از انجماد گرائی به نو اندیشی، از عدم تحمل مخالف به بردباری.

سیاست و انسان

نگرش به انسان و درک از سیاست بنیاد هر تفکر و دکترین سیاسی را تشکیل میدهد و ارزشهای پایه ای فکری آنرا می سازد. بعنوان مثال اندیشه ای که به انسان چون موجودی «مکلف» و حل شده در پروردگار مینگرد و ملت را «امت اسلامی» می شمرد، در ادامه به ضرورت «ولایت فقیه» میرسد. اگر انسان موجودی صرفاً «طبیقاتی» تلقی شود، برانداختن مالکیت خصوصی و «بقراری» حاکمیت پرولتاریا، برای سعادت او یک امر اجتناب ناپذیر به حساب می آید. اگر انسان تنها از دریچه «نژاد» و یا «قومیت» و یا «جنسیت» نگریسته شود، میتوان به اندیشه هائی چون نژاد پرستی، ناسیونالیسم افراطی و فمینیسم مرد ستیزانه یا تلقی مرد سالارانه مهر تایید زد.

در تفکر دمکراتیک چه اما، همه انسانها بعنوان شهروندان برابر حقوق مطرح اند. تعلق قومی، جنسی، طبقاتی و محلی و مذهبی و مرامی امتیاز و یا زبانی بحساب نمی آید. از اینرو همه شهروندان بواسطه انسان بودنشان، بایستی حق خوراک، آموزش، مسکن، مراقبت، بهداشت و برابری در مقابل قانون را داشته باشند. امکانات رفاه و اجتماعی باید به همه شهروندان صرفنظر از تعلق طبقاتی، عقیدتی و قومی تعلق گیرد. چه دمکرات به انسان و تاریخ انسانی صرفاً همچون موضوعی طبقاتی نمی نگرد. تعریف انسان تنها بعنوان «موجودی طبقاتی» بسیاری از دیگر خصوصیات انسانی و عوامل موثر در شکل گیری آن مانند تخیل، شعور، استعداد، فردیت، غریزه، آن و وراثت و اجتماعی بودن و غیره را بکلی نادیده میگیرد و یا چنان در سایه قرار میدهد که تصویری یکسویه از انسان بدست می آید. تصویر یک جانبه از انسان و مطلق کردن یکی از وجوه آن، از دیدگاههای خشک و افراطی مذهبی، مارکسیستی، ناسیونالیستی و قومی چنانکه صد ها بار در تاریخ ایران و جهان دیده ایم، نتیجه ای جز قربانی کردن یکی از وجوه انسانی به نام وجوه دیگر در بر ندارد. نگرش تک بعدی به انسان، حرمت، شان، مساوی بودن و ارزشی بودن و شخصیت یگانه هر انسان را مخدوش میکند. تاریخ بشری را نیز نمیتوان تنها با «مبارزه طبقاتی» توضیح داد. نقش عواملی نظیر تضاد های مذهبی، ملی، قومی و ویژگیهای شخصیتها، روحيات و خصائل آنها در تاریخ بسیار جدی بوده است. در تاریخ کشور ما میتوان دهها غلام و برده نام برد که شاه شدند. چه دمکرات بدون اینکه بچار یکسو نگری در دیدگاه انسانی و تاریخی گردد، بخاطر نگرش پیگیر انسان سالارانه و انگیزه اش در تعمیم حقوق بشر در همه عرصه های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، در برابر بی عدالتی های اجتماعی و شکاف طبقاتی در جامعه نمی تواند بی طرف باشد. درست بر عکس یکی از اصلی ترین و بنیادی ترین اصول تفکر آن سرسختی و استواری و حساسیت جدی در برابر شکاف طبقاتی جامعه است.

مبنای حرکت و راهنمای چه دمکرات ایران در پیکار سیاسی و اجتماعی اش، انسان و نیاز و خواست او برای زندگی بهتر است. در کشور ما انسانها خواهان تامین حاکمیت، دمکراسی و آزادی، پیشرفت و امنیت، عدالت و رفاه عمومی هستند. از دیدگاه چه دمکرات، سیاست یکی از ابزار بسیار مهم و تعیین کننده برای تحقق این خواستها و نیاز هاست. رسالت و وظیفه اصلی سیاست و کار سیاسی تلاش هدفمند و متشکل برای ایجاد شرایطی است که هر انسان بتواند متناسب با امکانات کشور، امید ها و آرزو های خود و عزیزانش را برآورده کند و یا دست کم در این سمت بکوشد. آزادی انسان و گسترش حاکمیت وی بر سرنوشته خویش و پیشرفت مادی و معنوی او، در تفاهم و صلح با جامعه و طبیعت، انگیزه و هدف چه دمکرات در پیکار سیاسی است.

اما هر موضوع کار سیاست نیست. باور های مذهبی، اعتقاد یا عدم اعتقاد به خدا، اخلاقیات، عشق، مرگ و زندگی پس از آن، علیرغم اهمیت شان نمیتوانند موضوع سیاست و کار سیاسی باشند. اما سیاست و کار سیاسی و نتایج آن تاثیر اساسی در آفریدن شرایط و امکانات و فرهنگ دارد، که هر کس بتواند مطابق میل و علاقه خود درباره این موضوعات بیاندیشد، تصمیم بگیرد و عمل کند.

فلسفه وجودی چه دمکرات در آفرینش شرایط و زمینه هائی است که همه انسانها بتوانند از هرگونه قید و بند سیاسی، اقتصادی، مذهبی، اجتماعی، جنسی، ملی و نژادی آزاد باشند. چه

دمکرات در راه ایجاد شرایط و شانس برابر همگانی میکوشد و با نیرو ها و مکانیسم هائی که مولد نابرابری و توزیع عادلانه ثروت و امکانات عمومی جامعه اند، از طریق سیاسی مقابله میکند. از این دیدگاه آزادی، رفاه، شانس برابر و امنیت و آسایش نه تنها برای یک طبقه و گروه خاص بلکه به همگان، به همه شهروندان باید تعلق گیرد. چه دمکرات در پیکار سیاسی از شیوه های مسالمت آمیز و تکیه بر اراده و خواست مردم، تلاش برای ایجاد ذهنیت دمکراتیک در جامعه، فراخواندن مردم به همبستگی هر چه گسترده تر، ائتلافها و سازشهای سیاسی سود میجوید. چه دمکرات که سیاست را امر انسانی و شرکت هر چه گسترده تر آها در پیکار سیاسی میداند، نمیتواند یک گروه سیاسی منزوی، کوچک، پشاهنگ و منزله طلب باشد. زیرا انسانهای واقعی دارای خصوصیات بسیار پیچیده، متنوع و رنگارنگی هستند. آنها هم شجاع اند و هم میترسند. هم فردیت دارند و هم میل به تعلق اجتماعی، هم از اشتباه خود درس میگیرند، هم به شهرت، ثروت و جا و مقام می اندیشند و هم میل به فداکاری و همبستگی دارند. از دیدگاه انسانی چه دمکرات، انسانها پیچ و مهره یک ماشین نیستند که آنها را هر طور که میخواهیم بسازیم یا چنین درکی چه دمکرات نمیتواند یک حرکت سیاسی نخیه گرا باشد. افق و دورنمای آن باید تبدیل شدن به جنبشی وسیع و مردمی و حرکتی نیرومند و مورد اعتماد توده های میلیونی شهروندان، مزد بگیران، زنان، جوانان، روشنفکران و اقشار وسیع محروم و متوسط شهری باشد. جنبش و نیروی که درفش پیکار در راه آزادی و عدالت و آسایش همگانی را در دست دارد و از تلاش برای فراخواندن مردم به همبستگی، مشارکت ملی و تشکل و آرمان زندگی بهتر هرگز خسته نمیشود. چه دمکرات سیاست را نه مربوط به آرمان های رمانتیک و تجریدی بلکه موضوعی عمیقاً مربوط به خود زندگی و انسانهای در پای کوچک و بازار و مسائل روزمره آنها می فهمد و در هر لحظه و وضع مشخص برای یک گم بهتر شدن زندگی، برای کشودن یک گره از انبوه مشکلات مردم و برای کسب حتی یک مطالبه مشخص از هیچ کوششی فروگذار نمی کند. چه دمکرات اما از این عوامفریبی و افسانه سازی چه ها و راستهای سنتی بکلی باید جدا باشد که سیاست پاسخ به همه مسائل را در جیب دارد و کار و قدرت سیاسی قادر به حل همه نیاز ها و مشکلات مردم است. چه دمکرات در عین حال نیروی منتقد اجتماعی، زیر سوال برنده تابلو ها و خرافات، تشویق کننده تفکر و روحیه کنجکاری و جسارت و نواندیشی است. خوش بینی به انسان، توانائی هایش، امکان رشد و مسئولیت پذیری اش و تلاش برای نشاط انگیز کردن فضای سیاست و کار اجتماعی از خصلت دیگر چه دمکرات است. مسائل و موضوعات اصلی و تفکر و پژوهش و حساسیت چه دمکرات نه مطالب مربوط به آنچه که گذشته، بلکه آنچه که در پیش است، باید باشد. چه دمکرات در سیاست گذاری از جزم ها و نسخه های از پیش تعیین شده و طرحهای خیالی و رمانتیک حرکت نمی کند. در هر تصمیم سیاسی باید این سوال را پیش کشید که برای برچیدن استبداد، زورگویی و بی عدالتی، امروز و مشخصاً امروز کدام سنگر ما باید فتح شود؟ سیاست امروز ما چه اندازه با روانشناسی، ذهنیت، امید ها و آمادگی مردم و انسانهای واقعی تناسب دارد؟

وظایف اصلی و استراتژی ۴ گانه

چه دمکرات ایران

جامعه کنونی ایران برای آنکه از یک کشور استبدادی و عقب مانده به یک جامعه مردم سالار، متحد، و پیشرفته برسد و نیاز های مردم برای یک زندگی انسانی برآورده شود، تا چندین دهه آینده در برابر وظایف سیاسی، اجتماعی و فرهنگی معینی قرار دارد. رسالت اصلی چه دمکرات نیز پاسخ به همین نیاز های مردم و جامعه است. اما فراموش نباید کرد که تحقق این وظایف به عوامل مختلفی بستگی دارد. گذار مسالمت آمیز کشور به آزادی و دمکراسی، امکانات و شرایط کشور، بکارگیری متخصصان و صاحب نظران در هر زمینه از مهمترین این عوامل است. این اولویتها از این قرار است:

۱- آزادی، دمکراسی و مردم سالاری

۲- تجدید، نوسازی و جامعه مدنی

۳- رشد و توسعه اقتصادی

۴- عدالت اجتماعی و رفاه همگانی

میان این وظایف ۴ گانه رابطه و پیوند عمیق وجود دارد. اما کلید گشایش و رفتن بسوی آنها، آزادی، دمکراسی و مردم سالاری است. بدون دمکراسی، سخن گفتن از عدالت اجتماعی، آنچه که اکنون بسیاری از نیرو های اسلامی و در گذشته چه سنتی ایران

طرح کرده اند، يك شعار تو خالی بیش نیست. در دوران حکومت پهلوی پروژه رشد و توسعه اقتصادی و نوسازی بیزان گسترده ای در ایران تحقق یافت. اما بدلیل یکسویه بودن و عدم پیوند آن با دیگر نیاز های مردم و در رأس آنها آزادی، مردم سالاری و مشارکت در زندگی سیاسی و اجتماعی به سختی شکست خورد. بنابراین برای ما که هم تفکر عدالت اجتماعی بدون دموکراسی و هم رشد اقتصادی و تکنولوژی بدون مردم سالاری و غیاب جامعه مدنی را با گوشت و خون لمس کرده ایم، پیوند میان این مسائل نه يك تئوری تجربیدی که يك تجربه عمیق زندگی است. رابطه میان رشد، تأمین و گسترش آزادی و دموکراسی با توسعه و رفاه اجتماعی نیز انکار کردنی نیست. زیرا برای توسعه و رشد اقتصادی تأمین آزادی، امنیت، بکارگیری سرمایه، تخصص و مدیریت امروزی يك ضرورت غیر قابل گفتگو است. استبداد و فقر اصلی ترین علل انفعال و بدبینی و احساس و عدم تعلق به جامعه است. بدون مبارزه با آنها نمیتوان از جامعه مدنی و احساس مسئولیت ملی، خلاقیت و وجدان کار که از مهمترین الزامات توسعه و رشد اقتصادی کشور است نیز در پیوند نزدیک با حقوق اجتماعی شهروندان بعنوان یکانه منشا و منبع قدرت سیاسی و حاکمیت ملی قرار دارد. بدون نوسازی کشور و ایجاد جامعه مدنی، قدرت تشخیص، تأثیر گذاری و خواست کنترل بر حکومت شکل نمیگیرد. انتقال و عدم استفاده از حق طبیعی شرکت در گردش امور همگانی جامعه و عدم احساس مسئولیت اجتماعی از پیامد های نبود مردم سالاری است. رشد فرهنگ و افکار عمومی و باز کردن افقهای جدید و رشد تفکر انتقادی و سطح انتظارات و توقعات مردم از خود و دولت و شرایط زندگی منوط به مدرنیزه کردن کشور و فرهنگ عمومی است.

۱- آزادی، دموکراسی و مردم سالاری

دفاع از آزادیهای فردی و اجتماعی، شامل آزادی مطبوعات، آزادی بیان و عقیده، آزادی در اعتقادات مذهبی و یاور های فلسفی، آزادی احزاب و سندیکا ها و سایر آزادیهای دموکراتیک در سرلوحه کوششهای ما قرار دارد. دموکراسی به معنای تأمین حاکمیت مردم و احترام به آراء و نظر اکثریت با تأمین حقوق اقلیت و انتخاب آزادانه مردم در تعیین شکل حکومت و نظام سیاسی جامعه می باشد. کوشش برای تحقق و رعایت اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاقها و ضوابط آن و بویژه حمایت از برابری کامل حقوق زن و مرد و جدائی دین و ایدئولوژی از دولت و همچنین پذیرش کثرت گرای سیاسی و اجتماعی از بنیاد های اصلی تفکر چپ دموکرات ایران است.

تضمین حقوق اقلیت های گوناگون در برابر اکثریت و رفتار اکثریت با اقلیت از مهمترین شاخص های پای بندی به حقوق بشر است. پایبندی به حقوق بشر در ارتباط با اقلیتهای قومی و مذهبی از جمله تضمین آزادی وجدان و دین، آزادی بیان به زبان مادری، آزادی تشکل و آزادی حفظ رسوم و سنن خویش را دربرمی گیرد.

۲- تجدد، نوسازی و جامعه مدنی

کشور ما از يك فرهنگ بسیار کهن با تاریخ چند هزار ساله برخوردار است. با وجود این، از نظر سنتها و ارزشهای دموکراتیک فرهنگ چهار فقر جدی است. فرهنگ ایرانی که بقول هگل در کتاب فلسفه تاریخ، نخستین قوم تاریخی هستند که به تاریخ جهانی تعلق دارند، قدمت بسیار کهنی دارد. اما از هنگامی که ما با مفهوم مدرن ملت و ضرورت آگاهی ملی آشنا شدیم، یعنی زمانی که چرخه های فکری انقلاب مشروطه مشتعل شد، نخستین نسل روشنفکران ما برای توضیح عناصر اصلی هویت ملی بر اساس تاریخ فرهنگ ایران شروع به تلاش کردند. در این کوشش های جنبش روشنگری ایران، هدف اصلی آن بود که آگاهی قومی مبدل به آگاهی ملی و فرهنگ ملی شود و جامعه کهن ایرانی بجای ایفای نقش رعیت در رابطه با شاه، مبدل به ملت گردد. چنانکه میدانیم در دوران حکومت پناه ساله پهلوی با وجود تلاش برای ایجاد يك جامعه تکنولوژیک مدرن در ایران از جمله به دلیل تداوم استبداد تاریخی آسیائی، فرایند تشکیل دولت - ملت تحقق نیافت. یعنی رابطه هماهنگ میان دولت و جامعه و احساس تعلق دولت به ملت و ملت به دولت در کشور ما که مهمترین و اصلی ترین شرط ایجاد جامعه مدنی است، پدید نیامد و نهاد های فرهنگی مستقل و فضای اجتماعی مدنی یعنی امکان اظهار نظر، مکالمه، بحث و چاره جویی در مسائل همگانی و مطبوعات مستقل و احزاب سیاسی مدرن ریشه و قرام نیافت. مشکل تاریخی و دانشی ما آن بوده است که دولت همواره با در اختیار داشتن همه امکانات و حقوق سیاسی، اقتصادی و اجتماعی نقش همه کاره در همه سطوح جامعه و حتی ابتدائی ترین روابط نهاد ها و زندگی مردم «عقب مانده» را بعهده داشت. بر چنین پایه ای است که در کشور ما

همواره بجای رابطه دولت - شهروند، رابطه شاه - رعیت و یا پیشوا - امت وجود داشته است. این نشان میدهد که نقش عوامل و کادر های فرهنگی و روشنفکری برای ایجاد ذهنیت مدرن تا چه اندازه در کشور ما مهم و سرنوشت ساز است. بدیگر سخن رشد اقتصادی، تکنولوژیک و توسعه اجتماعی خود به خود و بدون نقش

منجر آکتور های فرهنگی و فکری به رشد و تکامل فرهنگی نمیشود. این يك تجربه جهانی است که صحت آن بیکبار در کشور ما روشن شد. زمینه های واقعی رشد فرهنگ دموکراتیک در ایران در گرو ایجاد رابطه دولت - ملت بمفهوم امروزی اش است. حضور جامعه مدنی و گوناگونی و تنوع فرهنگی و گسترش نهاد های سندیکائی و صنفی از اصلی ترین الزامات آن است. اما این موضوعی نه تنها سیاسی بلکه فرهنگی هم است. در بسیاری از کشور های پیشرفته امروزی رشد تدریجی نهاد ها و اندیشه های مدرن انتقادی همراه با سازمان یابی تازه تولید و تجارت و قوانین مبادله کالا ها از سه قرن پیش زمینه های سلطه جامعه مدنی را فراهم آورده بود. یعنی با فراهم آمدن عناصر و لوازم فرهنگی و اجتماعی، اقدام سیاسی آخرین گام برای به فرجام رساندن آن بود. در کشور ما تکمیل جامعه مدنی و تحول فرهنگی موضوع تلاشی چند سویه است. بیکار برای تأمین آزادیهای دموکراتیک در سمت کنترل و محدودیت دولت و حضور مستقل و موثر نهاد های اجتماعی و فرهنگی، احزاب سیاسی و مطبوعات مهمترین سوی آن است. از طرف دیگر تلاش برای ایجاد خودآگاهی در فرد و بلند نظری در اجتماع است. و بیکار برای تأمین شرایط مادی يك زندگی در شان انسان، ایجاد کار، مسکن و آموزش برای همه شهروندان را دربرمیگیرد. و سرانجام دفاع از تمامیت ارضی و استقلال کشور بعنوان بستر اصلی جامعه مدنی اهمیت جدی می یابد.

۲- رشد و توسعه اقتصادی

منظور از رشد و توسعه، نجات کشور از عقب ماندگی، پایان دادن به تک محصولی بودن ایران در بازار جهانی، پایان دادن به بحران و بی ثباتی، افزایش تولید و ثروتهای اجتماعی و درآمد ملی و رشد تکنولوژیک است. تبدیل ایران به کشوری پیشرفته، ثروتمند و شکوفا، یکی از مهمترین شرایط حاکمیت انسان بر سرنوشت خویش است. اما عقب ماندگی ایران، علاوه بر دلایل تاریخی ناشی از در هم پیوندی قدرت دولتی و سرمایه هم می باشد که اتکا بودجه دولت به منابع نفت در این وضع نقش اساسی دارد. کشور ما هم در دوران حکومت شاه و هم جمهوری اسلامی فاقد يك بخش خصوصی مستقل از دولت بوده است که قادر به کنترل خودکامگی حکومت و سرمایه گذاری در سمت نیاز های اجتماعی و اقتصادی جامعه باشد. حکومت هم تمایلی به هدایت سرمایه از مسیر سودجویی مطلق به سمت رشد و توسعه اقتصادی ندارد. مسئله مهم آن است که بدون غلبه بر عقب ماندگی کشور و دستیابی به يك اقتصاد موزون و سالم و نیرومند، نه میتوان به فقر و تنگدستی گسترده در کشور پایان داد، نه میتوان از ایجاد اشتغال و مبارزه موثر با بیکاری سخن گفت و نه امکان افزایش تولید و ثروتهای اجتماعی وجود دارد. در اینجا نیز بیکار دیگر با رابطه ناگسستگی میان پیشبرد يك سیاست عدالت جویانه با رشد و توسعه و نیز دموکراسی مواجهیم. این در حالی است که با کاهش اهمیت و ارزش جهانی نفت و همچنین افزایش شدید جمعیت در ایران، رشد و توسعه کشور اهمیت چند برابر یافته است. بدون بودجه لازم هرگز نمی توان از آموزش همگانی، بهداشت، بیمه های اجتماعی و رفاه عمومی سخن گفت.

سیاست رشد و توسعه کشور بر دو پایه استوار خواهد بود. دموکراسی سیاسی (مردم سالاری) و پذیرش مالکیت خصوصی و رقابت آزاد اقتصادی مستقل از دولت. درباره نقش هر يك و لزوم ترکیب آنها با یکدیگر به اختصار میتوان گفت که: مردم سالاری و يك دولت دموکراتیک شرط اصلی ایجاد ثبات سیاسی و امنیت اقتصادی است. از این طریق است که انسانها بجای آنکه تنها به چشم صاحبان نیروی کار، تخصص و سرمایه نگریسته شوند، بعنوان صاحبان کشور و با حق دخالت در تعیین سرنوشت کشور خود در زندگی و اقتصاد و رشد کشور شرکت می کنند. توجه به نیاز های واقعی جامعه و انسانها و نه حرکت از ایدئولوژی و منافع تنگ گروهی و یا طبقاتی. يك رکن دیگر سیاست دولت مردم سالار در توسعه سالم کشور می باشد. ایجاد هماهنگی و تعادل در رشد اقتصادی و هدایت آن در جهت نیاز های اجتماعی، نقش دیگر دولت مردم سالار میباشد. تلاش در جهت بکارگیری تکنولوژی پیشرفته، نوسازی سیستم آموزشی کشور در جهت انطباق با نیاز های رشد و بازار کار، بهره برداری از توان اقتصادی کشور و غیره از دیگر وظایف يك دولت مردم سالار است. اما دولت دموکراتیک و بطور کلی امر سیاست نه میتواند و نه باید در کلیه امور مربوط به رشد و توسعه اقتصادی و رابطه میان تولید کنندگان و مصرف کنندگان دخالت کند. در اینجا است که يك پایه اساسی دیگر سیاست رشد و

توسعه یعنی آزادی مالکیت خصوصی و رقابت آزاد اقتصادی به میان می‌آید. وجود و رشد بخش خصوصی یک عامل بسیار موثر در رشد و توسعه اقتصادی، در رشد صنعتی کشور، در تامین مواد مصرفی لازم، در ایجاد رقابت پویا و سازنده، در ایجاد یک سیستم مبتنی بر عرضه و تقاضا است. در دنیای کنونی هیچ نمونه موفق سیاست رشد و توسعه و توسعه اقتصادی بدون بهره جوشی از امکانات بخش خصوصی وجود نداشته و ندارد. توانایی بخش خصوصی در ایجاد یک دینامیسم پویا و افزایش تولید و ثروت اجتماعی و گسترش بازار داخلی در عرصه های تولید، خدمات و تجارت غیرقابل گفتگوست. اهمیت این امر در ایران هنگامی روشنتر میشود که بیاد آوریم که یکی از دلایل اساسی عقب ماندگی همه جانبه ایران، اذغام قدرت دولتی و حضور و نقش تعیین کننده دولت در اقتصاد و تولید و مالکیت بوده است. اما بدیهی است که تسلط و عدم کنترل بخش خصوصی نه تنها معجزه ای نمی کند، بلکه توانمندی جدی خود را دارد. کوتاه بینی، تنگ نظری و سودجویی از ویژگیهای طبیعی آن است. مسائل مهمی چون محیط زیست، اشتغال و مبارزه با بیکاری و توزیع عادلانه درآمد ملی به مداخله دولت و کنترل بخش خصوصی نیاز دارد. بنابراین سیاست رشد و توسعه اقتصادی باید هم متوجه آزادی و رشد بخش خصوصی و هم متوجه نقش دولت دمکراتیک در کنترل و هدایت اقتصادی در جهت نیاز های اجتماعی و منافع عمومی مردم باشد.

۴- عدالت اجتماعی و رفاه همگانی

سقوط استاندارد زندگی و پیدایش اقشار محروم وسیعی در سراسر کشور که مسئولین کشور آنها را «اقشار آسیب پذیر» می نامند و رقم آنها تا ۲۵ میلیون برآورد میشود، انبوه بزرگ مزدبگیران، کارمندان و اقشار متوسط شهری که با بشواری بسیار از عهده تامین مخارج زندگی خود و خانواده شان برمیآیند، مسائلی است که هر ایرانی از آنها خیر دارد. گسترش شکاف طبقاتی و بی عدالتی های اجتماعی در شرایطی صورت گرفته است که یک قشر چند در صدی از وابستگان به حکومت حدود ۴۰ در صد از درآمد های مملکتی را به جیب میزنند. حل این موضوعات اساسی و بنیادی جامعه کنونی ایران و یا دست کم تعدیل آنها یک رسالت اصلی در سیاست عدالت جویانه چپ دمکرات را تشکیل میدهد. اما حرکت در سمت عدالت اجتماعی به عواملی نیاز دارد که بکاراندازی ماشین اقتصادی ورشکسته کشور، بکارگیری همه جانبه تخصص و تکنولوژی، افزایش تولید، یک استراتژی جدی مبارزه با فقر و بیکاری و سرانجام یک سیاست عادلانه توزیع درآمد ملی مهمترین آنهاست. به سخن دیگر بیکار برای تحقق عدالت اجتماعی اساساً موضوع «مبارزه طبقاتی»، «مبارزه علیه سرمایه داری» و «برتری طبقه کارگر بر بورژوازی» نیست و نمیتواند باشد. سیاست عدالت اجتماعی از منظر چپ دمکرات بر سه پایه اساسی استوار است: ۱- مبارزه با فقر و بیکاری، ۲- توزیع عادلانه درآمد ملی، ۳- یک سیاست مالیاتی عادلانه. از ترکیب این سه وجه است که میتوان بتدریج شرایط تامین نیاز های اولیه یک زندگی انسانی را برای اکثریت مردم فراهم آورد. نقش یک دولت دمکراتیک و نیز سندیکا ها و اتحادیه های حقوق بگیران در این راه بسیار اساسی و تعیین کننده است. تلاش برای ایجاد اشتغال همگانی منوط به توسعه اقتصادی کشور است. تامین بودجه لازم برای بیمه بیکاری و اجتماعی و کمک هزینه برای نیازمندان ترین گروههای مردم و امور مربوط به آموزش و درمان بدون تجدید توزیع درآمد ملی و یک سیستم مالیاتی کارا و عادلانه ممکن نیست. چنین سیستم مالیاتی از موثر ترین اهرمهای مبارزه با شکاف طبقاتی خواهد بود.

آزادی،

برابری و رفاه همگانی فزاینده:

دورنمای نظام مطلوب

پس از دستیابی به دمکراسی، عدالت اجتماعی، رشد و توسعه همه جانبه و یک اقتصاد نیرومند و شکوفا ارزشهایی که همه نسبی هستند، زمینه های واقعی گذار به ساختن جامعه ای فراهم میشود که در آن بتدریج هر انسان امکان حاکمیت بر سرنوشت خود را می یابد. جامعه و نظام مطلوب ما بر پایه افزایش و تعمیق آزادی، دمکراسی و عدالت اجتماعی و با بکارگیری گسترده دانش، خرد و کار و همبستگی رخ خواهد کشید. جامعه ای که در آن برابری و عدم تبعیض در همه عرصه های زندگی از سیاست، آموزش، کار، مسکن، بهداشت تا استفاده از طبیعت و دسترسی به یک محیط زیست خوب، فرهنگ پیشرفته، برابری کامل زن و مرد، حق بازنشستگی همگانی و اوقات فراغت کافی و عمومی

تامین خواهد شد. آزادی و رفاه همگانی و یک زندگی شایسته و انسانی و حق کار و امنیت و اطمینان به فردا و زندگی فرزندان در آن تجسم خواهد یافت. اما دمکراسی فزاینده، برابری حقوق شهروندان، عدالت اجتماعی و رفاه همگانی نباید به مفهوم نابودی یک طبقه یا یکسانی کامل همه شهروندان تلقی شود. چنین تلقی که در اندیشه ها و سنتهای سوسیالیستی ریشه های تاریخی دارد، یک اوتوپییای مربوط به دوران کودکی اندیشه و تفکر است که با تنوع و طبیعت انسانی سازگاری ندارد. یکسان کردن کامل انسانها نه عملی است و نه مطلوب. انسانها دارای استعداد ها، توانایی ها، علاقمندیها و انتخابهای گوناگونند. آنها درباره معیار خوشبختی و سعادت و خوبی و بدی درکهای مختلفی دارند. پذیرش این تنوع در عرصه سیاسی و اقتصادی یک امر بدیهی است.

آزادی، عدالت اجتماعی و برابری ارزشهایی نسبی هستند که مبارزه برای گسترش و تعمیق آنها هرگز به پایان نمیرسد. هر پیروزی و دستاورد در راه تامین آزادی و عدالت بیشتر، جامعه و مردم را یک گام جلو تر میبرد. اما در پی آن مسائل، نیاز ها و چشم انداز های جدید تری پدیدار میشود. گروههای اجتماعی که هنوز از امکانات برابر با دیگران در استفاده از آزادی و تامین نیاز های خود و بهره برداری از ثروتهای اجتماعی و بازار کار برخوردار نیستند، وجود خواهند داشت. توجه جدی به این گروههای اجتماعی ضعیف و کم درآمد همواره یکی از پایه های سیاست عدالت اجتماعی و رفاه همگانی باید باشد. چپ کردن شکاف میان گروهها و اقشار و طبقات اجتماعی هم از جهت مادی و هم از جهت معنوی و فرهنگی یک رسالت تاریخی چپ دمکرات خواهد بود. اما نباید فراموش کرد که هدف، ایجاد شانس برابر و عدالت و رفاه نه تنها برای یک طبقه و گروه خاص بلکه برای همه شهروندان است.

پایه های حزب بزرگ و گسترده دمکراتیک چپ ایران

با سیما و هویتی که در فوق تصویر شد از نگاه این نگارنده پاره ای ناچیز از چپ سنتی ایران که هنوز به دیکتاتوری پرولتاریا می اندیشد، نه دمکرات هستند و در آستانه قرن ۲۱ بیشتر به گروههای محافظه کار ارتدکس شباهت دارند، نه چپ. اما در مقابل شخصیت ها، گروهها، سازمانها و محافل بسیاری که در داخل و خارج از کشور که از جهت افق های استراتژیک و فرهنگ و رفتار اجتماعی و خواست دمکراسی با عدالت اجتماعی بدون اینکه لزوما گذشته مارکسیستی داشته باشند، در محتوی و جوهر واقعی جزو نیرو های چپ دمکرات ایران به حساب می آیند. اگر در کنار این نیرو ها تحول اکثریت بزرگ چپ سنتی ایران به چپ دمکرات را هم در نظر بگیریم، به جرئت میتوان گفت که کمیت و کیفیت چپ دمکرات ایران هیچگاه به اندازه امروز نیوده است. باید پذیرفت که گذشته ما اعم از توده ای، فدائی، سوسیالیست، کمونیست، کنفدراسیونی، پیکاری، رنجبری، اقلیتی و غیره دیگر به تاریخ پیوسته است. این نیز اهمیتی ندارد که امروز خود را چه میخوانیم: چپ، چپ دمکرات، چپ امیل، چپ سبز، جمهوریخواه، سوسیال دمکرات، سوسیالیست، دمکرات، ملیون عدالت خواه، توده ای معترض، اکثریتی، حزب دمکراتیکی، فمینیست، متفرد، مستقل و منتظر. مساله اساسی جوهر تفکر و ارزشهای انسانی ما، و خواست ما در تلفیق دمکراسی با عدالت اجتماعی، جامعه مدنی، برابری زن و مرد و رشد و توسعه اقتصادی ایران و آزادی انسان و گسترش حاکمیت وی بر سرنوشت خویش است. مهم این است که دستاورد های فکری ما حاصل جمع بندی و بازبینی بیش از نیم قرن تجربه کار و تلاش سیاسی است. حزب بزرگ دمکراتیک و مردمی آینده باید آینه ای باشد از جامعه ای که میخواهیم بسازیم. شالوده آن نه بر وحدت عقیدتی استوار است و نه شباهتی به تشکیلاتی «پیشاهنگ» و «سازمان انقلابیون» دارد. این حزب باید متکی بر مزدبگیران، اقشار میانی و شهری و همه عدالتجویان ایرانی باشد. گرایشات و جریانهای نظری مختلف درون آن یک حرکت وسیع و همزیستانه چپ دمکراتیک در چهارچوب نظر اکثریت را سازمان خواهند داد. وجود نظرات و گرایشهای چپ، میانی و راست در زندگی چنین حزب گسترده اما بهم پیوسته ای یک امر بدیهی و طبیعی و از نقاط قوت آن خواهد بود. شکل گیری و رشد یک حزب گسترده، مدرن و دمکراتیک چپ یکی از ارکان عمده و ضرور برای ایجاد جامعه ای دمکراتیک و عادلانه در ایران است. اما برای پی ریزی آن شاید هنوز به تمرین ذهنی بیشتر، به آزمودن و اعتماد بیشتر به یکدیگر و مهمتر از همه شتاب بیشتر در تحولات سیاسی ایران نیاز داریم.

دید زنانه در شعر فروغ

ناهید کشاورز

«درخت مینیاتور ژاپنی را دیده اید؟» تمام ویژگیهای یک درخت را دارد. ولی در دست باغبان پر تجربه هرگز قامت طبیعی خود را نمی یابد و هنوز شکوفائی ندارد که جوانه می زند. برگ و گل میدهد. ریشه و شاخه می دواند. درخت است به مفهوم دقیق کلمه ولی مینیاتور. زندان گلدان. محبوس قاب و قالبی تنگ. خورشید بی دریغ بر آن نمی تابد. پرندگان مهاجر در آن لانه نمی کنند. از زمزمه پاران و نوازش نسیم محروم است. از زایش و رویش سهمی ندارد و در فضای بی تلاطم دور از باغ نه شاهد طبیعت است و نه میزبان بهار. با اندک تحرکی قیچی به سراغش می آید و از رشد و نموش جلوگیری می کند. خلأقت ادبی زن ایرانی هم به سان درخت مینیاتور ژاپنی از رشد طبیعی خود محروم بوده است.»

فرزانه میلانی - نشریه نیمه دیگر

زمستان هر سال یادآور مرگ «فروغ فرخزاده» شاعری است که در فضای چنین باغی جوانه زد و چنان دل انگیز شکوفه کرد که هنوز هوای شعر فارسی از اشعار او عطرآگین است. درباره فروغ بسیار نوشته اند گاه او را ستوده اند گاه بر او تاخته اند اما نگوش به او همواره با نومی احتیاط همراه بوده است. احتیاطی که در برخورد با هر پدیده نوئی بوجود می آید اما زن بودن فروغ حسی بیشتر از احتیاط چیزی شبیه ترس در فضای جامعه مرد سالار ایجاد کرده بود. و این ترس که نمود بیرونیش خشم بود نمی توانست فروغ را در امان گذارد. خودش در خاطرات سفر اروپایش می نویسد:

«فشار زندگی، فشار محیط و فشار زنجیرهایی که بر دست و پایی بسته بود و من با همه نیرویم برای ایستادگی در مقابل آنها تلاش می کردم خسته و پریشانم کرده بود. من میخواستم یک «زن» یعنی یک «انسان» باشم. من می خواستم بگویم که من هم حق نفس کشیدن و حق فریاد زدن دارم و دیگران می خواستند فریاد های مرا بر لبانم و نفسم را در سینه ام خفه و خاموش کنند.»

خصوصیت برجسته فروغ نگاه متفاوت او به جهان پیرامونش است. دیدی است که او را در رابطه بی واسطه ای با طبیعت و جهان قرار می دهد. همه چیز شکل دست نخورده تر و بارز تری دارد. حسش پارآور و کلامش روشن و صریح است. و این را می توان همان دید زنانه در شعر فروغ نامید.

هنوز در گوشه و کنار حرف بر سر این است که اثر هنری یک هنرمند را می باید با توجه به جنسیت او مورد نقد و توجه قرار داد یا صرف معیار های نقد ادبی و هنری را در ارزیابی اثر او در نظر گرفت. و حتی هنوز هم بر سر این نکته بحث می شود که آیا اصولاً چیزی به نام «ادبیات زنانه» وجود دارد؟ و یا اصولاً نویسنده یا هنرمند زن بودن به معنای دید زنانه داشتن است؟ همه این سئوالات در خور بحثی جدی است که در حوصله این نوشته نیست و مطلب حاضر بر این باور است که ادبیات زنانه وجود دارد و فروغ از جمله هنرمندان زنی است که با دیدی زنانه به محیط پیرامون خود نگریسته است.

برای بیان دید زنانه در شعر فروغ به بررسی چند مفهوم در شعر او می پردازیم. مفاهیمی که بی شک در اشعار شاعران مرد هم وجود دارند اما نوع برخورد و استفاده فروغ از این مفاهیم است که شعر او را از شعر شاعران مرد هم عصرش مجزا می سازد.

عشق در شعر فروغ:

عشق در شعر فروغ، عشقی طبیعی، بی واسطه و انسانی است. عشقی که با مفهوم آن در ادبیات کلاسیک تفاوتی اساسی دارد. عاشق و معشوق های فروغ همگی آدم های سالم و طبیعی هستند. زن نه موجودی اثیری و دست نا یافتنی و نه معشوقه ای کمر پاریک، چشم بادامی، لب قیطانی، مو بلند، چفا پیشه بلکه یک زن معمولی است با تمام خواص یک انسان معمولی و با ویژگیهای درد آلود زنانه اش. مردان هم مردان عادی عصر فروغ هستند با همان تعبیر شان از عشق. عاشق و معشوق های فروغ بنا به خواص طبیعی و ذاتی خود جسم یکدیگر را می طلبند و روحشان

در طلب نزدیکی است. ریاضت کش به معنای بیمارگونه آن نیستند. رنج می برند، هجران می کشند. اما نه بدان سان که همه زندگی است. عشق هم همچون خود زندگی شادیها و غمهایش را دارد. معشوق فروغ نه شاهزاده ای افسانه ای است که تنها از قد و قامت او تصویر روشنی وجود دارد و نهایتاً شجاعتش بلکه مردی است با ویژگیهای خاص خود و برداشتش از زن و برخورد مردانه اش یا او

معشوق من همچون طبیعت

مفهوم ناگزیر صریحی دارد

او با شکست من

قانون صادقانه قدرت را

تائید می کند

عشق فروغ، عشقی صمیمی است با خواستههای انسانی، جسور و بی پرواست و در قالب قوانین نمی گنجد و هماغوشی برایش نهایت یگانگی جسم و روح در یک رابطه عاشقانه است:

سخن از پیوند سمست دو نام

و هماغوشی در اوراق کهنه یک دفتر نیست

سخن از گیسوی خوشبخت من است

با شقایقهای سوخته بوسه تو

و صمیمیت تن ها مان، در طراری

درخشیدن عریانیمان

مثل فلس ماهی در آب

غبار اندوهی که اشعار فروغ را می پوشاند برخاسته از دنیائی پر از فریب و تیرنگ و دروغ است. دنیائی بی عشق و یگانگی. اما این حس هرگز در اشعار فروغ مطلق نیست. شعر او آمیزه ای است از درد و رنج و حسرت که با حس زندگی و امید آمیخته است.

حس تنهایی و غربت شخصی هیچگاه او را از نگاهی باز تر به پیرامون و دنیای بیرون از خود باز نداشته است. بلکه او از همین حس تنهایی و غربت شخصی است که به تنهایی انسان بطور کلی میرسد. نومییدی که در جان اثر می گذارد:

ما بر زمینی هرزه رونیدیم

ما بر زمینی هرزه می باریم

ما «هیچ» را در راه ها دیدیم

بر اسب زرد بالدار خویش

چون پادشاهی راه می پیمود

اما فروغ در تاریکترین لحظه ها هم تنها سیاهی را نمی بیند. حتی آنگاه که روزنه ای هم وجود ندارد برون آمدن از تاریکی را باور دارد و به چگونگی آن می اندیشد:

آیا شکوه یاس تو هرگز

از هیچ سوی این شب منفور

نقیبی به سوی نور نخواهد زد؟

«محمد مختاری» در کتاب «انسان در شعر معاصر» در این مورد می نویسد:

«اگر چه درک تنهایی او را به یک تصور ادبی و فاجعه آمیز از «تنهایی بشری» می کشاند همان ذات خلاق و حس نیروی شدید زندگی او را به یک شعور تازه اجتماعی گذر می دهد. در برابر تنهایی ادبی، احساس و حتی ادراک تنهایی اجتماعی را آشکار می کند. تصور و آرمان آزادی را، گرایش ملموس در رابطه انسان و جهان می شناساند و شعر او آمیزه ای می شود از واقعیتی تلخ و دردمند و امکان زیبایی و اعتلای آدمی.»

پنجره در شعر فروغ

پنجره در شعر فروغ نقش برجسته ای دارد. او مدام از پنجره



ها سخن می گوید. چرا که رابطی است میان او و دنیای بیرون. می توان از روی آن به زندگی که خارج از فضای بسته خانه جریان دارد نگاه کرد. می توان همه آن رویدادها را ارزیابی کرد. می توان به آنها حسرت برد و یا نگرانشان بود. اما از پنجره راهی برای حضور مستقیم در جریانات بیرون وجود ندارد. می توان ناظر آگاه و خردمندی بود و برای همه اتفاقات بیرون تحلیل درست و روشنی داشت اما امکان دخیل شدن در آنچه می گذرد نیست.

ای ساکنان سرزمین خوشبختی
ای همدمان پنجره های گشوده در باران
بر او ببخشائید

(بر او ببخشائید)

یک پنجره برای دیدن
یک پنجره برای شنیدن
یک پنجره که مثل حلقه چاهی
در انتهای خود به قلب زمین می رسد
(پنجره)

شب در تمام پنجره های پریده رنگ
مانند یک تصور مشکوک
پیوسته در تراکم و طغیان بود
(آیه های زمینی)

فروغ مثل همه زنان ایرانی در پشت این پنجره ها اسیر است. در ها بسته است و امکان رهایی وجود ندارد. شاید از آنجا که او زن روشنفکر و آگاه ایرانی است پنجره ای رو در رو دارد و گر نه برای بقیه روزنه ای هم نیست. خانه ای است و چهار دیواری بسته ای و تفکری که در همانجا رشد می کند و به همان جا محدود می شود یعنی محدودش می کنند. اما برای او هم شرایط گاه چنان سخت می شود که یک پنجره هم از او دریغ می شود، حتی راه نگرینستن را بر او می بندند و پنجره هم می شود حسرت:

اگر به خانه من آمدی برای من ای مهربان چراغ بیار

و یک دریچه که از آن

به ازدحام کوچه خوشبخت بنگرم

آزادی و رهایی، آرزوی برنیامده انسانهای زیادی است. صرف نظر از جنسیت آنها و این مفهوم همواره در تاریخ ادبیات ما مطرح بوده است. اما فضای تنفس اینقدر تنگ و مجال پرواز ناممکن در اعمار مردانه به این حد دیده نمی شود. فروغ در رویای گشوده شدن این پنجره است. می خواهد پرواز کند. تمام شوق راه رفتنی را که در او سرکوب کرده بودند حالا به شکل نیازی برای پرواز در آمده است.

باد و باران

هرچند وزش نسیم در تاریخ ادبیات ما به معنی آرامش بوده است و یا نسیم همواره بوی خوشی را از دیاری به دیاری رسانده است و نقش پیام آور داشته است اما باد از آنجا که حرکتی سخت تر و تند تر از نسیم است گویی بیانی شاعرانه به حساب نیامده است چرا که باد در عین حال ویرانگر است و ویرانی زیبا نیست اما فروغ بدنیال ویران ساختن شرایطی است که حتی پنجره ها را هم از او دریغ کرده است. باد تحرك دارد و توان جایجایی. هر جا که شرایط زیست غیرممکن شوند می توان دل خوش داشت که باد ها آستان را به جاشی دیگر پرتاب کنند. باد ها می توانند هر چیز سبک و بی ریشه را از جا برکنند. فروغ از هر گونه منفعل بودن گریزان است. از آبهای مانده و گودالهای راکد دوری می جوید و از هر چیز که جریان دارد و می تواند هوایی نو به فضای موجود بدهد استقبال می کند و این همان میل شدید به دگرگونی است به تحرك در شرایط موجود و رویای اینکه طبیعت او را در کندن یاری رساند. کندن و جدا شدن در واقع به معنای آغازی نو است. تولدی دوباره:

در کوچه باد می آید

در کوچه باد می آید

و من به جفت گیری گلها می اندیشم

باران می باید بر آنچه بیبارد که پیش از آن باد ها ویرانشان کرده بودند. باران غبار را می شوید یعنی زنگار گذشته و کهنگی را می شوید. تازگی می آورد و رنگی شفاف تر به همه چیز می دهد. عقده های سر باز کرده است. گشایشی است که صورت می گیرد. گشایش پنجره ها و بارش باران نوید آزادی و تازگی و همزمانی این دو رهایی است برای زن. ورود به دنیایی است که از پوسیدگی در آن اثری نیست.

ای ساکنان سرزمین خوشبختی

ای همدمان پنجره های گشوده در باران

آنچه فروغ در رویای آن است آنچه که یاور های جدی او هستند با فضای پیرامونش تضادی جدی دارند و او برای آن دست ندادن باور هایش و برای باوراندن آنها به دیگران با جدالی هر روزه درگیر است و این تلاش از آن رو نفس گیر می شود که او حتی

حق انتخاب هم ندارد همه چیز از قبل انتخاب شده و تعیین شده است و برایش تنها سهمی در نظر گرفته اند.

سهم من

آسمانی است که آویختن پرده ای آنرا از من می گیرد

سهم من

پائین رفتن از یک پله متروک است

و به چیزی در پوسیدگی و غربت واصل گشتن

رویش و زایش:

میل رویش و زایش همه جان فروغ را در برگرفته است. شوق زنانه خلق کردن و در انتظار شکوفائی نشستن. فقط در اینجاست که او عصیانگر نیست. صبور است و رنج بارآوری را تحمل می کند و این حس بارآوری چنان در او قوی است که به دنیال آن است که تا آنرا به حسی همگانی و شوری همه گیر تبدیل کند و حاضر است همه وجودش را در اختیار آن قرار دهد. او حتی می تواند دستهایش را، نیروی کار مولد خود را در باغچه بکارده به امید سبز شدن:

دستهایم را در باغچه می کارم

سبز خواهم شد میداتم

و پرستو ها در گودی انگشتان جوهریم

تخم خواهند گذاشت

شکوفائی در راه است. حتی آنجا که همه چیز در حال نابودی است. آنجا که باغ های تخیل هم ویران شدند چیزی در حال رویش است:

شاید حقیقت آن دو دست جوان بود، آن دو دست

که زیر بارش یکریز برف مدفون شد

و سال دیگر، وقتی بهار

با آسمان پشت پنجره همخوابه می شود

و در تنش فوران می کنند

فواره های سبز ساقه های سبکبار

شکوفه خواهد داد ای یار، ای یگانه ترین یار

طبیعت خالق زنانه بعد از خلق نگران مخلوقش می شود همان

حس مادرانه:

کسی به فکر گل ها نیست

کسی به فکر ماهی ها نیست

کسی نمی خواهد باور کند که باغچه دارد می میرد.

اما برای یک رویش عمیق و ریشه دار می باید پیوسته سخت زمین را ترکاند تا به اعماق نفوذ کرد و جوانه ها را در آنجا کاشت. وضعیت زنان هم چنین است. پوسته اجتماعی اطراف را می باید از میان برداشت تا بتوان به فضایی باز تر برای خلاقیت و شکوفائی رسید. اما طبیعت زنانه از روی آوردن به شیوه های خشن می پرهیزد. دگرگونی و تغییر آرزوی فروغ است و او برای این تغییر انتظار می کشد.

انتظار:

فروغ در انتظار ظهور است. ظهوری که درهم ریخته شرایط فعلی است. ظهوری که آرام و ساده اتفاق می افتد. مثل شکوفائی یک گل و یا رویش یک درخت. آن ناچی از ما و میان ماست و در کنار ما در حال رویش است.

کسی که زیر درختهای خانه یحیی بچه کرده است

و روز به روز

بزرگ می شود، بزرگتر می شود.

قهرمان فروغ، آن کس که باید بیاید، ابر مردی دست نا یافتنی نیست الزاماً جنسیتی مردانه هم ندارد. کار های خارق العاده هم نباید بکند. او انسانی معمولی است که می باید عدالت را تقسیم کند. آن کس که می آید عنصر مسلط نیست. فرمان نمی دهد، رهبر نیست، ادعای رهبری ندارد، با مردم ارتباطی بی واسطه دارد و حضوری فعال و زنده و پر از شور زندگی.

کسی که مثل هیچکس نیست

و مثل آن کسی است که باید باشد

او توان آنرا دارد که فروغ را به روز های کودکی بازگرداند. به زمانی که او همواره از رنج زن بودن به رویای آن پناه می برد. کودکی که در آن هنوز به عنوان یک زن به رسمیت شناخته نمی شود تا در قالب قوانین و رسومات اجتماعی محصورش کنند.

ای هفت سالگی

ای لحظه شگفت عزیمت

بعد از تو هر چه رفت، در انبوهی از جنون و جهالت رفت

همه ذهن فروغ در رویای دگرگونی است. یک تغییری اساسی و ریشه ای در فضای پیرامونش. فروغ این تحول را ندید. ما هم ندیدیم و شاید همچنان می باید به ظهوری دل خوش داشت که سرانجام اتفاق خواهد افتاد و باور داشت که فروغ در فضای مرد سالار جامعه ایران بی شک حضوری بود که حتی سالها پس از مرگش به سختی در تحمل آن فضای سنت زده می کنجد.

پاسخ به يك نیاز

اشکان آویشن

مشخص میرا باشد. تلاش من آن بوده که بتوانم کاری ارائه دهم که تنها نقش کتاب آموزش فارسی نداشته باشد، بلکه در واقعیت مجموعه ای باشد از آگاهی های فرهنگی، مذهبی، ادبی، تاریخی، جغرافیایی، اجتماعی و علمی.

تلاش من آن بوده که در این دو کتاب - و کتاب های بعدی نیز - هیچگونه تبلیغی را چه منفی و چه مثبت در باره يك آرمان مذهبی، سیاسی و یا فرد خاص و یا نظام معین به کار نبرم. قاطعانه باید بدانیم که مدرسه و آموزشگاه، نباید بدل به عرصه نبرد هایی از این دست گردد. برای کودکان، نوجوانان و جوانان ما، آنچه در درجه اهمیت قرار دارد آن است که ذهنشان را در فضایی بسیار غنی از آگاهی های گسترده و قابل فهم و سنجیده هایی منطق بسند و غیرجانبدار به اندیشه واداریم. نها باید یاد بگیرند که فکر کنند و عنصر «تردید» را مقدم بر هرگونه یقین ساده انگارانه بدانند.

کنترل «احساسات فردی» را که می تواند رنگ و بوی جانبدارانه داشته باشد در شرایطی که امر آموزش فرزندان مردم مطرح است، ضرورتی تردید ناپذیر دارد. هر کتاب در برگزیده ۲۰ درس است. دو درس دیگر نیز به پیوست در آخر کتاب می آید که یکی از آنها بررسی دستور زبان فارسی است با برابر های انگلیسی آن و همچنین تمرین های دستوری و واژگانی. هر یک از بخش های دستوری متناسب است با سال تحصیلی و میزان آگاهی دانش آموزان. کتاب های مورد اشاره، به هیچ روی بازتاب فرهنگ و زبان و یا سنت های کشور خاصی نیست و به همین جهت مضمون آنها در ضمن آنکه پیوند دهنده همه ایرانیان است، حالتی فراسوی مرز های زبانی و فرهنگی کشور های میزبان را دارد. انتخاب برابر های انگلیسی برای اصطلاح های دستوری با توجه به این واقعیت بوده که به احتمال بسیار زیاد در همه کشور ها زبان انگلیسی تدریس می شود و بهره گیری از آن برابر ها می تواند درک پدیده های دستوری را ساده تر سازد.

تلاش داشته ام که درس ها طولانی نباشند و در صورت ناگزیری، آنها را به دو بخش تقسیم کرده ام تا بار سنگینی بر دوش نوجوانان و جوانان ایرانی نداشته باشد و در عمل بدل به خستگی و یا دلزدگی از آن متن ها نگردد. سعی کرده ام طولانی ترین درس از سه صفحه «آ چهار» تجاوز نکند. به غیر از متن درسی، کلمات دشوار آن به ترتیب حروف الفبا معنی شده و بخشی نیز به واژه های همخانواده اختصاص داده شده است. پیش شرط آمدن لغت های همخانواده در آخر درس، آن بوده است که دست کم يك کلمه در متن درس آمده باشد. هدف از آوردن واژه های همخانواده آن بوده است که دانش آموزان، کمیود خواندن و شنیدن کلمه های ترکیبی فارسی را از این طریق چیران کنند و نیز در عمل به توانایی های زبان فارسی و امکانات پویانده آن آگاه گردند. هر درس، پرسش ها و تمرین های مناسب و کوتاه دستوری و واژگانی دارد. گذشته از این ها، در آخر هر کتاب درسی، فهرست الفبایی کلمات همخانواده نیز به پیوست می آید تا مراجعه دانش آموزان را چه برای جمله سازی و چه برای آشنایی با اعضای خانواده يك واژه و ترکیب های موجود و یا احتمالی آن آسان سازد. تلاش نگارنده آن بوده است که در این کتاب ها، آگاهی های مفید و لازم، دور از هر گونه احساسات خشم آلود و مهرانگیز در باره پدیده مهاجرت، پناهندگی، دین و مذهب و چگونگی پیدایش آنها و نیز مشخصاً درباره دین اسلام به دانش آموزان، ایرانی داده شود. زمان آن فرا رسیده است که ما با تعصب های کور و کر تاریخی که متأسفانه در درون بسیاری از ما - و عمدتاً به شکلی ناخواسته و تحمیل شده - خانه کرده است، تکلیف خود را مشخص سازیم.

ضرورت وجود کتاب های درسی پخته، مناسب، تازه و منطقی با دگرگونی های پدید آمده فرهنگی، اجتماعی و تاریخی و نیز تاثیر عمیق آنها بر ذهن و رفتار کودکان و نوجوانان از مورد هائی است که بر دوش ما بار مسئولیت بسیار سنگینی را می گذارد. کتاب مورد اشاره و دیگر کتاب هایی که بعداً عرضه خواهد شد مطمئناً به پیشنهاد ها، انتقاد ها و راهنمایی های مردم

حضور جمعیتی در حدود پانصد هزار نفر از کودکان، نوجوانان و جوانان ایرانی در بیرون از مرز های ایران و نیاز آنان به آموزش زبان فارسی، نکته ای نیست که کسی بدان اعتراف نداشته باشد و یا در سدد پنهان کردنش برآمده باشد.

در خلال سال هایی که پس از انقلاب بر ما گذشته، این ضرورت بیش از پیش احساس می شده است که برای آموزش زبان فارسی و آشنایی غیر جانبدار با تاریخ و فرهنگ ایران، لازم است کتاب یا کتاب هایی نوشته شود که بخواید و بتواند به شکل خلاقانه و مسئولانه ای پاسخگوی نیاز های زمانه، توأم با نگاهی «گذشته کارانه» و دیدگاهی «آینده نگرانه» باشد.

کودک یا نوجوانی که در این یا آن محله لوس آنجلس، سیدنی، فرانکفورت، منچستر، استکهلم و کپنهاک درس می خواند و از نظام آموزشی کشور میزبان خود و فرهنگ جاری بر زندگی مردم آن جامعه بهره مند می شود با کودک یا نوجوانی که در تهران یا شیراز و یا فلان شهرستان دور افتاده درس می خواند تفاوت ها دارد. گذشته از وجوه مشترک فرهنگی و زبانی که میان دانش آموزان برون مرزی و درون مرزی وجود دارد، باید در نظر داشت که وجوه اختلاف آنان با توجه به سایه بسیار گسترده فرهنگ غرب بر اندیشه، رفتار و گفتار دانش آموزان برون مرزی، کمتر از وجوه اشتراکشان با دانش آموزان درون مرزی نیست.

در نگاه بسیاری از پدران و مادران آگاه، نگرانی های عمیقی نسبت به آینده زبانی و فرهنگی فرزندانشان خانه کرده است. ترس از شکسته شدن این پل ارتباطی زبانی و فرهنگی، میان فرزندان و پدران و مادران، بسیار عمیق و گزنده است. آنها که خوشبینانه، مسائل جدی را به کناری می نهند، باید گفت هنوز عمق این فاجعه را دست کم در حوزه روابط فردی خویش با فرزندانیشان درک کرده اند.

تلاش های معین افراد و یا محافل مشخصی که کم یا زیاد و به شکل های گوناگون خواسته اند به نیاز مورد نظر پاسخ گویند بازتاب ضرورت بسیار شدید وجود چنان کتاب هائی است که از دانش جاری زمان و منطق مورد احترام انسانی، بهره های لازم را گرفته باشد. تا آنجا که نگارنده دیده و شنیده است این کتاب ها بیشتر حالت ترکیب و تالیف متن های گوناگون درسی - پیش و پس از انقلاب - همراه با حذف بخش های غیر مفید و نا لازم داشته است.

به جز کتاب اول دبستان که در برخی از کشور ها تلاش های پیگیرانه ای انجام گرفته و کتاب های گوناگونی برای تمرین و تکرار حروف الفبا و آشنایی عمیق تر با آنها نوشته شده، در مورد دیگر کتاب های آموزشی فارسی، کاری که تازه نوشته شده باشد و متناسب با فضای اجتماعی - فرهنگی خارج از کشور باشد انجام نگرفته است. و اگر هم انجام گرفته و ارائه شده است، نگارنده در دایره تماس های فردی خویش با هیچ نمونه ای برخورد نداشته است.

نبود کتاب های مناسب و عطش چشمگیر محافل آموزشی در خارج از کشور به وجود چنین کتاب هایی و نیز تشویق و پیشنهاد دوستان موجب شد که نگارنده از مدتی پیش، کار نوشته چنین کتاب هایی را آغاز کند. در حال حاضر کتاب پنجم دبستان و اول راهنمایی نوشته شده و کتاب دوم راهنمایی نیز به نیمه رسیده است. هدف آن است که نخست يك دوره کتاب های دوره ابتدایی و راهنمایی تحصیلی نوشته شده و در صورت جمع آمدن عوامل کار، دوره دبیرستان نیز فراهم گردد.

تردید نیست که کار بسته جمعی برای نوشتن چنین کتاب هایی، کاملاً آرزو برانگیز است. اما در عمل مشکلات چشمگیری در برابر انسان قرار دارد که فاصله های جغرافیایی و نیز عوامل گوناگون آرمانگرایانه در میان این یا آن محفل، از آن جمله می تواند به شمار آید. این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت که امر پراکندگی ایرانیان، حتی پیدا کردن فرد یا افراد علاقمند به این کار را، دچار دشواری های معینی می سازد که در عمل موجب توقف کار می شود.

بر این نکته آگاهم که هیچ کاری نمی تواند از کاستی های

مردم آزاده ایران از شرکت در انتخابات غیر دموکراتیک خود داری کنید!

خود برمیگزینند، آنگاه میلیونها ایرانی باید از میان برگزیدگان شورای نگهبان، تعدادی را که در اکثر موارد نامزد های مورد نظر آنان نیستند، به نمایندگی خود انتخاب کنند.

هیأت اجرائیه شورای مرکزی حزب دموکراتیک مردم ایران اعلام می دارد که از شرایط اصلی و اولیه یک انتخابات آزاد و دموکراتیک در ایران سلب چنین اختیاراتی از شورای نگهبان است.

هم میهنان عزیز!

در آستانه انتخابات دوره پنجم مجلس در شرایطی که زمامداران جمهوری اسلامی به هیچیک از پیش شرط های مورد تقاضای نیرو های آزادیخواه و ملی ترتیب اثر نداده اند و شورای نگهبان صلاحیت نزدیک به نصف نامزد ها را که قاطبه آنها دگراندیشان از هر طیف و گرایش بودند رد نموده و عملاً آزادی انتخابات از مردم ایران سلب گردیده است، لازم است خشم و ناراضائی خود را در ۱۸ اسفند ماه از راه مسالمت آمیز و با اقدامی شایسته و کارساز نشان دهید.

تنها راه مؤثر و چشمگیر در شرایط حاضر در خانه نشستن و خود داری هر چه وسیعتر از شرکت در مراسم این انتخابات غیر دموکراتیک است. توصیه ما به کسانی که به ملاحظات و قید هائی مجبور به رفتن تا پای صندوق رأی هستند، دادن رأی سفید است. تا از این دو راه، عدم رضایت عمومی از نبود آزادی انتخابات به زمامداران جمهوری اسلامی و نیز افکار عمومی جهانیان که با کنجکاری و علاقه ناظر فعل و انفعالات سیاسی ایران هستند اعلام شود. و نیز با این اقدام عزم و اراده خود را برای استمرار مبارزه برای آزادی و تامین پیش شرط های یک انتخابات آزاد در کشور نشان دهید.

هم میهنان گرامی!

مبارزه برای آزادی در شرایط مختلف، اشکال متفاوتی دارد. تا دیروز سیاست درست، شرکت فعال در کارزار تامین پیش شرط های یک انتخابات آزاد بود، اینک در ۱۸ اسفند ماه، مبارزه برای آزادی در گفتن نه به نمایش انتخابات غیر دموکراتیک است.

هیأت اجرائیه شورای مرکزی حزب دموکراتیک مردم ایران
ششم اسفند ماه ۱۳۷۴

هم میهنان گرامی!
کارزار انتخابات دوره پنجم مجلس در چند ماه گذشته فرصتی بود تا نیرو های آزادیخواه و ملی ایران بتوانند وارد عرصه پیکار شده، خواستها و پیش شرط های لازم برای یک انتخابات آزاد را مطرح سازند.

حزب دموکراتیک مردم ایران با پیروی از استراتژی پیکار سیاسی مسالمت آمیز برای مردم سالاری، به استقبال این جنبش رفت. در اعلامیه ۱۵ مهر ماه ۱۳۷۴ شورای مرکزی، تحت عنوان «آزادی گرفتنی است نه دادن» در حمایت از «ظهور و حضور نیروی سوم، متشکل از نیرو های سیاسی خارج از مدار حاکمیت و اپوزیسیون آزادیخواه در عرصه کارزار انتخابات و پشتیبانی از مطالبات آنها برای تامین پیش شرط های یک انتخابات آزاد، از مردم ایران خواست تا از جو مساعد روز استفاده کرده، فعالانه در کارزار مبارزه برای آزادی انتخابات که خود شکلی از مبارزه برای آزادی است تلاش نمایند.

ما در همان اعلامیه تاکید کرده بودیم که بدون تامین حد اقل پیش شرط های لازم، آزادی انتخابات وجود نخواهد داشت و آنچه در پیش است مشابه همان انتخابات فرمایشی دوره های گذشته خواهد بود.

با آنکه رئیس دولت جمهوری اسلامی بمناسبت ده فجر در برابر مردم ایران و جهانیان اعلام کرد که: «آزاد ترین مردم دنیا زیر سقف جمهوری اسلامی زندگی می کنند و ایران آباد ترین، آزاد ترین و مستقل ترین کشور دنیاست» اما دستگاه حاکمه جمهوری اسلامی در عمل کوچکترین قدمی در جهت تامین حد اقل پیش شرط های یک انتخابات آزاد که بتواند مؤید اعلام موضع رسمی جمهوری اسلامی باشد، بر نداشت. حاکمان جمهوری اسلامی به روال گذشته با شمشیر برنده و قلدلر مآبانه شورای نگهبان، نزدیک به ۵۰ درصد از نامزد های انتخابات را که قاطبه آنها از دگراندیشان بودند از شرکت در انتخابات که حق طبیعی و قانونی آنان بود، محروم ساخت. شورای نگهبان همچون ابزار بسیار مؤثری در دست رهبری جمهوری اسلامی و جناح راست سنتی حاکم است تا هر جور بخواهند ترکیب مجلس را هدایت کنند.

با توجه به اختیارات فوق العاده ای که به شورای نگهبان در تشخیص صلاحیت، قبول یا رد نامزد ها تفویض شده است، انتخابات در جمهوری اسلامی عملاً دو مرحله ای است. یکبار ده دوازده نفر بنام شورای نگهبان از میان چند هزار نامزد انتخابات عده ای را به تشخیص و سلیقه

علاقتمند و مسئول نیاز بسیار خواهد داشت. حتی نگارنده از پیشنهاد های موضوعی برای درس های آینده صمیمانه استقبال خواهد کرد. ذکر این نکته ضروری است که کار مورد نظر، آخرین کاری خواهد بود که عرضه می شود. انسان های دیگری می آیند و کار های تازه ای ارائه می دهند. چه بسا آن کار ها از آنچه اکنون نوشته شده و می شود، به مراتب پخته تر و جامع تر باشد.

بدون تردید، نقش مراکز آموزش ایران در تشویق من به انجام این کار و همکاری های معین آن در تهیه برخی مواد اولیه، کاملاً قابل ذکر است و به طور طبیعی قرار بر این شده است که ناشر کتاب های مورد بحث نیز همین مرکز باشد. در حال حاضر کتاب پنجم ابتدایی در دست چاپ است. ناشر تعهد کرده است که این کتاب و دیگر کتاب ها را با عکس رنگی و کیفیت بسیار بالا در اختیار دانش آموزان ایرانی و مسئولین آموزشی مدارس و مؤسسه ها قرار دهد. اینک فهرست کتاب پنجم به عنوان نمونه در اختیار خوانندگان ارجمند قرار می گیرد تا بتوانند به شکل روشن تری در جریان مضامین کتاب فوق قرار گیرند:

۱ - سرگذشت زبان فارسی / ۲ و ۳ - پناهنده (پناهجو) / ۴ - فرش - گریه / نفت / ۵ و ۶ - تاریخ ایران / ۷ - سعدی / ۸ - پدران، مادران و فرزندان / ۹ و ۱۰ - داستانهای درباره ملانصر

الدین / ۱۱ - طلاق مشکل بزرگ خانواده ها / ۱۲ و ۱۳ - بت پرستی و پیدایش دین / ۱۴ - جشن سده / ۱۵ و ۱۶ - پروین اعتصامی / ۱۷ - ضرب المثل های ایرانی / ۱۸ - چهره های دوست داشتنی / ۱۹ - نژاد پرستی چیست؟ / ۲۰ - نیما یوشیج / ۲۱ - دستور زبان فارسی / ۲۲ - تمرین های دستوری
در این جا آدرس ناشر را در اختیار افراد علاقتمند قرار می دهیم تا اگر نظر و یا پیشنهادی برای بهبود کتاب و یا کتاب ها داشتند آن را از طریق وی برای نگارنده بفرستند.

ASHKAN AVISHAN C/O
UTBILDNINGSFORLAGET
ANGERCDC
BERGSGARDSGARDET 39
424 32 ANGERED
SWEDEN
TEL 031/462731
BOX 031/489707